کتاب سفینة البنات

سفینۃ النجات
سنہ ۱۲۶۳ ہجری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فاطر السموات والارض وجاعل الملئکة والروح الواحد الاحد الذی لیس کمثله شیٔ وهو السمیع البصیر هو الاول و الاخر والظاهر و الباطن وهو بکل شیٔ علیم والصلوة علی رسوله وحبیبه وصفیه خاتم الانبیاء والمرسلین وعلی اله المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس وجعل التمسک بهم سفینة لنجاة العالمین **امّا بعد** چنین گوید کمترین محتاج رحمت ایزدی بی نیاز ابن کمال الدین حسین علی رضای منسوب بار دکان شیراز که چون در عنفوان شباب حسب الاقتضای فرمان نافذ الحکم تقدیر سفر هندوستان روی نمود و در اوان توقف در آنجدود دیده میشد که جمعی کثیر از محبین خالص العقیده اهل بیت را بنابر مصلحت وقت آمیزش و اختلاط با ارباب چهار مذهب که خود را اهل سنت وجماعت نام کرده اند ناگزیر بود و همواره در محافل و مجالس بر سبیل کنایه و تصریح درمیان ایشان سخنان در باب امامت مذکور میگشت و اهل خلاف از روی اضطراب در انکار آیات و احادیث دالّه بر امامت علی ابن ابی طالب اصرار میورزیدند و بسیاری از محبین اهل بیت بنابر آنکه از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل نداشتند ایشانرا قوة مطالعه کتب مبسوطه علمای شیعه ائمه اثنا عشر نبود و استنباط دلایل از کتب اهل خلاف

نیز به ایشان متعذر بود لهذا با قلت بضاعت بواسطه انتفاع شیعیان ائمه هدی علیهم السلام و سایر طالبان دین مبین
در خاطر فاتر تصمیم یافت که از روی انصاف در باب عقاید فرقه ناجیه اثنا عشریه و تحقیق اصول دین
از معرفة الله و معرفت نبی و امام و معاد بفارسی تالیفی مبسوط مشتمل بر دلایل و اقوال هر دو فرقه
و احادیث مرویه از صحاح هر دو طایفه در قلم آرد بنحویکه مردم را از آن مسایل حظی وافر روزی
شود لیکن کثرت سوانح ناگوار و عدم مساعدت روزگار سرانجام این کار را تا وقت دیگر حواله نمود
تا آنکه در حین ارادهٔ مراجعت بوطن مالوف بعضی از عزیزان گرامی بر تجدید عزم سابق مبالغه کردند
و چون با ضیق وقت و عدم فرصت نهایت خاطر پریشانی علاوه گشته بود و انچه از کتب که فی الباب بایست
در نظر باشد نیز بدست آمدنش تعسر بل تعذر داشت لهذا مطلوب معهود را از حیز تعویق برآوردن
مناسب ندید اما در تالیف مختصری تام الفایده عام النفع در باب امامت پرداخت و بر ذمه خود
لازم گردانید که در جمیع مراتب سخن جانب انصاف را مرعی داشته سر موئی از طریق صواب انحراف
نورزد و در توضیح و تنقیح دلایل کوشش نماید بنحویکه خاص و عام را از فواید جلیله آن بهره تمام بوده باشد
و از برای اتمام حجت همه جا احادیث و روایات داله بر مطلوب را از صحاح معتبره و کتب معتمد علمای موثق
القول مسلم الثبوت ایشان تحریر نمود تا خصم را در انکار مجالی نماند و چون گردیدن بامام بعد از گرویدن
بخدا و رسول صورت پذیر است مناسب دید که بر سبیل اجمال از شناخت خدا و رسول برخی مذکور سازد
و در خاتمه از معاد نیز بر سبیل اختصار سخنی چند نگاشته آید و چون غرض انتفاع جمیع طالبان طریق مستقیم
است لهذا همه جا مطالب را از مقدمات ظاهره که هر کس در یافت آن تواند نمود استخراج می نماید و این
مختصر که مسمی است بسفینة النجات مرتب گشته بر سه مقام و خاتمه والله الموفق والمعین **مقام**
**اول** در معرفة الله مشتمل بر دو اساس **اساس اول** در تقریر دلیل بر ثبوت واجب
الوجود بدانکه معنی موجود که مرادف است با هست در فارسی بدیهی است و احتیاج بتعریف ندارد و
همچنین معدوم که مرادف با نیست در فارسی و لهذا از ابله و صبیان هرگاه سوال کنند که فلان چیز
هست یا نیست البته جواب میدهند بی آنکه بپرسند معنی هست و نیست را و از خواص فرد و ماصدق موجود
یعنی آنچه موجود بر آن محمول میشود و راست می آید چنانکه میگویند فلان چیز موجود است آنست که مظهر

آثار باشد یعنی اثری بران مترتب شود یا باعتبار فاعل بودن مثل پیدا شدن روشنی از آفتاب
وحرکت از جسم یا باعتبار قابل بودن مثل استعداد نطفه از برای صورت نباتی وحیوانی وانسانی
ومعدوم آنست که اثری بران مترتب نشود پس اگر بر شی اثری مترتب شود در خارج آنرا
آنرا موجود خارجی گویند واگر اثری بران مترتب شود در اذهان آنرا موجود ذهنی میگویند وبرین
قیاس کن معدوم را وهمچنین مفهوم وجود وعدم که عبارت است از بودن ونبودن نیز بدیهیست
چنانکه ظاهر است وفرد حقیقی وجود آن امریست که شی باعتبار ان مظهر آثار وما صدق مفهوم موجود است
همچنانکه فرد نور ان امریست که شعله شمعها وجرم کوکبها وسایر چیزها بان روشن است وازین وجود
تعبیر کرده میشود بهستی دیگر باید دانست که نسبت وجود وعدم هر دو باهم بهیچ امری از امور متصوره نمیتواند
بود که ضروری باشد والا لازم می آید اجتماع نقیضین بواسطه آنکه بنا برین تقدیر هم وجود نظر بذات ان
امر ضروری خواهد بود وهم عدم پس در خارج هم موجود باشد بالضرورة وهم معدوم واین نیست مگر
اجتماع نقیضین وهمچنین نمیتواند که امری از امور نه صلاحیت اتصاف بوجود خارجی داشته باشد
ونه صلاحیت اتصاف بعدم خارجی والا لازم می آید که نه موجود باشد در خارج ونه معدوم واین
محال است زیراکه ارتفاع نقیضین است پس هر امری از امور متصوره یا عدمش نظر بذات ضروریست یا
وصلاحیت وجود ندارد یا وجود نظر بذاتش ضروری است وعدم بر ذاتش روا نیست یا نه عدم نظر
بذاتش ضروریست ونه وجود بلکه هم صلاحیت اتصاف بوجود دارد وهم صلاحیت اتصاف بعدم اول
را ممتنع میگویند وثانی را واجب وثالث را ممکن پس موجود خارجی منحصر است در واجب وممکن بعد
ازین بدانکه هرچه نظر بذاتش تنها قطع نظر از جمیع امور مغایره موجود باشد یعنی ذاتش به تنهای بدون
احتیاج بامری از امور کافی باشد در مظهر آثار بودن بیشک وشبهه عدم بر ذاتش روا نخواهد بود
واین معنی بسیار روشن است نزد ذوق سلیم ولهذا اربعه چون نظر باصل ذاتش زوجیت بهیچ وجه
زوجیت از ذاتش منفک نمیتواند شد اکنون میگوئیم باید که از موجودات فردی باشد که نظر بذات
بذاته بدون احتیاج بامری دیگر موجود باشد والا هر یک از موجودات در موجود شدن محتاج خواهد
بود بعلت وموجدی یعنی وجود دهنده زیراکه بدیهه عقل حاکمست بانکه هرچه در وجود محتاج بغیر است

البته محتاج خواهد بود بایجاد کننده وان موجد نیز باید که در حین ایجاد ان شی موجود باشد چه وجود
بوجود دهنده سزاوارتر است چنانکه روشن است بر جمیع عقلا پس بطریق اولی موجود
خواهد بود وبنابر فرض مذکور ان موجد نیز محتاج است بموجدی دیگر وهمچنین پس حال خالی
ازان نیست که یا میگردد بطریق دور مثل انکه زید را عمرو ایجاد کرده باشد بالفرض وعمرو را بکر
وبکر را خالد وباز خالد را زید ایجاد کرده باشد یا میرود بطریق تسلسل مثل انکه زید را عمرو ایجاد کرده
باشد وعمرو را بکر وبکر را خالد وهمچنین الی غیر النهایة برود وهیچ جا منتهی نشود واین هردو باطلست
زیرا که ازین قرار هریک در موجود شدن موقوف بدیگریست پس ازینجا موجودی بهم میرسد تا دیگری
ازان بهم تواند رسید وانه بداهة هر عاقلی از ملاحظه این چنین سلسله که موجود شدن هریک ازانها
در بند موجود شدن دیگری باشد بیقین ثابت جازم بهم میرسد که هیچ یک ازانها موجود نمیتواند شد
واین در نهایت ظهور است واصلا شک وشبهه دران راه ندارد وازینجاست که هرگاه شخصی گذرش
بر قالب چند بیجان افتد وبار دیگر که برانها بگذرد وهمه را زنده یابد وسوال کند اینها را که جان بخشیده
اگر جمیع مردم عالم اتفاق کرده اورا خبر دهند که اینها همه از یکدیگر جان یافته اند بی انکه موجودی
دیگر یک کس یا دو کس یا همه انها را زنده کرده باشد ان شخص هرگز اعتقاد نخواهد کرد وهیچ وجه
باورش نخواهد افتاد بلکه از اکذب شخص خواهد شمرد وسخن همه را بر سخریه واستهزا حمل خواهد کرد
چنانکه ظاهر است **شعر** شمع بی نور چه نزدیک چه دور نبرد شمع دگر از وی نور پس
محقق شد که فردی از موجودات هست که نظر بذات بذاته موجود است ودانسته شد که هرچه
نظر بذات بذاته موجود است انفکاک وجود از ذاتش محال باشد عدم بروی روا نخواهد بود والا
لازم می آید که هم موجود باشد وهم معدوم واین اجتماع نقیضین است واجتماع نقیضین محال
است بداهة وچون دانسته شد که هرچه عدم بر ذاتش روا نیست واجب الوجود است پس
متیقن گردید که عالم را ناچار است از آفریدگار واجب الوجودی که بذات خود موجود است
وبهیچ وجه عدم بر ذاتش روا نیست وجمیع سلسله وجودات باو منتهی میشود وهو المبدأ
والیه المآب **تنبیه** ازانچه تحریر یافت ظاهر شد که وجود واجب عین ذات اوست والا

در مرتبه ذات بذاته موجود نخواهد بود بلکه محتاج باشد در موجود شدن بوجودی که غیر ذات اوست
و حال آنکه ثابت شد که باید در مرتبه ذات بذاته موجود باشد و نیز اگر وجودی که واجب با او موجود است
زاید بر ذات باشد خالی از آن نیست که مقتضی آن وجود ذاتست یا غیر ذات اگر ذات باشد
لازم می آید تقدم ذات در موجود بودن بر وجودی که بان موجود است زیرا که مقتضی وجود
باید بالذات مقدم باشد در وجود بر آن وجود بدیهةً و این محال است زیرا که مفروض این است
که واجب باین وجود موجود است پس چگونه در وجود بر آن مقدم می تواند بود و این بآن
ماند که جسمی سرخ باشد پیش از موجود شدن آن سرخی که آن جسم بآن سرخی سرخ می شود و اگر
غیر ذات است لازم می آید که واجب باقتضای دیگری موجود شده باشد پس واجب
الوجود ممکن الوجود خواهد بود و این محال است بالضرورة پس روشن شد که ذاتش عین وجود
و هستی قایم بنفس است **اساس دوم** در صفات واجب الوجود و تمام مقصد در ضمن چهار
منهج صورت پذیر خواهد شد **منهج اوّل** در علم و مناسبات آن از قدرت و ارادت و جز اینها
بدانکه صفت کمال آنست که بودنش از برای هر موجودی از موجودات مثبت نحوی از خوبی و کمال
آن موجود باشد و نبودنش مستلزم نحوی از ناتمامی و نقص چون واجب الوجود اصل همه موجودات
و مبداء جمیع حقایق است ناتمامی و نقص بر ذاتش روا نیست بالبدیهه بلکه باید متصف باشد بجمیع صفات
کمال و از جمله صفات کمال بل اقوی و اشرف کمالات علم و دانائیست که وجودش از برای هر موجود
موجب کمال آن موجود است و ضدش که جهل و نادانیست از برای همه اشیا نقص تمام است
و نیز بر صاحب حدس درست روشن است که جمیع صفات کمالیه هر شیئی متفرع است بر نحو وجود
و چگونگی هستی آن شیء پس هرگاه وجود واجب اصل و مبداء همه حقایق و اقوی و اکمل جمیع
وجودات باشد بحیثیتی که همه حقایق و وجودات بطفیل ذات او هست و باقی باشند یقین
که صفاتش نیز اقوی و اکمل و اصل جمیع صفات کمالیه موجودات خواهد بود و هر صفت
کمال رشحه باشد از رشحات صفات کمالیه او پس محقق شد که واجب الوجود تعالی شأنه نظر
بذات بذاته عالم است بجمیع چیزها خواه کلی و خواه جزئی و خواه موجود و خواه معدوم و خواه

محسوس وخواه معقول بیش از زمان ومکان وتمامین واسمان وغیر اینها بنحوی که از ازل تا ابد هیچ ذره از ذرات در هیچ وقتی از اوقات از علم او بیرون نیست والا لازم می آید که در مرتبه ذات از حیثیت ندانستن امری از امور جاهل وناقص باشد واین خلاف بدیهه عقل مستقیم است تعالی عن ذالك علوا کبیرا سبحان من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء

**وقطع نظر** ازین امور هرکس در صنایع موجودات وآثار مترتبه بر انها وارتباط ومناسبت اجزای عالم از افلاک وعناصر وجماد ونبات وحیوان وانسان فی الجمله تامل میکند جزم ویقین بهم میرساند که آفریننده این عالم است بجمیع خصوصیات اشیاء وداناست بتمام حقایق مختلفه وبهمه جهات متصوره در واقع خاک وباد وآب وآتش را که هریک ضداند با دیگرے این نحو امتزاج دادن وبهمچون انسان موجودے ازان پدید آوردن با اینهمه غرایب از تناسب اجزاے ظاهر وباطن وخصوصیه هریک ازان اجزا وامتیازشان بنوعی که اصلا کار هیچ یک از دیگرے نتواند آمدن چنانکه مشاهده می شود در حواس پنجگانه وغیر اینها از لب وزبان ودندان ودست وپاو امثال ان وانچه از شعور وادراک دادن که محیط بر خصوصیات هر موجودے تواند شد واین همه هنرها وصنعتها ازو پدید تواند آمد بغیر از حکیم حقیقی ودانای تحقیقی از هیچ کس نمی آید **بلکه نظر** کردن بکار وکردهٔ فردی از افراد انسان که دالست بر دانش وهنر آن انسان موجب اعتقاد ثابت وجازمست بدانش وکمال آفرینش زیرا که بدیهه عقل سلیم حاکمست که هر هنر که از فرید می آید آفریننده به وجه احسن واتم واکمل نیز میتواند آمد پس او بطریق اولی عالم باشد چنانکه ظاهر است **دیگر** باید دانست که قدرت عبارتست از توانائی بر فعل وترک امر ممکن یعنی بودن شی بحیثیتی که بر طبق اراده وقصد خود کردن ونکردن چیزی که بودن ونبودن بر ذاتش روا باشد ازو بظهور تواند آمد چنانچه روشنست از نسبت اشخاص انسان بانشست وبرخاست اختیاری او وضدش عجز است که عبارت است از قادر نبودن وناتوانی چنانکه ظاهر است از نسبت اشخاص انسان بنشو ونما وسفیدی وسیاهی وامثال اینها وبر هیچ عاقلی مستور نیست که قدرت از جلایل صفات کمالیه است وعجز از ادنی مراتب نقص است پس بمقتضاے

مقدمات سابقه باید که واجب الوجود نظر بذات بذاته قادر باشد بر جمیع حقایق بنحوی که هیچ امری
از امور مقدوره در بقعه امکان از قبضه قدرتش بیرون نباشد والا لازم آید عجزش نظر بذات
و عجز نقص است و نقص بر واجب روا نیست و همچنانکه وجود و علمش فوق جمیع وجودها و علمهاست
قدرتش نیز فوق جمیع قدرتها خواهد بود پس هرچه خواهد کند و هرچه نخواهد نکند ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم [یکن]
یکن **بعد ازین بداند که** اراده عبارتست از عزم و قصد بر فعل یا ترک **واختیار**
عبارتست از آنکه اراده شخص بدخلی داشته باشد در فعل و ترک آن شخص و چون دانسته شد که واجب
الوجود قادر مطلق است و فعل قادر مسبوق است باراده ظاهر شد که واجب الوجود مرید و مختار
نیز هست **و چون** عالمست بر جمیع امور سمیع و بصیر نیز خواهد بود بایمعنی که عالم است بجمیع مسموعات
و مبصرات چنانکه هست علمی اقوی و اظهر از علم ممکنات بآنها بدون احتیاج بآله گوش و چشم زیرا که
احتیاج نقص است و نقص بر واجب الوجود روا نیست و چون نفوس انسانی را آن مرتبه از کمال
نیست لهذا بوساطت آلت دریافت مسموعات و مبصرات میکنند چه اگر نفسی از نفوس بی آلت
سمع و بصر بشنود و ببیند اکملیت در مرتبه نفسیه از آنها که درین نحو از ادراک محتاجند بآلت چنانکه
روشن است نزد فطرت مستقیم **دیگر** باید دانست که حیوة اگرچه در حیوانات عبارتست از قوتی
که مقتضی حس و حرکت باشد لیکن در واجب الوجود و عقول و نفوس راجع میشود بوجود با علم و ارادة
و قدرت پس چون محقق شد وجود و علم و قدرت و ارادت واجب ظاهر شد که واجب الوجود حی
است **و چون** عدم بر ذات واجب الوجود روا نیست پس همیشه بوده است و پیوسته
خواهد بود و باعتبار اول متصف است بازلیت و قدم و امثال آن و باعتبار ثانی موصوف
است بابدیت و بقا و نظایر آن **و حکیمست** زیرا که صنایع و بدایعش محکم و متقن است
و مشتملست بر مصلحتها و منفعتها و حکمتهای بی اندازه **و دیگر باید دانست** که اطلاق متکلم بر اشخاص
انسانی نه باعتبار این است که کلام بآنها قایمست زیرا که کلام عبارتست از حروف و کلماتی که از
تموج هوا بسبب حرکت مخصوصه آلة تکلم موجود میشود در هوا و بعد از آن نفس ناطقه آنرا بوساطت
قوت سامعه در می یابد پس اگر متکلم بمعنی قائم به الکلام باشد لازم می آید که هوا متکلم باشد نه

تا انسان بلکه اطلاقش باعتبار قادر بودن بر ایجاد کلام است بقصد اعلام غیر یا استعلام از
غیر و گاه باشد که بدون قصد اعلام و استعلام باشد چنانکه مشاهده میشود در بعضی اوقات
از مجانین و چون واجب الوجود قادر بر ایجاد همه اشیا است قادر است بر ایجاد کلام
بقصد اعلام غیر از جانب خود پس متکلم خواهد بود بمعنی مذکور و همچنانکه اطلاق متکلم بر افراد انسان
حقیقت بدون قیام کلام بان فرد اطلاقش بر واجب نیز حقیقة خواهد بود بی آنکه کلام باو قایم
باشد پس در اثبات متکلم بودن واجب الوجود احتیاج نیست بکلام نفسی که راجع میشود بعلم بنفس
حروف و کلمات یا مجموع حروف و معانی چنانکه ظاهر است مبحث دوم در عینیت صفات
بدانکه اتصاف شخص بصفات مثل عالم و قادر مثلا بر دو نوع است نوع اول آنکه در آن شخص
علمی و قدرتی که زاید است بر ذات شخص موجود شود و بان اعتبار شخص متصف شود بعالم و قادر
چنانکه اتصاف جسم باسود و ابیض که باعتبار وجود سواد و بیاض مغایر ذات جسم است در جسم
و ازین قبیل است اتصاف افراد انسان بعالم و قادر و شجاع و امثال آن چه ایشان عالمند
بعلمیکه خدا تعالی در انها ایجاد کرده و همچنین قادر و شجاعند باعتبار قدرت و شجاعتیکه خدا تعالی
بانها عنایت نموده و نوع ثانی آنکه اصل ذات بدون احتیاج بامری متصف باشد بقادر و عالم
و امثال آن یعنی کاریکه از مجموع ذات و صفت آید از ذات تنها آید بدون انضمام امری
دیگر و آنچه بر مجموع ذات و صفت مترتب شود بر ذات تنها مترتب شود مثلا روشن بودن و آفتاب
شعله باعتبار نوریست که خدا تعالی در ان ایجاد کرده اما اگر نوری قایم بنفس یافته شود روشن و از
خواهد بود آن نور بنفس خود نه بانضمام همراهی امری غیر ذاتش و مراد از عینیت در واجب الوجود این
نوع از اتصاف است یعنی همچنانکه موجود است بنفس ذات عالم و قادر است بنفس ذات و همچنین در
در سایر صفات کمالیه ذاتش در اتصاف باین صفات محتاج بانضمام امری زاید بر ذات نیست بلکه
ذاتش بتنهایی نایب مناب مجموع ذات و صفت و الا لازم می آید که در مرتبه ذات بذاته ناقص
باشد و در کامل شدن و اتصاف بصفات کمال محتاج بان امر مغایر باشد و این بر واجب
الوجود روا نیست چنانکه ظاهر است و نیز خالی از ان نیست که ان صفت زاید بر ذات را خودش

درخود ایجاد کرده یا غیر خودش اگر خودش ایجاد کرده یا بعلم و قدرت ایجاد کرده یا بی علم و قدرت
بر تقدیر اول لازم می آید که علم و قدرت پیش از علم و قدرت موجود باشد و این محال است بر بدیهه زیرا که
تقدم شی است بر نفس و بر تقدیر ثانی لازم می آید نقص بواسطهٔ آنکه سلب علم و قدرت در مرتبهٔ از
مراتب نسبت بامری از امور ممکنه نظر بواجب الوجود نقص است چنانکه دانسته شد و اگر غیرے درو
ایجاد کرده لازم می آید که دیگرے او را کامل کرده باشد و این محال است زیرا که منافی واجب الوجود
بودنست بالبدیهه و نیز بر عقول سلیمه پوشیده نیست که نوع ثانی از انصاف اقویست از نوع اول و واجب
الوجود باید که اعلی و اشرف مراتب انصاف داشته باشد پس محقق شد که صفات کمالیه واجب
زاید بر ذات نیست

## منهج سیوم باب در بساطت واجب الوجود و مناسبات آن

و از بسیط
بودن یعنی جزو نداشتن واجب الوجود تعبیر کرده میشود بدانکه جزو بر دو قسم است جزو
خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیئے باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا
باشد از وجود کل مثل عسل نسبت بسکنجبین و این چنین جزوی محمول بر کل نمیشود و لهذا اگرچه میتوان
گفت سکنجبین مرکبست از عسل و سرکه اما نمیتوان گفت که سکنجبین عسل است و جزو ذهنی نزد محققین آنست
که داخل در ماهیت شی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل لیکن
ماهیت کل در ذهن بسبب تحلیل عقل بآن منقسم شود مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود
خارجی با انسان متحدند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد و این چنین
جزوے محمول میشود بر کل و لهذا می توان گفت انسان حیوان است و انسان ناطق است اکنون
میگوئیم خدایتعالی مرکب نیست و الا لازم می آید که محتاج باشد در وجود و تحقق باجزا زیرا که وجود
جزو مقدم است بر وجود کل اما تقدم اجزاے خارجی خود ظاهر است و اما تقدم جزو عقلی بواسطه
آنکه اگرچه کل با آن اجزا متحد است در وجود اما عقل بوجدان می یابد که تعلق وجود و تحقق مقدم است
بر تعلقش بکل و احتیاج در وجود منافات دارد با واجب الوجود بودن و نیز میگوئیم واجب
بر تقدیر ترکیب یا مرکب است از اجزاے خارجی یا از اجزاے عقلی و هر دو قسم باطل است
اما بطلان قسم اول بواسطه آنکه اگر جزوے از اجزاے واجب ممکنست واجب نیز ممکن خواهد بود

چه امکان جزو مستلزم امکان کل است بدیهة و اگر جمیع اجزای آن واجب الوجود باشد پس قطع
نظر از آنکه مرکب از دو واجب باشد محض اعتبارات است مثل مرکب از زید و عمرو دو خاصیت
لازم هم میرسد یکی احتیاج در وجود باجزا چنانکه ظاهر است و یکی عدم بر ذاتش روا بودن چه عدم
مرکب باعتبار عدم جزو نیست از اجزا و مفروض اینست که اجزا همه واجب اند پس عدم بر هیچ روا نخواهد
بود و چون خاصیت اول منافات دارد با واجب بودن و خاصیت دوم با ممکن بودن پس واجب
الوجود نه ممکن باشد و نه واجب و حال آنکه موجود منحصر است در واجب و ممکن چنانکه دانسته شد و خلاف
مفروض نیز هست زیرا که مفروض این است که واجب الوجود هست و اما بطلان قسم دوم بواسطه
آنکه اگر هر یک از آن اجزا نظر بذات بذاته موجود اند پس هر یک واجب الوجودی باشند مغایر با کل
در ذات و وجود زیرا که بنابرین وجود جزو عین ذات جزو است همچنانکه وجود کل عین ذات کل است
و چون شکی نیست در مغایرت ذات جزو با ذات کل پس بر تقدیری که وجود هر یک از اجزا عین ذات
باشد وجودشان نیز مغایر وجود کل خواهد بود پس لازم می آید که آن اجزا اجزای خارجی باشند
نه عقلی و این خلاف مفروض است زیرا که مفروض آن بود که اجزای عقلیه اند و نیز دانسته
شد بطلان جزو خارجی و اگر بعضی از آنها نظر بذات موجود نباشد ممکن خواهد بود و امکان جزو
مستلزم امکان کل است بدیهة و نیز اگر جزو عقلی داشته باشد لازم می آید که ذات جزو عین ذات
کل باشد بواسطه آنکه جزو واجب باید که بذاته موجود باشد و الا ممکن خواهد بود و امکانش مستلزم
امکان کل است و هرگاه نظر بذات موجود باشد عین وجود خواهد بود چنانکه دانسته شد و چون
وجودش با وجود کل متحد است و وجود کل عین ذاتست پس ذات جزو عین ذات کل باشد و این محال
است زیرا که شی جزو نفس خود نمیتواند بود بدیهة و دیگر باید دانست که همچنانکه واجب الوجود جزو خارجی
و ذهنی ندارد جزو مقداری نیز ندارد و جزو مقداری عبارتست از اجزائیکه عقل بمعاونت وهم
از شی انتزاع کند مانند اجزائیکه از جسم و مقدار انتزاع میکند مثل نصف و ثلث و ربع و غیر اینها
و باعث بر صحت انتزاع کشیدگیست خواه از یک جهت مثل خط و خواه از دو جهت مثل سطح و خواه از
سه جهت مثل جسم که در طول و عرض و عمق هر سه کشیدگی دارد بنحویکه عقل بمعاونت وهم اجزا در

هر سه جهت بنصف و ثلث و ربع و غیر اینها از اجزا متغایر بحسب اشاره منقسم می سازد و این نحو
اجزا متحد اند در ماهیة با کل زیرا که نصف جسم مثلا جسم است و همچنین ثلث و ربع و فرقی نیست در این
بودن میانه قطره و دریا هر چند یکی بیشتر است از دیگری و این چنین اجزایی موجود بالفعل
نیست بلکه موجود است بوجود کل در ضمن کل مثلا در جسم هر چند اجزایی متعدد فرض کنی آن جسم
یک موجود است بالفعل      که آن اجزا دران بالقوة موجود است و بعد از پاره شدن آن
جسم ان اجزا موجود بالفعل میشوند و لهذا درین وقت صادق است که دو جسم است یا سه جسم
یا بیشتر بقدر آنچه از پاره شدن بهم رسد و بعد از دانستن جزء مقداری خود آنرا میگوییم محال است
که واجب جزء مقداری داشته باشد از برای آنکه بنا برین تقدیر ذات واجب با ذات ان جزء متحد
خواهد بود چنانکه دانسته شد از خاصیت جزء مقداری و آن جزء مادام که با کل پیوسته است
موجود بالفعل نیست چنانکه ظاهر شد و هر چه ذاتش در وقتی از اوقات موجود بالفعل نباشد نظر
بذات بذاته موجود نخواهد بود زیرا که محقق شد که هر چه نظر بذات بذاته موجود باشد هیچوجه عدم
بذاتش راه نیست پس اگر واجب جزء مقداری داشته باشد لازم می آید که نظر بذات بذاته
موجود نباشد و حال آنکه در اساس اول دانسته شد که واجب نظر بذات بذاته موجود است و گاهی
اجزایی مقداری نداشته باشد جسم و مقدار نخواهد بود زیرا که جسم و مقدار منقسم میشوند باجزایی
مقداری بلکه در ماهیت هر دو انقسام اجزای مقداری معتبر است **و دیگر** آنکه واجب الوجود
جوهر نیست زیرا که جوهر ممکنیست که قایم بنفس باشد مثل آب و آتش و عقل و نفس و واجب ممکن نیست
بدیهة **و عرض** نیست زیرا که عرض موجودیست که در تحقق وجود محتاج است بمحل خود مثل رنگ
که محتاج است بجسمی که محل آنست و واجب الوجود محتاج بغیر نیست بلکه همه باو محتاج اند **و مجرد
است** یعنی در مکان و جهت نیست زیرا که هر موجود قایم بنفس که در مکان و جهة باشد البته فوقش
از تحت و یمینش از یسار ممتاز است بدیهة پس منقسم باشد باجزای مقداری و دانسته شد که
واجب اجزای مقداری ندارد و نیز ذوق سلیم و فطرة مستقیم حاکم است که آفرینندهٔ مکان و جهة
از مکان و جهة بیرون است و بودنش بمکان و جهة بان ماند که شخصی در نفس الامر و واقع در

ایام طلوع خواهد کرد ستاره از اسمعیل و سر خواهد کشید نهالی از ابراهیم و مغلوب خواهد ساخت
سلاطین صاحب هیبت را و پراگنده خواهد کرد جمیع فرزندان شیث را و تمام زمین میراث او خواهد بود
و در فصل نود و پنجم زبور حضرت داود علیه السلام مذکور است که خواهد آمد با داد
جهت داوری و محاکمه کردن در زمین بتدبیر و حکم خواهد کرد در زمین از روی عدالت و راستی
و دلالت و هدایت خواهد فرمود در حقیقت خود جمیع طوایف را براه راست و طریق نجات و در فصل
چهاردهم انجیل صحیح و ضبط یوحنا از زبان حضرت عیسیٰ مذکور است که گفته اگر دوست
میدارید مرا اوامر احکام مرا حفظ نمائید و من خواهم طلبید از پدر فارقلیطا را و خواهد فرستاد
بشما تا بماند بشما ابد الآباد دیگر در آیه بیست و ششم مسطور است که فارقلیطا روح
مقدس که او را خواهد فرستاد پدر بنام من او بشما تعلیم خواهد کرد جمیع چیزها را و بیان خواهد نمود جمیع
آن چیزها را که بشما گفته باشم دیگر در فصل پانزدهم مذکور است که چون بیاید فارقلیطا
که او را خواهد فرستاد پدر بشما روح حقیقت که از پدر صادر خواهد شد او شهادت خواهد داد
از من و شما نیز شهادت خواهید داد چرا که از ابتدا با من بودید دیگر در فصل شانزدهم
مسطور است که لیکن من راستی و حقیقت را میگویم بشما خوب است از برای شما که من بروم
چرا که تا من نروم فارقلیطا نخواهد آمد نزد شما پس اگر بروم خواهد فرستاد او را بشما پس چون بیاید
او پاک کند دنیا را از گناه و بیان خواهد کرد عدالت را دیگر در فصل آخرش مسطور است
که لیکن من دعا خواهم کرد و خواهد فرستاد خدا موعود خود را بسوی شما الا شما در شهر قرار گیرید
و بتعلیمات من عمل نمائید تا آنکه برسد فارقلیطا پس محلی و آراسته بفضایل علوی و کمالات سماوی
خواهید شد و در فصل پنجاهم صحیفه اشعیای پیغمبر علیه السلام مذکور است
که خداوند عطا کرد او را زبان فصیح تا مقاومت تواند کرد با آنانکه از سخن گفتن گردن افراخته
اند و سرآمد شده اند و در فصل بیست و سیم صحیفه ارمیای پیغمبر مذکور است که
اینک روزها خواهد آمد میگوید خداوند که خواهم برانگیخت و مبعوث خواهم ساخت محبوب خود داود را
و نهال عدالت را و پادشاهی کند و ملک راند و پادشاه و دانای اسرار و حکیم خواهد بود در زمین

بگرفتن از احوال واقعی سابقین مثل ادم و نوح و لوط و یوسف و موسی و عیسی و صالح و هود و یونس
و داود و سلیمان و اصحاب کهف و ذو القرنین و امثال ایشان از انبیا و غیر انبیا خبر دادن و بر
جمیع حقایق و معارف مطلع بودن و در هیچ سوال درنماندن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان
آینده و همه بفعل آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس
و روم بدست اهل اسلام و مقاتله کردن مرتضی علی ع با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با خوارج نهروان
و با معاویه و اختلاف امت و بهفتاد و سه فرقه شدن و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب آمدن
این دین بر ادیان انبیای سابق و امثال این خوارق که اشاره بانها شد از اندازه بیرون است و در
هر کتابی از کتب اصحاب حدیث و سیر و تفسیر برخی از انها بتفصیل روایت شده چنانکه بر ارباب تتبع
ظاهر است و نیز از ملاحظه اوصاف و اطوار انحضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت
و عدالت و امانت و دیانت و شجاعت و فتوت و زهد و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک علایق
و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک با خلایق و راستی در گفتار و درستی در کردار و رعایت
صله ارحام و حق فقرا و مساکین و ایتام و سایر صفات حمیده هر مستقیم العقلی را جزم و یقین ثابت
بهم میرسد که نیست مگر رسول رب العلمین **و همچنین** از اندک تاملی در احکام و ضوابط دین انحضرت
هر صاحب بصیرتی را علم قطعی بهم میرسد که از برائی نظام کل و مصلحت حال هر شخصی از اشخاص در
هر امری از امور و انتظام سلسله جمعیت و آمیزش جمیع ناس تعین این نحو قواعد و احکام مغیر خدا و رسول
از دیگری نمیتواند آمدن و این در نهایت ظهور است **و نیز انبیای سابق** در کتب و صحف خود
بوجود انحضرت بشارت داده اند از انجمله در **سفر اول توریت** باین مضمون مذکور است
که بگو ای ابرهیم باسمعیل که زود باشد که بغیر سهم بخلایق از نسل تو ما و مادر را با دوازده رئیس بزرگ
**دیگر در فصل چهل و نهم سفر اول** مذکور است که تاج و عصای پادشاهی از طایفه یهودا هرگز
نخواهد شد و سلطنت از بیت یهودا بطرف نخواهد شد تا انکه بیاید انکه آمدنیست و برسد انکه وعده شده است
داده خواهد بود انتظار عالمیان و آرزوی آدمیان **دیگر در فصل بست و چهارم سفر**
**چهارم توریت** مذکور است که خواهم دید او را اما نه اکنون نظاره خواهم کرد او را لیکن نه قریبا

چه این تصدیق نیز در حقیقت کذب است چنانکه روشن است نزد عقل مستقیم و نیز چگونه عاقلی تجویز
میکند که از خدای تعالی با کمال خیریت و نهایت لطف و رحمت نسبت بعباد اینچنین تصدیقیکه موجب
اضلال ابدی و گمراهی دایمی عباد است بظهور آید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و همچنانکه از دیدن معجزه علم
بنبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار متواتره نیز بهم میرسد چرا که موجب اذعان
و اقرار بنبوة علم بظهور معجزات است چنانکه دانسته شد و شنیدن بطریق تواتر مفید یقین است بالبدیهه
چنانکه ظاهر است علم بوجود مکه مثلا از برای جمعیکه آنرا ندیده اند پس هرگاه علم یقینی بظهور معجزه از راه
اخبار متواتر بهم رسد بنبوت نیز بهم خواهد رسید قطعاً **رکن سیوم** در تقریر دلیل بر نبوت خاتم النبیین
باید دانست که حضرت ابو القاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب پیغمبر خداست زیرا که دعوی نبوت کرد و معجزه
ظاهر ساخت و از مقدمات سابقه بوضوح پیوست که هر که دعوی نبوت کند و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر
سازد پیغمبر است اما ثبوت دعوی نبوت خود از راه تواتر ثابت است و هیچکس را در ان شکی و ریبی
نیست و اما معجزه بواسطه آنکه بتواتر محقق شده که آنحضرت قران را آورد از برای صدق دعوی
نبوت و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب در برابر سوره از سوران با نهایت کثرت و شدت عداوت با اسلام
و فرط عصبیت و تقلید هر چند سعی کردند چیزی نتوانستند آورد و لهذا همه اعتراف کردند که این
کلام از جنس خطبه خطبا و شعر شعرا نیست و جمعی از ان بسحر نسبت دادند و در حین معارضه بمرتبه رسیدند
که از مکالمه پیچیده بمقاتله تن در دادند و جمیع این مقدمات در ظهور بمرتبه ایست که اصلا انکار را
در ان راه نیست و غیر قران نیز از آنحضرت معجزات و خوارق عادات بسیار بظهور آمد که بر تقدیر عدم
تواتر بعضی از آنها شکی در متواتر بودن قدر مشترک میانه آنها نیست مثل شق قمر و حرکت کردن
درخت از جای خود و آمدن نزد آنحضرت و باز بامر او بجای خود رفتن و جاری شدن آب
از میان انگشتان او بنحویکه جمیع لشکر و چهارپایان از ان سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگریزه
در دست آنحضرت و خبر دادن بزغاله مسموم در روز خیبر از سم و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام
اندک و گرویدن جن و برگردانیدن آفتاب از برای نماز علی بن ابیطالب ع و گویا شدن سوسمار
و شهادت بنبوة دادن و شکوه کردن ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و از کسی تعلیم

بشریه که بان اعتبار مجا لست و مصاحبت با مکلفین که لازمه تعلیم و تعلم ایشان است متحقق شود
و موجب سعی و رغبت در استکمال و اکتساب باشد و دیگری جهت روحانیه و تقدس که بان اعتبار
مستعد فیوضات نامتناهی و قرب جناب الهی بوده از درگاه فیاض مطلق استفاضه احکام نفس
الامریه و خصوصیات افعال و اعمال و چگونگی حالات نموده بخلائق رساند پس از دلائل مذکوره
متحقق شد که لابد است خلائق را انسانی کامل که از جانب خدای تعالی مقتدا و راهنماینده باشد و او عبارت
است از نبی رکن دوم در طریقه علم به نبوت بدانکه علم به نبوت نبی بسیار باشد که عقلا را از ملاحظه اوصاف
و اطوار و وضع احکام و قواعد نبی بهم رسد چنانکه از اخبار و علامات مذکوره در کتب و صحف انبیای
سابق نیز بهم میرسد و گاه باشد که از برای نفوس کامله محض تائید ربانی و نحوی از الهام بهم رسد خواه
بشرف صحبت نبی مشرف شده باشد مثل امیر المومنین علی بن ابیطالب ع و خواه نشده باشد مثل
اویس قرنی و آنچه بسبب آن جمیع ارباب هدایت را علم بهم میرسد معجزه است و آن عبارت است
از امر خارق عادت یعنی مخالف آنچه عادت بران جاری است که ظاهر کند از مدعی نبوت از برای
تصدیق دعوی نبوت خود بطریقیکه دیگران در مقام برابری از معارضه‌اش عاجز آیند مثل اژدها
شدن عصای حضرت موسی ع و زنده گشتن مرده بدعای حضرت عیسی ع و وجه دلالت معجزه بر نبوت
ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی نبوت کند و بگوید شاهد بر صدق قول من اینست که خدای تعالی فلان معجزه
را ظاهر میکند و مطابق آنچه او گفته بظهور آید البته عقول سلیمه را اعتقاد ثابت جازم بهم میرسد
که آن شخص فرستاده خداست چنانکه هرگاه شخصی بحضار مجلس پادشاهی بگوید من از جانب پادشاه مامور
شده‌ام که شما را بفلان کار باز دارم و شاهد بر صدق دعوی من آنکه پادشاه فلان وزن را از تخت
می بندد و میگشاید یا سه بار از تخت بر میخیزد و می نشیند و پادشاه سخن آن شخص را همه می شنیده باشد
خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بی حجاب و خواه حجابی در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته
آن شخص از پادشاه بظهور آید همه حاضرین را یقین بهم میرسد که آن شخص راست میگوید و این بسیار
ظاهر است نیز اگر خدای تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد و تصدیق کاذب کرده
باشد در کذب و چنانکه کذب بر خدای تعالی روا نیست تصدیق کاذب در کذب نیز روا نیست

فرماید و همه را از جانب خدای تعالی بوعد و وعید مطابق نفس الامر به تحصیل کمالات مطلوبه بازدارد
ممتنع الحصول است **دیگر** بر عقلا مستور نیست که هر یک از افراد انسان به تنهایی از عهده تنظیم
تعیش و زیستن خود بر نمیتوانند آمد بلکه محتاج اند باجتماع عظیم که هر یک در امری از امور معاون
یکدیگر باشند مثل آنکه بعضی در سرانجام غذا مدخلیت داشته باشد و بعضی در تهیه لباس و بعضی در ساختن
مسکن و همچنین در سایر مایحتاج چنانکه بالفعل مشاهده میشود و پس لابد است از آمیزش با یکدیگر و اشتغال
بمعاملات و مناکحات و وفای عهود و این نحو از نظام بطوریکه از حیف و میل و فساد نوع
خالی باشد بی ناظمی کامل که بیان کند طریقه عدل در مناکحات و معاملات و سایر امور ضروریه و
تعلیم به طریقه اکتساب صنایع و استخراج اغذیه و ادویه را و مردم را ترغیب و تحریص نماید
بر اموریکه موجب صلاح نظام باشد و همه بر اطاعت اوامر و نواهی او رضا دهند دست نمیتواند
داد و اینچنین حاکمی نمیتواند یافت شد مگر از جانب خدا تعالی **دیگر** بر ارباب فطرت مستقیم
ظاهر است خصوصیات ناگوار این دار فانی که در آن تحصیل هر نحوی از انحای کمالات متضمن
آزار و زحمت بسیار است و وصول هر قسم لذتی از لذات مشتمله بر تعب و الم بسیار و معهذا همواره کاملان
از اوضاعش رنجور و ناقصان مسرور اند و بدان از نیکان دست جور و تطاول دراز است پس
نسبت بلطف و حکمت الهی بقا و تعیش نفوس انسانی منحصر درین سرای غرور بودن روا نیست بلکه
لابد است از نشأه دیگر که برخلاف این نشأه هر کس در حور خصوصیات خوبی خود از رحمت بی منتهای
منعم حقیقی کامیاب گردد و در پاداش صفات و کردار ناشایسته بمقتضای عدالت منتقم حقیقی
معذب شود و شکی نیست که علم بطریقه وصول بمراتب ارجمند این چنین نشأه از خصوصیات عقاید
و اوصاف و اعمال موجب نجات و منافیات مستلزم هلاک بدون مرشدی ربانی بهم نمیتوان رسانید
و چگونه بهم رسد و حال آنکه هیچ انسانی از پیش خود واقف بر مقتضای اکثر افعال و اعمال و اختلاف
احکام اینها بسبب تفاوت ازمنه و اوقات نمیتواند شد و عقاید و اوصاف را نیز هر شخصی بحسب
خصوصیات نفس و طبع و مزاج و حالات خود می پسندد و پس بغیر ارشاد خدا تعالی و آنکه از جانب
او مامور باشد بارشاد راه نجات بدست آوردن ممکن نیست و آن معلم ناچار است از دو جهت

در نبوة مشتمل بر فاتحه و چهار رکن **فاتحه** در بیان معنی مراد از نبی بدانکه نبی عبارت است از انسانیکه
خدا تعالی او را بخلق فرستاده باشد از برای ارشاد و هدایت و رسانیدن احکام الهی بخلایق و
همچنین رسول لیکن جمهور علما مثل صاحب کشاف و میر سید شریف و غیرهما در تفرقه میانه نبی و رسول
چنین گفته اند که نبی اعم است از آنکه دینی و کتابی داشته باشد مثل موسی یا مروج دین سابق باشد
مثل زکریا و یحیی و رسول باید صاحب دین و کتاب باشد و این مخالفت دارد با حدیث مروی
از ابو ذر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته نبی صد و بیست و چهار هزار است و از آن جمله سیصد و سیزده رسولند
و صد و چهار کتاب به ایشان نازل شده چه بمقتضای این حدیث لازم نیست که هر رسول صاحب
کتاب باشد و حق در تفرقه نبی و رسول چنانکه در کتب اهل بیت علیهم السلام روایت شده از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام این است که رسول باید ملک را معاینه ببیند و با و سخن کند و نبی لازم نیست که ملک
را معاینه ببیند بلکه نبوت بالهام و خواب دیدن و سماع صوت نیز متحقق میشود **رکن اول** در بیان
ضرورت وجود نبی بدانکه لطف و حکمت بی اندازه الهی همواره مقتضی اصلحیت و اکملیت نظام عالم
است و پیوسته هر نوعی از انواع موجودات را در خور استعداد و قابلیت مرتبه از کمال عطا کرده اند
لعل در کان از پرتو خورشید تربیتش کامیابست و گوهر در صدف از رشحه ابر رحمتش سیراب و شکی
نیست در شرافت و علو نشاء انسانی و وسعت عرض مراتب ترقیات و تنزلاتش که در یکطرف از
اعلی علیین ملکیه گذشته و در یکسو بقعر اسفل السافلین بهیمیه پیوسته و نزد هر عاقل محقق است که بر حکمت و لطف
بی اندازه الهی مهمل و معطل و اگذاشتن نوعی چنین که در حقیقت اشرف انواع موجودات عالم
امکان است روا نیست بلکه واجب و لازم است تربیت و تکمیل تا بحسب خصوصیت اشخاص کمالات
ممکنه نوع بفعل آید و ظاهر است که کمال حقیقی نوع انسانی آنست که متحلی باشد بفضایل مثل علم و
حلم و خلق و صفای باطن و امثال اینها و مصفی باشد از رذایل مثل جهل و حسد و بخل و امثال
اینها و مصدر اعمال حسنه باشد مثل صدق و عدل و احسان و مجتنب از افعال قبیحه باشد مثل
کذب و ظلم و عدوان و امثال اینها و شکی نیست که این نحو از کمال بی معلمی ربانی که همه مراتب
را مطابق وحی الهی بخلایق ارشاد نماید و طریقه استکمال این کمالات را چنانکه باید باشخاص بیان

واین خلاف بدیهة جمیع عقلا است وهرگاه عقل از اتحاد بسیاری از صفات حکم صادق جزم میکند
باتحاد در ذات ذاتی یقین است که از اتحاد وتساوی در جمیع صفات بطریق اولی حکم
خواهد کرد در واقع چگونه عقل تجویز کند که دو چیز در جمیع صفات وخواص مشترک باشند واصلا
احدهما در صفتی از صفات مشترکه بر دیگری زیادتی نداشته باشد ومتعدد باشند بهیچ وجه در ذات
یا جزو ذات مشترک نباشند پس ظاهر شد که اگر دو واجب الوجود باشد البته مشترک خواهد بود در تمام
ذات وبنابر اول لازم می آید که ذات وحقیقت آن دو واجب امر کلی باشد مشترک میانه هر دو
ودانسته شد که ذات واجب کلی نیست والا واجب نخواهد بود چنانکه گذشت وبنابر ثانی لازم
می آید ترکب واجب از اجزا واین نیز محال است چنانکه دانسته شد مفصلا ودیگر گفته میشود که اگر دو واجب
الوجود متعدد باشد باید که هریک قادر وتوانا باشند بر ایجاد هر ممکنی از ممکنات والا عجز هر دو
لازم می آید یا عجز احدهما باید که غالب بر قدرت وتوانائی دیگری نباشد والا احدهما واجب نخواهد
بود وهرگاه هر دو بر ایجاد جمیع ممکنات یک نحو از قدرت داشته باشند پس ممتنع خواهد بود که صدور
هریک از ممکنات از مجموع آن دو واجب باشد بایمعنی که فاعل وموجد مجموع من حیث المجموع
هریک هریک نیز زیرا که هرگاه هریک هریک باستقلال از برای ایجاد کافی باشد دیگر فاعل بودن
مجموع من حیث المجموع آن دو واجب معقول نیست در واقع دو واجب که هریک فاعل باشند وبنفس
اراده خود مستقل اند در ایجاد چگونه فاعل ناقص وجزو علت میتوانند شد ونمیتواند که احد
ایجاد بعضی کند ودیگری ایجاد بعضی دیگر زیرا که هرگاه هر دو واجب باشند در همه اشتراک یک
نحو از قدرت وعلم داشته باشند دیگر اختیار کردن احدهما بعضی از ممکنات را ودیگری بعضی دیگر
را ترجیح بلا مرجح است چنانکه ظاهر است ونمیتواند بود که احدهما همیشه ایجاد کند ودیگری اصلا ایجاد
چیزی نکند زیرا که هرگاه هر دو قادر وعالم بر جمیع حقایق باشند پس اختیار کردن احدهما ایجاد را
واختیار نکردن دیگری ایجاد را مستلزم ترجیح مرجوح است اگر ایجاد یا ترک ایجاد بهتر باشد
یا مستلزم ترجیح بلا مرجح است اگر مساوی باشند پس روشن شد که اگر واجب الوجود متعدد باشد
عالم موجود نمیتواند شد لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مقام دوم

در زمین یا آسمان خیالی خود باشد تدبر فانه دقیق لطیف حقیق بالاذعان **وهرگاه** واجب بیرون باشد از احاطهٔ مکان و جهة دیده نخواهد شد زیرا که دیدن چیزی بچشم متحقق نمیشود بدون بودن آن چیز در جهة و مکان مقابل دیده بیننده چنانکه ظاهر است و خلاف آن مکابره محض است **لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر** **دیگر** بدانکه ذات و حقیقت واجب الوجود کلی نیست زیرا که کلی در مرتبهٔ ذات بذاته موجود و متشخص نیست بلکه تحققش در ضمن اشخاص است و در ضمن یک شخص موجود و بتشخص آن شخص موجود و متشخص است چنانکه ظاهر است از تحقق ماهیة انسان در ضمن زید و عمرو و غیرهما و دانسته شد که واجب الوجود در مرتبهٔ ذات بذاته موجود است پس ذات واجب کلی نخواهد بود و چون کلی نیست و تحققش بنفس ذات است بلا انضمام امری دیگر تشخص و تعینش نیز بنفس ذات ظاهر است

**منهج چهارم** در توحید یعنی تقریر دلیل بر وحدانیت واجب الوجود بیقین باید دانست که مفهوم واجب الوجود غیر از آن یک ذات جزئی حقیقی که در عربی مسمی بلفظ الله است دیگر فردی ندارد زیرا که اگر دو واجب باشند باید که در جمیع صفات مثل عالمیت و قادریت و خالقیت و رازقیت و احدیت و غیر اینها مشترک باشند و الا لازم می آید که احدهما از دیگری اکمل و اشرف باشد و اقوی و این منافات دارد با واجب الوجود بودن چنانکه ظاهر است و سابقا نیز دانسته شد و نیز باید که در هیچیک از صفات احدهما اقوی از دیگری نباشد و الا آن دیگر واجب الوجود نخواهد بود و هرگاه در جمیع صفات و خواص مشترک و مساوی باشند باید که در ذات نیز مشترک باشند زیرا که عقل جمیع عقلا از اتحاد صفات و لوازم اشیا حکم جزم میکند به اتحاد اینها یا در تمام ذات یا در جزو ذات مثلا عقل چون زید را با عمرو می سنجد و می بیند که در بسیاری از صفات و آثار مثل نطق و کتابت و ضحک و غیر اینها شریکند بالبدیهه حکم می کند باشتراک اینها در ذات و اتحادشان در نوع و چون او را با آب یا سنگ میسنجد و می یابد که در بسیاری از صفات از یکدیگر ممتازند حکم نمیکند باتحاد در نوع چه اگر حکم باشتراک در ذات از راه اتحاد در صفات و آثار نبود بایستی که عقل تجویز کند مثلا که زید با سنگ و یاقوت با پنبه از یک نوع است و آب دجله با آب فرات بهیچوجه مشترک نیست نه در تمام ذات و نه در جزو ذات

حکم و عدالت خواهد کرد **دیگر در فصل سی امش** مذکورات که ولیکن بندگی و اطاعت خواهند کرد و بصاحب
خدائی خود و بداوید پادشاه خویش که مبعوث و مرسول خواهیم ساخت او را برایشان و او خواهد بود
متمم ادیان و خاتم پیغمبران و داوید در لغت عربی بمعنی حبیب است **و در باب سیوم فصل**
**سی و چهارم صحیفهٔ ارکنائیل پیغمبر علیه السلام** مذکورات که خواهیم برانگیخت بر فوق
خلایق بنده خود داود را چوپان که بچراند ایشان را و رهنمونی کند بصراط مستقیم و او خواهد بود چوپان خلایق
ابد الاباد و من خواهیم بود خدا و صاحب ایشان **و در فصل هفتم صحیفهٔ دانیال پیغمبر علیه السلام**
مذکورات که پس میدیدم در رؤیای شب که اینک با ابرهای آسمان ابن البشر می آید تا انتهای زمان و القرآن
ایام دولت رسالت او رسید در حضور حق آوردند او را و داد باو قدرت و عزت و مملکت و جمیع قبایل و
طوایف و زبانها او را خدمت و اطاعت خواهند کرد قدرت او ست قدرت ابدی که از وصل نخواهد شد
**فایده** بدانکه در توریت موافق آنچه شنیده شده از مجموع کلمهٔ داود بدال مهمله و بائی موحده که در عدد با
لفظ محمد کیست آنحضرت خواسته شد و توافق در عدد نزد علمای یهود معتبر است **و موافق** کلام علامه
دوانی در تفسیر سوره **قل یا ایها الکافرون** نیز با داخل است اگرچه او بذال معجمه روایت کرده و وجه
وجه توافق در عدد گفته عدد ذال معجمه نزد یهود عدد دال مهمله است و مطابق آنچه از زبور و صحف دیگر
تحریر یافت باید داود باشد بدال مهمله بدون نقطه بائی موحده و الله اعلم **فارقلیط** اول بفا
و ثانی بقاف بروح حق و یقین و کاشف الخفیات هر دو تفسیر شده چنانکه ظاهر میشود از کلام شارح مقاصد
و بعضی فضلا بنده نیز شنیده شده است و الله اعلم **دیگر بدانکه** آیات مذکوره همه در کتب و صحف
مستند اول نزد یهود و نصاری موجود است و علمای موثق القول اسلام نیز بسیاری از آنها را با آیات دیگر
در تصانیف خود ذکر کرده اند و از اتفاقات حسنه آنکه در حین اشتغال باین تالیف در بلدهٔ کشمیر
چندروزی با دوستی از اهل اسلام صحبت روی داد که مدتها از شهرهای معظم فرنگ از دانایان نصاری
استفادهٔ علوم کرده بود و بر لغات و اصطلاحات اهل حکمت و تفسیر ایشان اطلاع داشت و بر نوشتن
و خواندن خط ایشان نیز قادر بود و با خود داشت اکثر کتب و صحف انبیا مترجم بزبان فرنگ و مرقوم
بخط ایشان که همه را نزد نصاری خوانده بود و موافق گفته مفسرین ایشان تفسیر میکرد و آنچه درین

مختصر تحریر یافته همه را لفظاً باللفظ از آن کتب بفارسی ترجمه برداشته مرقوم ساخت که این آیه اول
توریت که در سابق ایام از حافظی از حفاظ توریت که شرف اسلام یافته بود فراگرفته و از و مکرر
شنیده می شد که میگفت این آیه مرا باسلام دلالت کرده **تتمه** و چون محقق شد نبوت آنحضرت صلعم پس
باید دانست که مبعوث است بر جمیع خلایق و خاتم النبیین است زیرا که خدا تعالی در قران مجید بان
شهادت داده چنانکه در یکجا فرموده **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ** و درجای دیگر فرموده **وَلَكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ** و احادیث متواتره نیز درینباب واقع شده بنحویکه قابل تاویل نیست **رکن
چهارم** در عصمت نبی و بعضی دیگر از شرایط بدانکه عصمت عبارت است از حالتی که بعنایت ربانی در
شخص متحقق میشود که بسبب آن حالت باوجود قدرت منتفی میگردد داعی و میل بدی و گناه از آن شخص و
علمای اهل بیت عصمت را در انبیا شرط میدانند و میگویند نبی باید معصوم باشد از جمیع گناهان و بدیها و این
نزد عقول سلیمه نهایت ظهور دارد زیرا که نبی معلم و راهنماینده خلایق است از جانب خدا تعالی در طریقه
علم و عمل و همه کس مامورند از جانب خدا تعالی باطاعت امر و نهی او و واسطه است از برای تکمیل افراد بشر در
جمیع صفات و افعال حسنه و تنزیه از اوصاف و افعال قبیحه و امین خداست در رسانیدن احکام
الهی بعباد و اینچنین کسی بالبدیهه باید معصوم باشد و حال آنکه بر تقدیر معصوم نبودن او خود محتاج خواهد
بود بهادی و منع کننده دیگر و خلایق از و متنفر خواهد بود و قول و فعلش نزد ایشان محل اعتنا و اعتبار
نباشد و از روی جزم و رسوخ مطیع اوامر و نواهی او نخواهند شد و اینها همه منافات دارند با نبوت چنانکه
ظاهر است جمیع این مراتب بر صاحبان انصاف و فطرت مستقیم در واقع کسی را که خدا تعالی باینها هدایت و قدرت و
حکمة از بندگان خود بر گزیند و واسطه نجات خلایق گرداند جز معصوم نباشد و لهذا در قران مجید
بشیطان فرموده **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ** و از شیطان حکایت نموده که گفت **فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ** و از ائمه معصومین نیز احادیث متواتره روایت
شده مشتمل بر آنکه انبیا از اصلاب طاهره متولد شده اند و همیشه از جمیع بدیها و ذنوب مطهر بوده و خواهند بود و اهل سنت
بواسطه پاس مرتبه ائمه خود که باصناف فسوق و خطیئات آراسته اند از عصمت انبیا منکرند و در کتب خود بلکه بسیاری از
ایشان را بگناهی و خطائی متهم ساخته اند نعوذ بالله منها **و نیز** نبی باید در عقل و ذکا و حفظ و رای و علم و حلم

و شجاعت و سایر صفات کمال از همه اکمل باشد و همچنین باید مبرا باشد از هر امریکه از امور منافر
طبع خواه از قسم امراض باشد مثل برص و جذام و خواه از قبیل اوصاف مثل دنائت نسب و بدی
حال آبا و امهات و خواه از صنف کسب و پیشه مثل جولاهی و حجامی و امثال اینها از امور خسیسه الحمد لله

الذي جعلنا من امة خير المرسلين وشيعة اهل بيته المعصومين **مقام سوم**

در امامت مشتمل بر دوازده اصل **اصل اول** در بیان برخی از اوصاف امام و شرایط امامت
**اصل دوم** در حدیث غدیر خم و متعلقات آن **اصل سوم** در آیه انما ولیکم الله **اصل**
**چهارم** در حدیث منزله **اصل پنجم** در آیه تطهیر و بعضی از مناسبات آن **اصل ششم**
در حدیث تمسک و مناسبات آن **اصل هفتم** در ذکر اخبار که مشتمل اند بر وصایت و ولایت و خلافت
و امثال آن **اصل هشتم** در ذکر احادیثی که تصریح شده در آنها با مامت ائمه اثنا عشر و حدیث من
مات و لم یعرف امام زمانه **اصل نهم** در ذکر برخی از فضائل مستلزم امامت مستنبط از آیات و
احادیث و بیان افضلیت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام **اصل دهم** در مطاعن خلفای ثلثه
**اصل یازدهم** در ذکر برخی از کلمات و خطب حضرت امیر که دال است بر بطلان خلافت خلفای ثلثه
**اصل دوازدهم** در قلع مادهٔ شبهه اهل خلاف از اجماع و غیره در این اصول اندراج یافته دلایل
و براهین قاطعه بر امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب و بطلان امامت خلفای ثلثه چنانکه هر کس
خود را از تعصبات و تقلیدات مبرا سازد و از روی انصاف و طریقه راه نجات جوئی در آنها تامل
کند البته حق در نظرش جلوه گر خواهد شد و بصراط مستقیم دین مبین واصل خواهد گردید ربنا افتح بیننا و
بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین

**اصل اول** بدانکه امامت باتفاق عبارت است از
اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت بجانشینی رسول خدا و هر دو فرقه متفق اند در
آنکه بعد از نبی ناچار است از امامیکه رئیس و صاحب اختیار و اولی بتصرف باشد در امور دین و دنیای
امت تا حافظ احکام دین و حامی ملت باشد و امر کند بمعروف و نهی کند از منکر و خلق را قواعد شریعت
و لوازم معرفت و عبودیت تعلیم دهد و داد مظلوم از ظالم بستاند و حدود و تعزیر شارع چنانکه باید بر ارباب
جنایت جاری سازد و ناظم مصالح دنیائی و رعیت پروری بوده باشد و جهاد کند با عدای دین و غنا که

و خمس و صدقات را از روی هدایت موافق فرموده خدا و رسول بمصرف رساند لیکن فرقهٔ ناجیه
امامیه را عقیده آنست که معصوم باشد و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیت
امامت خلفای ایشان برهم میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست زیرا که ابوبکر متفق العصمه نبود
و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که اینچنین شخص واجب الاطاعه که جمیع امور مذکوره و سایر احکام دین
و دنیای امت بحکم او وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل والا فوائد مترتبه بر امامت کما ینبغی
بظهور نخواهد آمد و آن شخص نیز محتاج خواهد بود بامام و رهنمای دیگر چنانچه ظاهر است بر اهل انصاف و از
امامتش خلل در دین راه خواهد یافت زیرا که از فتاوای غلطش بدعت منتشر خواهد گشت و احکام حقه
دین محو و متروک خواهد شد و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که بهیچ وجه اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه
غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود و کسان آنکه قابل خلافت و امامت [illegible] در واقع چنین نباشد و از و امور
منافی امامت بظهور آید پس اگر امت بامامتش گردن نهند باعث انهدام دین است و اگر قصد عزلش
کنند از رهگذر نزاع با اعوان و انصار و خدمه او و بهانه جوئی طالبان مال و جاه دنیوی و قاصدان
ریاست و سروری مفاسدی چند مترتب گردد که دین حق از میان گم شود چنانکه متحقق است در
نظر در کشته شدن عثمان و بظهور آمدن فتنها از عایشه و طلحه و زبیر و خوارج نهروان و معاویه تا
آنکه کار نیابت و امامت و خلافت خدا و رسول بمعویه و یزید و امثال این ظالمان بی دین قرار
گرفت و مردم اطاعت این قسم بدان را بر خود واجب شمردند و از این رهگذر چه ظلمها که بر ذریهٔ خیر المرسلین
نرفت و چه بدعتها که در دین بهم نرسید و نزد عقل مستقیم و منصف خالی از تعصب ظاهر است قبح امامت
امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل نیاورد و آنچه را از آن نهی فرماید از خودش بظهور آید و لهذا
خدا تعالی در قرآن مجید از برای توبیخ آنکس که امر بخوبی کند و خود بفعل نیاورد فرموده أَتَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و سخن اینچنین شخصی را مصدر هدایت نساختن و بافعال و اعمال او
تشبه نجستن در جمیع عقول سلیمه مذکور است و از اینجاست که خدا تعالی عباد را مامور ساخته به پیروی صادقان
چنانکه فرموده كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و نیز خدای تعالی اطاعت اولو الامر را مثل اطاعت خود و اطاعت رسول
بر امت واجب ساخته مطلقاً بدون شرطی و قیدی فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

چه مراد از اولو الامر موافق قول مفسرین هر دو فرقه ائمه و خلفاست و جمعیکه اطاعت شان در وجوب مشتمل
اطاعت خدا و رسول باشد و در سلک اطاعت خدا و رسول مندرج باشند باید معصوم باشند جزماً و این نزد رجوع
بفطرت مستقیم و رعایت جانب انصاف بنهایت ظهور دارد و لهذا پیشوای ایشان امام فخر رازی
در تفسیرش بصواب متکلم شده و گفته این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر
و الا لازم می آید که هم امر باطاعت شان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیراکه اطاعت در محرمات حرام
است و نیز گفته که مراد از صادقین در آیه کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ معصومینند لیکن چون دیده
که اعتراف بمقتضای این دو آیه مستلزم بطلان امامت خلفای ایشان است گفته مراد از صادقین
و اولو الامر معصوم اجماعست و مخفی نیست رکاکت این تاویل چه از صادقین و اولو الامر اجماع خواستن
از قبیل آسمان گفتن و ریسمان خواستن است چنانکه روشن است بر ذوق سلیم ارباب محاوره و بر کلام مفسر
در تفسیر این دو آیه سخنان بسیار وارد می آید و چون مقام گنجایش ذکر تمام کلام او و اجرای ابحاث نداشت
لهذا اندکی نگاشت و چون محقق شد وجوب عصمت در امام باطل شد امامت ابوبکر چه او معصوم نبود و متعین
شد امامت بلا واسطه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع زیراکه باتفاق شیعه و سنی امام اول یا علی ابن ابیطالب
است یا ابوبکر پس از بطلان امامت ابوبکر متعین خواهد شد امامت بلاواسطه علی بن ابیطالب ع و نیز
خدا تعالی در آیه تطهیر از عصمتش خبر داده چنانکه بتفصیل خواهد آمد در اصل پنجم و عجیب تر آنکه اهل خلاف
بعدم عصمت اکتفا نموده فسق و ظلم را نیز مبطل امامت نمی دانند و لهذا با امامت خلفای بنی امیه
و بنی عباس با همه ظلمها و فسقها معترفند نسفی که از علمای معتبر ایشان است در عقاید نسفی
گفته معزول نمیشود امام در امامت بسبب فسق و جور و ملا سعد الدین تفتازانی در شرح
بر عقاید بر مطلب نسفی دلیل گفته باین مضمون که از برای آنکه ظاهر شد فسق و منتشر گشت جور از امامان بعد
از خلفای راشدین و حال آنکه پیشینیان مطیع و منقاد ایشان بودند و نیز در شرح مذکور گفته که اهل
حل و عقد از امت اتفاق نموده اند بر خلافت خلفای عباسی و هم ملا سعد الدین در شرح
مقاصد گفته که منعقد میشود امامت بقهر و غلبه پس اگر کسی مردم را مغلوب سازد و از راه شوکت منعقد
میشود امامتش هرچند فاسق و جاهل باشد و بعد ازین گفته اگر کسی بقهر و غلبه امام شود و دیگری بیاید و او را

مقهور و مغلوب سازد مغلوب معزول میگردد و غالب امام میشود و نیز گفته که امام معزول نمیشود
بفسق و **خواجه محمد پارسا** که مخالفین او را مرشد و مقتدای خود میدانند در کتابش که مسمی است
بفصل الخطاب گفته نزدیک ما سلطان جابر همچو سلطان عادل باشد و از پس وی نماز باید گزاردن و حج
بروی روا نبود **و در شرح وقایه** که کتاب معتمد فقه حنفیت مذکور است که امام را حد شرب
خمر نباید زد از برای آنکه او نایب خداست اکنون بدیده انصاف نظر باید کرد که اینچنین مذهبی موافق دین
و ملت خیر المرسلین و خاتم النبیین است حاشا و کلا سبحان الله فاسق را خدا تعالی در قرآن مجید از اهل دوزخ
شمرده **وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ** و نیز فرموده که اعتماد بخبر فاسق مکنید و گفته **وَإِنْ
جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا** و نیز فرموده **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** و این قوم
بواسطه رعایت حال ظالمان و رسوخ مزید عشق ملوک بنی امیه و بنی عباس فاسق را نایب خدا و خلیفه و جانشین
پیغمبر و اولی بتصرف در جمیع امور دین و دنیای امت میدانند العیاذ بالله **و دیگر** آنکه امام باید منصوص
باشد یعنی نصی از خدا و رسول صلعم بر امامتش واقع شده باشد و دلیل برین مطلب بسیار است از انجمله آنکه امامت
بعد از نبوت اعظم الطاف الهی است چه بقای احکام دین و هدایت امت بوجود امامست و چون بر واجب
الوجود که خیر محض است لطف و رحمت واجب است پس همچنانکه نبی را برگزید و از روی لطف با ظهار معجزه خلق را
به نبوتش راه نمود کسی را از برای امامت برگزیند و عباد را از و خبر دهد تا اینگونه لطف عظیم را از عباد باز
نداشته باشد **و دیگر آنکه** هیچ عقل خالی از تعصب و اعوجاج تجویز نمیکند که خاتم النبیین اینچنین امری
جلیل القدر که حفظ ملت و جمیع امر دین بآن وابسته است مهمل و اگذارد و هیچگاه امت را از صاحب
این مرتبه خبر ندهد با آنکه همواره سعیش در هدایت و ارشاد امت مصروف بود و هر جزئی از جزئیات را از برای
امت بیان میفرمود و از نهایت شفقت و مهربانی با امت و فرط رهنمائی هیچ دقیقه از دقایق حتی آداب
خلا را فرو گذاشت ننمود باختیار امت باز نگذاشت **و دیگر آنکه** هر یک از انبیا که از دنیا رحلت کرده اند از برای
هدایت امت و حفظ ملت وصی تعیین نموده اند پس خیر المرسلین که خاتم پیغمبرانست و دینش اکمل ادیان است
و رسالتش رحمت عالمیان است چنانکه خدا تعالی از آن خبر داده و فرموده **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ** چه معنی دارد که تعیین هادی و پیشوا ننموده امت و حافظ دین و ملت نکند **و دیگر آنکه**

هرگاه آنحضرت در ایام حیات بدون تعیین خلیفه و جانشین بهیچ سفری بیرون نرود پس چه احتمال
دارد که تعیین شخصی که بعد از رحلت جانشین و نایب آنحضرت صلعم باشد ننماید دیگر آنکه عصمت از شرایط امامت است
چنانکه دانسته شد و چون از امور باطنیست و علم بر بواطن حاصل نمیشود از برای مکلفین مگر از اخبار خدا
یا رسول چنانکه روشن است بر عقلا پس باید از خدا یا رسول صلعم نصی در حق امام باشد تا علم بعصمتش حاصل
شود پس محقق شد که امام باید منصوص باشد از جانب خدا و رسول و اهل خلاف خود معترفند که نصی بر امامت
ابی بکر واقع نشده بلکه امامتش به بیعت منعقد گشته پس باطل شد امامت ابی بکر و متعین شد امامت بلا واسطه
امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلم دیگر باید دانست که چون احکام دین و دنیائی امت منوط بحکم امام
است باید عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بر خصوصیات احکام قرانی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل
و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و همچنین بر احادیث نبوی چنانکه ظاهر است و باید بکمال رای و شجاعت داشته باشد
تا از عهده مجاهده با اعدای دین تواند بر آمد و نیز باید اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل که در حقیقت
تقدیم متعلم است بر معلم و جاهل بر دانا قبیح عقلاً و لهذا در قران مجید فرموده أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى
الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى یعنی آیا کسیکه هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر
است باآنکه متابعت کرده شود یا آنکس که هدایت نمی یابد مگر وقتیکه هدایت کرده شود یعنی او را راه نماید و
چگونه جایز باشد و حالانکه علم سرمایه برتری و افضلیت است و لهذا خدا تعالی آدم را بسبب فزونی در علم مسجود
ملائکه ساخت چنانکه محقق است از آیه شریفه وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و همچنین طالوت را از حیثیت
زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید و برایشان فرمانروا گردانید چنانکه ظاهر است از آیه شریفه إِنَّ
اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و نیز از برای تقدم رتبه عالم فرموده و
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و اگر کسی فی الجمله در امر امامت تامل نماید میداند که امام
در جمیع صفات کمال باید از امت افزون و اکمل باشد چه غرض اصلی از دین و ملت تکمیل افراد انسانی است
و بیرون بردن نفوس از ظلمت بدی و نقص و رسانیدن بنور خوبی و کمال و چون امام بنیابت نبی مرشد
طریقه استکمال است پس باید مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب
شود چنانکه ظاهر است بر مصنف صاحب فطرت و باتفاق الکل افضل در علم و شجاعت و سایر کمالات

سی ابن ابیطالب است پس تحقیق شد امامت بلا واسطهٔ آنحضرت الحمد لله علی ما بیّن لنا طریق الحق

**اصل دوم در حدیث غدیر خم** بدانکه این حدیث از جهة کثرت راوی و مذکور بودن
در کتب احادیث صحاح سنی و شیعه و همچنین تفاسیر معتبره و تواریخ معتمد هر دو فرقه که مشتمل است بر اسانید
از شک و شبهه در صحت آن راه ندارد و دیگر از راه تعصب عناد و تمسکش حکم سایر متواتر است چنانکه ظاهر است
بر متتبع منصف و بعد از این نیز دانسته خواهد شد و تمام سخن درین حدیث در ضمن سه ارشاد بوضوح می پیوندد
و بالله الاستعانة و التوفیق **ارشاد اول** در بیان حدیث و ذکر پاره از راویان بدان وفقک الله
که کیفیت وقوع این حدیث بطریقیکه موافقت دارد با قوال اصحاب حدیث و ارباب تفسیر و تاریخ هر دو
طایفه این است که چون پیغمبر آخر الزمان از حجة الوداع یعنی حجیکه بعد از مراجعت از آن بقرب دو ماه
از دنیا رحلت فرموده برگشته بمدینه مراجعت نمود در اثنای راه هجدهم ذی الحجه این آیه نازل شد یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک
من الناس یعنی ای پیغمبر خدا برسان بخلایق آنچه فرستاده شده بتو از نزد پروردگار تو و اگر نکنی آنچه
بان مامور شده و نرسانی آنرا بخلق پس نرسانیده باشی پیغام پروردگار خود را و ادای رسالت او نکرده
باشی و خدا نگاه میدارد ترا از مردم آنگاه آنحضرت فرود آمد در موضعی که آنرا غدیر خم گویند و نزول
نمود با آنکه نزول قافله و مسافران در آنموضع متعارف نبود و در میان روز در عین شدت گرما
فرمود تا از پالانهای شتران بلندی ساختند بطریق منبر پس بر بالای آن بر آمد تا همه مردم آنحضرت را
ببینند آنگاه خطبه بیان فرمود و در آن خطبه خلایق را از رحلت خویش خبر داد و تحریص نمود مردم را
بر تمسک بقرآن مجید و اهلبیت پس فرمود که الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف
در شما از نفسهای شما و در بسیاری از روایات بجای الست اولی بکم من انفسکم الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف در مؤمنین از نفسهای ایشان و
حاصل معنی هر دو عبارت یکی است و غرض این است که حضرت بیان کنند که من در امور هر مومنی
اختیار بیش از آن مومن دارم و حکم من در امور او جاری تر است از حکم خودش و بعد از گفتن آنحضرت
همه مردمان گفتند بلی همچنین است یا رسول الله پس آنحضرت دست مرتضی علی را گرفت و فرمود

کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

یعنی پس هرکس که من مولای اویم پس علیؑ مولای اوست خدایا دوست دار آنکس را که دوست دارد علیؑ را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علیؑ را و یاری ده آنرا که یاری دهد علیؑ را و فرو گذار و یاری مده آنرا که فرو گذاشت علی را آنگاه نازل شد آیه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را آنگاه رسول خداؐ فرمود الله اکبر والحمد لله علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وولایة علی بن ابیطالبؑ چون حدیث بر سبیل اجمال تحریر یافت اکنون بتفصیلی که در کتب پیشوایان و محدثان و علمای معتبر اہل خلاف واقع شده مذکور میسازد بی زیادت و نقصان در معنی مقصود و پاره از سخنان بزرگان ایشان که شهادت داده اند بصحت این حدیث تا حق بر صاحب انصاف و طالب نجات ظاهر شود بدانکه احمد حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است این حدیث را بطریق متعدده در مسند خود روایت کرده از آنجمله روایت کرده از براء ابن عازب که گفت بودیم با رسولؐ در سفری پس فرود آمدیم بغدیر خم و ندا کرده شد در میان ما که الصلوة جامعة و پاک کرده برای رسول خداؐ از زیر دو درخت پس گذارد نماز ظهر را و گرفت دست علی بن ابیطالب را و گفت الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم یعنی آیا نمیدانید شما که من اولی بمومنینم از نفسهای ایشان گفتند بلی میدانیم باز گفت الستم تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه یعنی آیا نمیدانید شما که من اولی بهر مومنم از نفس او گفتند بلی پس گرفت دست علیؑ را و گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه آنگاه ملاقات کرد علی بن ابیطالبؑ را عمر گفت هنیئًا لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولی کل مومن و مومنة یعنی مبارک و گوارا باد ترا ای علیؑ گردیدی مولای هر مرد و زن با ایمان و دیگر روایت کرده اند از زید بن ارقم که گفت فرود آمدیم با رسول اللهؐ بوادیکه آنرا غدیر خم میگفتند آنگاه امر کرد بصلوة پس نماز گذارد و خطبه ادا فرمود از برای ما و سایه کرده شد از برای رسول خداؐ آنجا که بر درخت انداخته شد پس آنحضرت گفت الستم تعلمون الستم تشهدون انی اولی بکل مومن من نفسه

یعنی شما میدانید آیا شما گواهی میدهید که من اولی بهر مومنم از نفس گفتند بلی یعنی میدانیم و شهادت
میدهیم انگاه گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
دیگر روایت کرده ابی طفیل و گفت جمع کرد علی بن ابیطالب مردم را در رحبه یعنی فضای مسجد کوفه
و سوگند داد بخدا مسلمانان را که هر کس انچه از رسولخدا در غدیر خم شنیده به خیزد و بگوید پس برخاستند
سی کس از مردم که دران روز حاضر بودند و شهادت دادند که دران روز گرفت پیغمبر دست علی او بمردمان
گفت اتعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم ایا میدانید که من اولی بمومنینم از نفسهای ایشان
گفتند بلی یا رسول الله انگاه حضرت گفت من کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت کرده از عطیه
که گفت امدم نزد زید بن ارقم پس گفتم خال من از تو روایت کرد از برای تو حدیثی در شان علی بن ابیطالب
روز غدیر خم و من دوست میدارم که از تو بشنوم پس گفت بدرستیکه شما جماعت عراقید انچه در شماست پس
گفتم نیست از تو بر من باکی ضرری انگاه گفت بلی بودیم در جحفه و ان موضعی است که غدیر خم در حوالی انست
پس رسولخدا نماز ظهر گذارد در حالتی که گرفته بود دست علی را گفت ایها الناس الستم تعلمون
انی اولی بالمومنین من انفسهم پس همه گفتند بلی میدانیم انگاه حضرت گفت فمن کنت مولاه
فعلی مولاه دیگر روایت کرد از رباح بن حرث که گفت آمدند قومی نزد حضرت مرتضی علی در رحبه
و گفتند السلام علیکم یا مولانا پس گفت انحضرت که چون من مولای شما ام و حال انکه شما قوم
بیگانه اید ایشان جواب دادند که ما شنیده ایم از رسولخدا که گفت در غدیر خم من کنت مولاه فعلی
مولاه و راوی میگوید که من پرسیدم که کیانند این قوم گفتند که ما انصاریم و در ایشان ابو ایوب انصاری
دیگر روایت کرده از ابو مریم که پیغمبر گفت روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت
کرده ابن اسحق که گفت شنیدم از عمر حدیث غدیر خم با زیادتی که بعد از اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه گفت وانصر من نصره واحب من احبه وابغض من ابغضه دیگر روایت
کرده از زاذان بن عمر که گفت شنیدم که علی در رحبه مردم را قسم داد و گواهی طلبید انچه در روز غدیر خم
شنیده اند بگویند پس برخاستند سیزده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم که رسولخدا میگفت من
کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که گفت بدرستی علی را چهار

منقبت است که مرا اگر یکی از اینها بود دوست تر بود نزد من از فلان و فلان یکی آنکه روز خیبر حضرت رسول خدا صلعم
در حق آنحضرت فرمود چنانکه دانسته خواهد شد در اصل نهم ان شاء الله تعالی دیگری انت منی بمنزلة هرون من
موسی سیوم من کنت مولاه فعلی مولاه و احمد گفت که یکی دیگر را سفیان راوی فراموش کرده
بود **دیگر** روایت کرده از ابو لیلی گفت پرسیدم از زید بن ارقم که گفت رسول الله من کنت مولاه
فعلی مولاه پس گفت زید آری گفت از از رسول خدا صلعم چهار مرتبه و **ثعلبی** که از اکابر علمای معتبر
و مقدم مفسرین ایشان است در تفسیر سوره سال سائل بعذاب واقع روایت کرده که پرسیدند از
سفیان بن عتبه که سال سائل در حق که نازل شده او گفتم یاد کرده سوال کننده گفت بتحقیق سوال کردی
از من مسئله را که سوال نکرده بود پیش از تو آنرا از من احدی روایت کرده مرا جعفر بن محمد الصادق ع از
پدران خود چون رسول خدا صلعم در غدیر خم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه منتشر شد این خبر ببلاد پس شنید از آن حارث بن نعمان فهری بر شتر سوار شده بمدینه آمد آنگاه از ناقه
پیاده شد بخدمت رسول خدا صلعم آمد آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت امر کردی از تو
قبول نمودیم و بنماز پنجگانه ما را مامور ساختی و از تو قبول کردیم و امر کردی به روزه یکماه قبول کردیم و بعد
ازین با اینها راضی نشدی تا آنکه بلند کردی دو بازوی ابن عم خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی من کنت
مولاه فعلی مولاه آیا این کار را تو خود کردی یا از جانب خدا پس رسول خدا گفت قسم بخدائی که نیست
الهی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس حارث پشت گردانید و متوجه ناقه خود شد و میگفت خدایا اگر
میگوید محمد صلعم حق است پس بر ما سنگ ببار از آسمان یا بفرست بر ما عذابی دردناک هنوز نرسیده بود بناقه
که سنگی از آسمان بر سر او خورد که از مقعدش بیرون آمد پس نازل شد سال سائل بعذاب واقع للکافرین
لیس له دافع من الله ذی المعارج و ترجمه ظاهر آیه اینست که طلب کرد طلب کننده عذابی را که واقع است
از برای کافران نیست آنرا دفع کننده و باز دارنده از خدا که صاحب آسمانهاست هر یکی بر زبر دیگری
**دیگر** روایت کرده در تفسیر خود از ابن عباس در آیه یا ایها الرسول بلغ الخ که نازل شد در حق علی بن
ابیطالب ع و مامور شد نبی که برساند در حق او پس گرفت رسول خدا صلعم دست علی را و گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **دیگر** روایت کرده از براء بن عازب

که چون آمدیم با رسولخدا در حجة الوداع بغدیر خم پس ندا کرد که الصلوة جامعة پس پاک کرده شد برای آن حضرت زیر درخت پس گرفت دست علی را و گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم آیا من نیستم اولی بمومنین از نفسهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله باز گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی آنگاه فرمود هذا مولا کل من انا مولاه یعنی اینکس است مولای هر که مولای اویم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنیأ لک یا علی بن ابیطالب اصبحت مولی کل مومن و مومنة و دیگر روایت کرده در تفسیر قول خداتعالی یا ایها الرسول بلغ از امام محمد باقر که معنیش اینست که بلغ ما انزل الیک من ربک فی فضل علی ابن ابیطالب پس چون نازل شد این آیه گرفت رسولخدا دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه **و ابی داود سجستانی** که قدوه محدثین مقبول الروایت ایشان است و روایت او نهایت اعتبار دارد پیش ایشان در صحیح خود که مشهور است بکتاب سنن روایت کرده است از شرحه و زید ابن ارقم که گفت رسولخدا من کنت مولاه فعلی مولاه **و همچنین ترمذی** که از جملهٔ محدثین مسلم الثبوت مقبول الروایة ایشان است و کتاب او را نیز صحیح میدانند در صحاح خود از شرحه و زید ابن ارقم روایت کرده که رسولخدا گفت من کنت مولاه فعلی مولاه **و در جمع بین الصحاح الستة** که عبارت است از موطای مالک بن انس و صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ابوداود سجستانی و صحیح ترمذی و نسخه کبیر صحیح نسائی در باب مناقب امیر المومنین علی ابن ابیطالب از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی آنچه مذکور شد روایت شده **و ابن مغازلی شافعی** که از اکابر فقها و محدثین ایشان است این حدیث را در کتاب خود که مشهور است بمناقب بطرق متعدده روایت کرده و از انجمله روایت کرده از پسر زن زید بن ارقم که گفت برگشت پیغمبر خدا از مکه در حجة الوداع تا اینکه فرود آمد بغدیر خم جحفه پس امر کرد تا زیر چند درخت را از خارها پاک کردند و بعد از آن ندا کرد که الصلوة جامعة پس رفتیم بسوی رسولخدا در روزیکه بسیار گرم بود و بعضی ردای خود را بر سر می انداختیم و بعضی در زیر پاهای خود از شدت گرما تا اینکه رسیدیم برسولخدا پس گذارد نماز ظهر را و بعد از آن بجانب ما متوجه شد و گفت الحمد لله و راوی ذکر کرده است از آنحضرت خطبه بلیغ طویلیکه مشتمل است بر مواعظ و نصایح و اخبار از رحلت و تحریص بر تمسک بکتاب الله و عترت و نگاهداشتن عزت و حرمت این هر دو و بعد از آن

چنین روایت کرده که پس گرفت دست علی ابن ابیطالب را و بلند کرد و گفت من کنت ولیه فهذا
ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه سه مرتبه دیگر روایت کرده باسناد از ابی
هریره که گفت روزه بگیرد روز هیجدهم ذی الحجه نوشته میشود از برای او روزه شصت ماه انگاه گفت
و این روز غدیر خم است که گرفت رسول خدا دست علی بن ابیطالب را و گفت الست اولی بالمومنین
من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و عمر ابن خطاب
گفت بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولائی و مولا کل مومن و مومنة پس فرستاد خدای
تعالی آیه الیوم اکملت لکم دینکم را دیگر روایت کرده باسناد از زید بن ارقم که گفت بگواهی
طلبید علی مردم را در مسجد که هر که شنیده است از نبی که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و برخیزد و بگوید و بودم من از انها که کتمان شهادت کردم پس
کور شد چشم من دیگر روایت کرده باسناد از جابر بن عبدالله انصاری که گفت بدرستیکه رسول خدا
فرود آمد بخم و دوری گزیدند مردم از انحضرت پس امر کرد علی را تا جمع ساخت مردم را و بعد از انکه
جمع شدند برخاست انحضرت در میان ایشان در حالتی که تکیه کرده بود بر دست علی ابن ابیطالب پس
بعد از انکه حمد کرد خدای را گفت ایها الناس بدرستیکه مرا ناگوار آمد تخلف شما از من تا اینکه تخیل شد
نزد من اینکه نیست درختی دشمن تر نزد شما از درختیکه نزدیک من است بعد از ان گفت لیکن منزلة
علی ابن ابیطالب را خدا از من بمنزلة من گرفته است از و پس راضی شود خدای از و چنانکه من از و راضیم
زیرا که او اختیار نکرد بر نزدیکی و دوستی من چیزی دیگر را بعد از ان بلند کرد دستهای علی را و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه انگاه مردم شروع کردند بعذر
خواهی و گریه میکردند و تضرع مینمودند و میگفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما دوری نگزیدیم از تو مگر
از برای انکه مبادا گران باشیم بر تو و پناه میبریم بخدا از سخط رسول او پس راضی شد پیغمبر خدا از ایشان
دیگر روایت کرده باسناد از عمر بن سعد که گفت حاضر بودم در حالتیکه علی بر منبر بگواهی طلبید اصحاب
رسول را در واقعه روز غدیر پس دوازده مرد که از انجمله بود ابو سعید خدری و ابو هریره و انس بن مالک
شهادت دادند که شنیده اند از رسول خدا که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

وعاد من عاداه **دیگر** روایت کرده باسناد از ابن ابی اوفی که گفت حضرت رسول گرفت بازوی
علی را و گفت ایها الناس الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله
پس گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد از عبد الله بن مسعود که گفت
بدرستیکه نبی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد از عمر بن الخطاب که او
گفت گفت رسولخدا از برای علی من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده از ریاح بن حرث
حدیث آمدن قومی از عرب نزد امیر المومنین و گفتن السلام علیک یا مولانا بهمان مضمون که احمد حنبل روایت
کرده تا آخر که گفتند در ایشان ابو ایوب انصاری **وبیهقی** که از پیشوایان حدیث اهل خلاف است و روایت
نزد ایشان بسیار معتبر است روایت کرده این حدیث را از براء بن عازب بهمان مضمون که روایت
کرده از واحمد حنبل از اول حدیث که گفت بودیم با رسول در سفر پس فرود آمد بغدیر خم تا آخر که
گفت پس گفت عمر بن الخطاب هنیئا لك یا علی بن ابیطالب اصبحت مولی کل مومن و مومنة
**واخطب خطبای** خوارزم موفق ابن احمد مکی که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب مناقب
بچند طریق روایت کرده است از ابی طفیل و او از زید بن ارقم که گفت چون مراجعت کرد رسولخدا
از حجة الوداع فرود آمد بغدیر خم امر کرد تا پاک کنند پای درختان را بعد از ان گفت که من اجابت
دعوت حق خواهم کرد و بدرستی که گذاشته ام در میان شما دو امر عظیم که یکی بزرگتر است از دیگری
و آن دو امر یکی کتاب خداست و دیگری اهل بیت من پس بدرستیکه اینها از هم جدا نمیشوند هرگز تا آنکه
وارد شوند بر من نزد حوض کوثر آنگاه گفت بدرستیکه خدای عز و جل مولای منست و من مولای هر
مومنم و بعد از ان گرفت دست علی را و گفت من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه و ابی طفیل گفت که من گفتم بزید بن ارقم که تو خود از رسولخدا شنیدی این را
پس گفت زید که نبود زیر درختها احدی مگر آنکه دید بچشم خود و شنید بگوش خود **دیگر** روایت کرده باسناد
از براء ابن عازب این حدیث را بهمین مضمون که احمد حنبل و بیهقی روایت کرده اند از اول که گفت حضرت
رسول است تا آخر قول عمر که گفت اصبحت مولای کل مومن و مومنة تفاوتیکه هست این است
که در روایت اخطب بعد از قالوا بلی چنین واقع شده که فقال هذا ولی من انا ولیه اللهم

وال من والاه وعاد من عاداه من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد
از ابی سعید خدری که گفت بدرستیکه پیغمبر روزیکه طلبید مردم را بغدیر خم امر کرد تا پاک کرده شد خاریکه
بود در زیر درخت و این روز پنجشنبه بود بعد از ان خواند مردم را بعلی یعنی مردم را بولایت علی دعوت
کرد و گرفت بازوی او را پس بلند کرد او را تا انکه مردم دیدند سفیدی زیر بغل حضرت رسول را
و هنوز از هم جدا نشده بودند که نازل شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم پس گفت رسول خدا الله
اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی والولایة لعلی بعد از ان گفت
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
پس حسان بن ثابت انصاری گفت یا رسول الله رخصت ده مرا تا بگویم چند بیت درین باب رسول خدا
فرمود بگو ببرکة الله پس حسان گفت ای جماعة قریش بشنوید شهادت رسول خدا را و بعد از ان گفت
**شعر** ینادیهم یوم الغدیر نبیهم * بخم واسمع بالنبی منادیا * و بعد از دو بیت دیگر گفت **شعر** فقال
له قم یا علی فاننی * رضیتک من بعدی اماما وهادیا * اگرچه اخطب چهار بیت را ذکر کرده
بود از این قصیده لیکن دو بیت از ان چهار که دلالت بر مطلوب ظاهر بود ذکر شد و دیگر متروک شد
تا بر جمعیکه بر شعر عربی مربوط نیستند دشوار نگردد و حاصل معنی هر دو بیت این است که ندا میکرد
ایشانرا روز غدیر نبی ایشان در موضع خم پس گفت نبی مر علی را که برخیز یا علی پس بدرستیکه
رضای من در آنست که تو بعد از من امام و مقتدا و رهنماینده خلق باشی **دیگر** روایت کرده باسناد
از عبد الرحمن ابن ابی لیلی و او از پدرش که گفت خبر داد در روز غدیر خم رسول خدا مردم را که علی
مولای همه مومن و مومنه است و گفت مر علی را که انت امام کل مومن و مومنة وولی
کل مومن و مومنة بعدی یعنی توئی بعد از من امام و صاحب اختیار هر مرد و هر زن با ایمان
**دیگر** روایت کرده باسناد از ابن عباس که رسول خدا مر علی را گفت انت ولی کل مومن و مومنة
من بعدی **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر و یعقوب ابن اسحاق که عمر ابن خطاب بعلی ابن ابیطالب
گفت هذا مولای و مولا کل مومن و مومنة **دیگر** روایت کرده از سعید ابن وهب
و عبد خیر که گفتا هر دو شنیدیم از علی بن ابیطالب که در رحبه مردم را بگواهی طلبید درباره انچه شنیده

اند از رسول خدا در روز غدیر پس برخاستند جمعی از اصحاب رسول و شهادت دادند که ما شنیدیم
که رسولخدا میگفت من کنت مولاه فان علیاً مولاه **دیگر** روایت کرده از ابی هریره حدیث روز
هشتدهم ذی الحجه را بهمان مضمون که ابن مغازلی مذکور شد لیکن در روایت اخطب نزول آیه اکملت
لکم دینکم مذکور نیست و در قول عمر بجای کل مومن و مومنة کل مسلم واقع شده است **دیگر** روایت
کرده باسناد از رباعه ابن ایاس و او از پدر خود که گفت بودیم ما در جنگ جمل با علی پس آنحضرت طلحه
را طلبید و بعد از انکه طلحه آمد باو گفت قسم میدهم ترا بخدا و گواهی میطلبم آیا شنیدی تو از رسولخدا که
میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه طلحه گفت آری
شنیدم آنحضرت گفت پس چرا با من مقاتله میکنی گفت بخاطرم نبود **دیگر** نامه را که عمرو بن عاص بمعویه
نوشته بود پیش از مطیع معاویه شدن در کتاب خود آورده و دران نامه از فضایل مرتضی علی بسیار مندرج
است از انجمله یکی این است که بتحقیق که گفت رسولخدا در حق علی روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله **دیگر** روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت در هنگامی که نامه علی ابن ابیطالب را
نزد معویه برده بودم و در مجلس او جمعی بودند از صحابه مثل عمر بن عاص و ابوهریره و غیرهما من گفت
معویه که علی قاتلان عثمان را پیش ما بفرستد من بمعویه گفتم تو سلطنت میخواهی و طلب قاتلان عثمان
را وسیله ساخته پس او در امد آمد و من خواستم که غضب او را بیشتر سازم گفتم بابی هریره که
ای صاحب رسول الله من قسم میدهم ترا بخدایی که نیست غیر او و بحبیب او مصطفی که در غدیر خم
حاضر بودی گفت آری حاضر بودم گفتم چه شنیدی که رسول خدا در حق علی گفت گفت شنیدم
که گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله انگاه گفتم پس تو دوستی میکنی با عدوی او و دشمنی میکنی با دوست
او پس ابوهریره آهی برکشید و گفت انا لله وانا الیه راجعون **دیگر** روایت کرده اخطب خوارزم
و ابن مغازلی و همچنین ابن مردویه از عامر بن واثله حدیثی طولانی مشتمل انکه در روز شوری حضرت
امیر المومنین بواسطه تمام حجت یک یک فضایل خود را می شمرد و قسم میداد اصحاب را که دیگری غیر من هست

در میان شما که صاحب این فضیلت باشد ایشان اقرار میکردند و میگفتند که نیست در میان ما غیر از تو صاحب این فضیلت و از جمله اخطب خوارزم عامر بن واثله روایت کرده اند که او گفته از علی ابن ابیطالب ع شنیدم اینست که قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله من کنت مولاه فعلی مولاه لیبلغ الشاهد منکم الغایب غیری قالوا اللهم لا یعنی گفت امیر المومنین که پس گواهی میطلبم و سوگند میدهم شما را بخدا که در میان شما هست کسیکه گفته باشد از برای او رسول الله این کلمات را غیر از من همه گفتند نیست و این حدیث متضمن بسیاری از فضایل آنحضرت است انتهی، ان شاء الله تعالی در جای خودش مفصلا مذکور خواهد شد و هم ابن مردویه مذکور که از مشایخ معتبر ایشان است و کلامش سند است نزد علمای چهار مذهب در کتاب مناقبش روایت کرده باسناد از ابی سعید خدری که گفت بدرستیکه رسولخدا طلب کرد مردم را در غدیر خم و آن روز پنجشنبه بود و امر کرد تا پاک کردند پای درخت را از خار بعد از ان خواند مردم را بعلی پس گرفت بازوی او را و بلند ساخت تا آنکه دیدند مردم سفیدی زیر بغل رسولخدا را و هنوز جدا نشده بودند از هم که نازل شد آیه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ تا آخر پس گفت رسولخدا الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولایة لعلی بعد از ان گفت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله پس ملاقات کرد عمر بن الخطاب علی را و گفت هنیئا لک یا ابن ابیطالب اصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنة آنگاه حسان بن ثابت انصاری اذن از رسولخدا طلبید و گفت چند بیت در ینباب و ذکر کرده ابن مردویه آنها را و چون دو بیت از ان ابیات تحریر یافت در روایت اخطب خوارزم بهذا در ینجا مذکور نشد دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که ما در عهد رسول چنین میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین یعنی برسان آنچه نازل شده بتو از پروردگار تو که علی مولای مومنان است دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس و زید بن علی زین العابدین که ایشان گفتند چون مامور شد رسولخدا به تبلیغ فضایل علی و امر شد از جانب خدا که بگوید درباره علی آنچه خدا فرموده پیغمبر ص گفت یارب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی میترسم که قبول نکنند آنچه درباره علی بگویم پس چون برگشت از حجة الوداع و بغدیر خم رسید آیه یا ایها الرسول

بلغ ما انزل اه نازل شد پس گرفت آنحضرت بازوی علیؑ را و با مردم گفت ایها الناس الست
اولی بکم من انفسکم گفتند بلی یا رسول الله آنگاه گفت اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله واحب من احبه
وابغض من ابغضه **و ابی عبد الله مرزبانی** که از مشایخ کبار ایشان است این حدیث را
با بیتهای حسان در جزو چهارم از کتب سرقات الشعر روایت کرده موافق روایت اول ابن مردویه
از ابی سعید خدری لیکن در روایت مرزبانی ملاقات عمر و تهنیه کردن مذکور نیست **و امام واحدی** که از
بزرگان و مشاهیر ایشان است در کتاب خودش که مسماست باسباب نزول روایت کرده باسناد از ابی
سعید خدری که گفت نازل شد یا ایها الرسول اه در غدیر خم در حق علی بن ابیطالبؑ **و زهری** که
یکی از معتبرین محدثین ایشان است روایت کرده که بعد از حجة الوداع پیغمبر صلعم منزل ساخت بغدیر خم در روز هیجدهم
ذی الحجه وقت زوال آنگاه خطبه فرمود که مشتمل بود بر اینکه من میگذارم در میان شما امری که اگر بآن متمسک
شوید بضلالت نخواهید افتاد بعد از من و آن کتاب خداست و اهلبیت من و این هر دو از هم جدا نمیشوند تا در
کنار حوض کوثر بمن رسند و تحریص کرد مردم را بر رعایت کتاب خدا و اهل بیت بعد از آن سه مرتبه گفت
ایها الناس من اولی بالمومنین یعنی ای مردمان کیست اولی بتصرف در مومنین همه گفتند خدا و رسول
او اولی بمومنین اند بعد از آن گرفت دست علیؑ را اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه سه مرتبه بعد از آن فرمود الا فلیبلغ الشاهد منکم
الغائب یعنی آگاه باشید پس باید که برساند هر که از شما حاضر است بکسیکه غایب است **و حافظ ابو
الفرج** که از معتمدین اهل خلاف است که در کتابش که مسماست بمرج البحرین این حدیث را باسناد روایت
کرده از مشایخ خود و در آنجا گفته که پس گرفت رسول دست علیؑ را و گفت من کنت مولاه و اولی به من نفسه
فعلی ولیه **و حافظ ابو الفتوح** که از معتمدین ایشان است در کتاب موجز در فضل خلفای اربعه
روایت کرده است باسناد از حذیفه ابن اسید غفاری و عامر ابن لیلی بن ضمره که گفتند وقتیکه حضرت رسول
از حجة الوداع مراجعت نمود بجحفه رسید امر کرد تا پاک کنند جاهای چند درخت نزدیک بهم را که منع کرده بود آنحضرت
که کسی در زیر آنها فرود نیاید بعد از آن با مردم نماز گذارد در زیر آن درختها و آن روز غدیر خم بود و بعد الفراغ

از نماز گفت ایها الناس و راوی خطبه که مشتمل است بر خبر دادن آنحضرت از رحلت خود ذکر کرده و بعد از ان
چنین روایت کرده که گفت آنحضرت ایها الناس الا تسمعون الا فان الله مولائی و انا اولی بکم
من انفسکم الا و من کنت مولاه فعلی مولاه حاصل معنی آنکه ای مردمان آگاه باشید و می شنیده
باشید که بتحقیق خدا مولای منست و من اولی بشما ام از نفسهای شما آگاه باشید که هر که من مولای اویم پس علی
مولای اوست آنگاه گرفت دست علی را و بلند ساخت تا دیدند ان را قوم پس گفت اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و ابن صباغ مالکی نیز در کتاب فصول المهمه این حدیث را از زهری و واحدی و ابو الفتوح
عجلی بهمین مضمون که درین کتاب تحریر یافت روایت کرده از احمد حنبل و ترمذی نیز روایت کرده است
و ابو القاسم عبد الله حسکانی که از مشاهیر است باسناد روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت در وقت
نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم رسول الله گفت الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام
الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و ولایة علی ابن ابیطالب بعد از ان فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من
نصره و اخذل من خذله و در مشکوة که از صحاح معتبره ایشان است از براء ابن عازب و زید
بن ارقم این حدیث مذکور است که گفتند بدرستیکه رسول خدا چون فرود آمد بغدیر خم گرفت دست علی را پس گفت
الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی پس گفت اللهم من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر علی را و گفت هنیئا لک یا
ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنة و علامه نیشاپوری شافعی که
از علمای مفسرین ایشان است در تفسیر خود روایت کرده از ابی سعید خدری که آیه یا ایها الرسول نازل
شد در فضل علی بن ابیطالب در غدیر خم پس رسول خدا گرفت دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنیئا لک
یا ابن ابیطالب اصبحت مولائی و مولی کل مومن و مومنة و هم نیشاپوری بعد ازین بلا فاصله گفته که این حدیث
قول ابن عباس و براء ابن عازب و امام محمد باقر ع است و محمد ابن طلحه شافعی که یکی از فضلای
کامل ایشان است در کتاب مطالب السؤال از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که پیغمبر با امیر المومنین

نقت من کنت مولاه فعلی مولاه و ہم ابن طلحه در کتاب مذکور گفته که این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال
مذکور گفته و در غیر این کتاب بتفصیل مذکوراست وان بعداز مراجعت حضرت رسولؐ از حجة الوداع بود
روز ہشتدہم ذی الحجه در موضعیکه مذکوراست بغدیر خم دیگر روایت کرده که روزی امیر المومنین از جمعی
پرسید که آیا در میان شما کس ہست که در روز غدیر خم از حضرت رسولؐ شنیده باشد که گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه پس سیزده نفر از انجماعه شہادت دادند که از حضرت رسولؐ شنیده اند و بعد
از ذکر روایت محمد بن طلحه چنین گفته که چون لفظ من افادهٔ عموم میکند دلیلست بر آنکه ہر که حضرت رسولؐ مولی
و صاحب اختیار او باشد علیؑ ہم نسبت با وچنین است بعداز ان گفته که ازینجہت حضرت رسولؐ مولی را
مطلق واگذاشته و مقید بیکی از معانی که در انہا مستعمل است نکرده تا دانسته شود که ہر نسبتی که میانه پیغمبرؐ
و افراد مسلمین است ہمان نسبت بعینه میان علیؑ و ایشان خواہد بود و بعداز ان گفته که این حدیث
صریح است در آنکه حضرت پیغمبرؐ علیؑ را بخصوص بدرجه و منقبتی ساخته که ہیچکس غیر او از جانب رسولؐ باین
منزله بہره مند نگشته **وحافظ ابونعیم** که از قدوه مشایخ این طایفه است در کتاب حلیة الاولیا
روایت کرده از ابو سعید خدری که گفت آیه **الیوم اکملت لکم دینکم** آه در روز غدیر نازل
شد بعداز آنکه حضرت رسولؐ دست امیر المومنین را گرفته او را بر بالای منبر برده بمردم نمود و گفت
**من کنت مولاه فعلی مولاه** و چون آیه نازل شد حضرت پیغمبرؐ فرمود **الله اکبر والحمد لله
علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وولایة علی ابن ابیطالب**
**وصاحب کتاب سید المتعبدین** عمر بن الخضر الملا که از معتمدین است در کتاب مذکور روایت
کرده که در روز غدیر حضرت رسولؐ فرمود **الست اولی بالمومنین من انفسهم** گفتند بلی
دیگر فرمود **الیس ازواجی امہاتکم** یعنی آیا نیست زنان من بمنزلهٔ مادران شما گفتند بلی آنگاه گرفت
دست علی را و گفت **ان هذا مولا من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه**
پس ملاقات کرد عمر با علیؑ و گفت **هنیئاً لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای ومولا کل مومن
ومومنة** **وشیخ ابن اثیر جزری شافعی** که از عظمای اکابر ایشان است در کتاب
اسنی المطالب فی مناقب علی ابن ابیطالب روایت کرده باسناد از عبد الرحمن بن ابی لیلی که گفت شنیدم

از علی ابن ابیطالب ع که در رحبه بگواهی میطلبید مردم را که کیست که شنیده باشد از رسول خدا ص که می گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس برخاستند
دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم این را از رسول خدا ص **و سید جمال الدین** عطاء الله
صاحب کتاب روضة الاحباب که در حدیث نزد ایشان مشهور است در کتاب مذکور چنین روایت کرده
که رسول خدا ص در اثنای مراجعت از حج چون بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه است رسید نماز پیشین را
در اول وقت گذارد و بعد از آن روی بسوی یاران کرد و گفت الست اولی بالمومنین من
انفسهم یعنی آیا من نیستم اولی بمومنین از نفسهای ایشان و در روایتی آنکه فرمود گویا مرا بعالم بقا
خواندند و من اجابت کردم بدانید که در شما دو امر عظیم میگذارم و یکی از دیگری بزرگتر است قران و
اهلبیت من و احتیاط کنید که بعد از من با ان دو امر چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق انها چه
کیفیت خواهید کرد و ان دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا لب حوض کوثر بمن رسند آنگاه فرمود من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
وادر الحق معه حیث کان و مرویست که قدوه اصحاب عمر بن خطاب گفت ای علی بامداد کردی مولای من

| | | |
|---|---|---|
| و مولای هر مومن و مومنه گفت | روا ز برای سر دین خویش تاجی ساز | ز خاک پای جوانمرد وال من والاه |
| ز دل عداوت او دور دار تا نخوری | ز تیغ لفظ بنی زخم عاد من عاداه | گواه پاکی اصلت ولای شاهی دان |
| که بر کمال معالیش لا فتی است گواه | تا اینجا بود عبارت صاحب کتاب روضة الاحباب **و ابن ابی الحدید** | |

که از مشاهیر علمای معتبر ایشان است در شرح نهج البلاغه روایت کرده که بگواهی طلبید علی ع مردم را در رحبه
و گفت کدام یک از شما شنیده اید از رسول خدا ص که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس برخاستند دوازده
نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم و انس بن مالک در انجا حاضر بود و برنخاست پس علی ع انس را گفت
ای انس تو خود حاضر بودی چه مانع شد ترا از برخاستن و شهادت دادن انس گفت یا امیر المومنین ع از
کبر سن مرا فراموش شده است انحضرت گفت خداوندا اگر دروغگو باشد انس بپیدا از کله بر روی او
که عمامه او را نتواند پوشانید بعد ازین چنین گفته که طلحه بن عمر و گفت والله که دیدم که برصی بعد از ان
در میان دو چشم انس و از تتبع روایات ظاهر میشود که انحضرت مکرر از برای اتمام حجت مردم را بگواهی

مسطلبید واست **و سبط ابن جوزی** شیخ اہل سنت صاحب کتاب مراٰت الزمان که از عظمای
ایشان است در کتاب مذکور گفته که اتفاق کرده اند علمای سیر در اینکه قصه غدیر بعد از رجوع پیغمبر از
حجة الوداع بود در هژدهم ذی الحجه و جمع بودند صد و بیست هزار اصحاب نبیؐ و گفت پیغمبرؐ من کنت
مولاه فعلی مولاه **و غزالی** که از پیشوایان جلیل القدر مسلم الثبوت ایشان است در کتاب سر العالمین
وکشف ما فی الدارین در مقاله چهارم که تعیین کرده است آنرا از برای تحقیق امر خلافت بعد از ذکر اختلاف
و ابحاث بهمین عبارت گفته لکن اسفرت الحجة وجهها و اجمع الجماهیر علی متن الحدیث
فی یوم غدیر خم باتفاق الجمیع و هو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ
یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة بعد ازین گفته این عبارت که و هذا تسلیم و رضی
و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی بحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و عقود البنود
و خفقان الهوی فی قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم
کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم
و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون و حاصل معنی فقره اول غزالی انست که لیکن روشن شد
وجه حجت و دلیل و اجماع کردند جمهور بر حدیث روز غدیر در حالیکه حضرت رسولؐ میگفت من کنت مولاه
فعلی مولاه آه و حاصل معنی وهذا تسلیم تا آخر آنکه این سخن مبارکها و گفتن عمر تسلیم و رضا است بولایة مرتضی علی
و گردن نهادن بحکم رسول خدا پس بعد ازین تسلیم و انقیاد غالب شد هوای نفس از جهت دوست داشتن
ریاست و بزرگی و برداشتن ستون خلافت و پرچمهای علمها و پیچیدن باد و مضطرب شدن در حالت
رفتن علمها و فشانها از پیش و پس و شبک نظر آمدن هیئة حاصل در وضع دست و پای اسپان در یکجا
جمع شده و فتح کردن شهرها و دوستی این امور الجماعت را از جام هوای نفس شراب داد پس ایشان را
بدین واشت که خلافت را از دست گرفتند و برگشتند بحالیکه پیش از اسلام داشتند و عهد و میثاق روز
غدیر را شکسته پس پشت انداختند و خریدند باین شکستن عهد چیز اندک و بی اعتبار پس بد است آنچه ایشان
خریدند **قاضی زاده کرمرود** در کتاب اعتقادیه اش نقل کرده که در کتاب انوار جدیده دیده شد که ابن
جوزی در باب سیوم از کتابش که مسماست بتذکره خواص الامة نقل نموده که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین

وکشف ما فی الدارین حکایت روز غدیر را روایت کرده و نقل کرده است ابن جوزی قاضی زاده مذکور عبارت
غزالی را از هذا التحکیم تا ثمن ما یشترون به روایت ابن جوزی از غزالی لیکن بجای فعادوا الی الخلاف
فحملهم الی الخلافة نقل کرده است و غرض از ذکر این سخن دفع جدل بعضی از جاهلانست که در حین
اضطرار میگویند لانسلم که کتاب سر العالمین از غزالی باشد شاید دیگری بنام او تصنیف کرده باشد الحق کدام
عاقل بر خود می پسندد که اوقات خود را مصروف داشته کتابی تصنیف کند و بدروغ وافترا بنام دیگری شهرت
دهد هر ذی عقلی میداند که این قسم امور از محال عادیست والا اعتماد بر هیچ کتابی نمی ماند و **طبرانی**
که از معتبرین محدثین ایشان است باسناد روایت کرده که رسول خدا در غدیر خم خطبه ادا فرمود در زیر خیمه درخت
و روایت کرده است خطبه را که مشتمل است بر خبر از رحلت آنحضرت و آگاهانیدن خلایق بر صدق وقوع حشر و
شهادت دادن مردم بر رسانیدن آنحضرت پیغام الهی را و بعد از آن چنین روایت کرده که آنحضرت گفته
**ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المومنین وانا اولی بهم من انفسهم من کنت مولاه**
**فعلی مولاه فهذا مولاه یعنی علی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه** و **دارقطنی** که یکی از محدثین
مسلم الثبوت ایشان است بعد از نقل حدیث روایت کرده که چون شنیدند ابوبکر و عمر آنچه حضرت رسول فرموده
گفتند مر علی را **که امسیت یا ابن ابیطالب مولی کل مومن ومومنة** یعنی گردیدی شامگاه مولای هر مومن و
مومنه و **نسائی** که از عمده محدثین ایشانست حدیث غدیر خم را نیز روایت کرده است و **همچنین ذهبی** و
تصحیح سند نیز کرده است و اگر کسی تتبع کند کتب ارباب حدیث فرق اسلام را در همه آنها می یابد این روایت را
مگر در بعضی که مصنفش از نهایت تعصب مذکور نساخته باشد و علمای مخالفین در خصوص خبر روز غدیر خم روات
این حدیث تصانیف کرده اند از انجمله شیخ بزرگ ایشان **ابو العباس** احمد الی مشهور بابن عقده که کثیر
سند است نزد اصحاب هریک از چهار مذهب کتابی درین باب تصنیف کرده است که مسماست بکتاب ولایت
و ذکر کرده این حدیث را در ان کتاب بصد و پنج طریق و اسم پاره از راویان که از انها روایت کرده
این است امیر المومنین علی ابن ابیطالب و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن ابن عوف
و سعد ابن مالک و عباس ابن عبد المطلب و امام حسن و امام حسین و عبد الله ابن عباس و عبد الله ابن جعفر
بن ابیطالب و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد ابن زراره انصاری

و حبشی ابن جناده و خزیمه ابن ثابت انصاری و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و براء ابن عازب و سمره
بن جندب و سلمه بن اکوع اسلمی و عمران ابی سلمه و سهل ابن سعد انصاری و ثابت ابن یزید و عمران
بن حصین خزاعی و بریده بن الحصیب و جبله بن عمرو انصاری و زید بن حارثه انصاری و انس بن مالک
انصاری و عبد الله بن ثابت انصاری و ابو امامه انصاری و عامر بن ابی لیلی انصاری و حسان ابن ثابت
انصاری و قیس بن ثابت انصاری و مالک ابن حویرث و حذیفه ابن اسید غفاری و ثابت ابن ودیعه انصاری
و ابو هریره و هاشم ابن عتبه ابن ابی وقاص و مقداد ابن عمرو کندی و عبد الله بن عبد الله و ابو لیلی انصاری
و ابو رافع غلام رسول الله و ابو زینب انصاری و عبد الله بن بشر مازنی و سعید بن سعید بن عباده انصاری
و نعمان بن عجلان انصاری و حذیفه ابن سفیان و حبیب ابن بدیل و رفاعه خزاعی و فاطمه بنت رسول الله
و ام سلمه و ام هانی بنت ابی طالب و عایشه و جریر ابن عبد الله بجلی و ابو سعید خدری و عدی ابن حاتم و
زید ابن ارقم و جابر بن سمره و اسامه بن زید و وحشی بن حرب و ابو الحمراء خادم رسول الله و عامر ابن
واثله و عبد الله بن ابی اوفی و عطیه بن بسر مازنی **و ابن مغازلی** بعد از روایت این حدیث نقل کرده
از استاد و محدث خودش ابو القاسم محمد بن عبد الله اصفهانی که او گفت **هذا حدیث صحیح عن رسول
الله** و نیز گفته بتحقیق که روایت کرده اند حدیث غدیر خم از رسول خدا قریب بصد نفر که از جمله انها اند عشره
مبشره و این حدیثی است ثابت و واقع و نمیدانم که چرا مخصوص شد علی باین فضیلت و دیگری با او شریک
نشد تا اینجا بود قول ابن مغازلی مصنفا **و شیخ ابن کثیر** شامی شافعی در تاریخش در انجا که ذکر احوال محمد بن جریر
طبری شافعی کرده چنین گفته که من دیدم از محمد بن جریر کتابی در دو جلد ضخیم که جمع کرده بود دران کتاب
روایات حدیث غدیر خم و او نقل کرده است از ابو المعالی جوینی شیخ اهل سنت که او تعجب میکرد و می
گفت من دیدم یکجلد کتاب در بغداد در دست صحافی و دران کتاب بود روایات در غدیر خم و بر پشت
ان کتاب نوشته شده بود که **المجلد الثامن و العشرون من طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و
ابن جوزی** در کتاب خصایص بعد از ذکر روز غدیر چنین گفته که روایت کرده این حدیث را از
صحابه عمر ابن خطاب و براء ابن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه و عباس و ابن عباس و حسین بن علی و عبد الله
بن مسعود و عمار یاسر و ابو ذر غفاری و ابو ایوب انصاری و ابن عمر و عمران بن حصین و زید بن حصین و

و ابو هریره و جابر بن عبد الله انصاری و ابو رافع غلام پیغمبر و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و ابو حذیفه ابن اسید غفاری و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر دیلمی و زید بن شراحیل و عامر ابن لیلی انصاری و وهب ابن حمزه و وحشی بن حرب و سعد بن عباده و عمران بن شراحیل و عامر بن سمره و مالک بن حویرث و ابو ذویب شاعر و عبد الله بن ربیعه **و شیخ جزری** شافعی در کتابش که مسمی است باسنی المطالب بعد از ذکر روایت غدیر خم بطریق تعدیه پیغمبر مذکور شد گفته که این حدیث صحیح است از امیر المومنین بروات بسیار و متواتر است از رسول خدا و روایت کرده اند این حدیث را جمعی کثیر بعد ازین گفته اعتمادی نیست بر سخن کسانیکه اطلاع بر علم حدیث ندارند بتحقیق که روایت شده این حدیث از ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و عباس بن عبد المطلب و زید بن ارقم و براء بن عازب و بریده بن الحصیب و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس و حبشی بن جناده و عبد الله بن مسعود و عمران بن حصین و عبد الله بن عمر و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد بن زراره و سمره ابن جندب و زید بن ثابت و انس بن مالک و از غیر ایشان از صحابه و ثابت شده است که این قول پیغمبر خدا است که در خطبه روز غدیر خم در حق علی بن ابیطالب فرمود و آن روز هشتم ذی الحجه بود وقتیکه برگشته بود از حجة الوداع تا اینجا بود مضمون کلام جزری **و ابن حجر** عسقلانی متاخر که عالم الشان است با نهایت تعصب و عناد در کتابش که مسمی است بصواعق محرقه بعد از ذکر این حدیث گفته که این حدیثی است صحیح و شک نیست در صحت آن بعد ازین گفته که طرق این حدیث بسیار بسیار است و بسیاری از اسانیدش صحیح است و نیست التفاتی بسخن آنکس که منع این حدیث میکند و میگوید علی در یمن بود زیرا که ثابت شده است برگشتن علی از یمن و حج دریافتنش در آن سال با پیغمبر و نیز مردود است سخن کسیکه میگوید فقره **اللهم وال من والاه و عاد من عاداه** موضوع است زیرا که تصحیح کرده است ذهبی بسیاری از آنها تا اینجا بود مضمون کلام ابن حجر **و صاحب کشاف** تصریح کرده است بفقره ثانی این دعا در سوره نحل در تفسیر آیه **ان الله یامر بالعدل و الاحسان** و چنین گفته که در وقتیکه انداخته شد از خطبه لعنت لاعین یعنی بنی امیه بر امیر المومنین گذاشته شد این آیه بجای آن و بعمر خود قسم که آن لعن فاحشه و منکر و بغی بود بسیار کرده اند خدا تعالی از برای آنکس که این بدعت گذاشت

غضب و عقوبت و خواري را بواسطه قبول دعاي پيغمبر ص که گفته است در شان امير المومنين ع و عاد من عاداه تا اينجا بود مضمون کلام صاحب کشاف که دال است بر ملعون بودن معاويه که واضع اين بدعت کفر اثر گشت و در کتب تواريخ معتبره ايشان نيز حديث غدير خم مذکور است بازياده مثلها چنانچه ظاهر است بر متتبع و دانسته شد سابقا از شهادت ابن جوزي و شعراي موثق القول معتمد در قصايد خود نيز مذکور کرده اند مثل حسان بن ثابت انصاري چنانکه مذکور شد و همچنين کتب ارباب لغة مثل صاحب صحاح و غيره و مفسرين مثل صاحب کشاف و غيره اشعارش بعنوان سند و دليل ذکر کرده اند در قصيده عينيه گفته که شعر ❀ و يوم الدوح دوح غدير خم ❀ ابان له الولاية لو اطيعا ❀ حاصل مضمون انکه در روز دوح يعني غدير خم آشکار کرد حضرت پيغمبر ص از براي مرتضي علي ع ولايت را اي کاش اطاعت کرده شده بود و مردم بر بيعت کردن مرتضي علي ع ثابت قدم بودند و فاضل الدين حموييه در کتاب عقايدش که مسمي است بمنهاج الفاضلين نقل کرده که کميت گفت بعد از انکه اين قصيده را گفته بودم شبي حضرت امير المومنين ع را بخواب ديدم فرمود که قصيده عينيه بر من بخوان و من بر آنحضرت ميخواندم چون اين بيت را خواندم آنحضرت فرمود شعر

| ولم ار مثل ذاك اليوم يوما | ولم ار مثلها حقا اضيعا |
| --- | --- |

و ابن جوزي در کتاب مرات الزمان خواب مذکور را با بيتي که آنحضرت فرموده از استاد خود روايت نموده و معني بيت آنحضرت اين است که نديدم مثل اين روز روزي و نديدم مثل اين حق حقيکه ضايع شده باشد و اشعاري که متضمن خبر غدير خم است اين چند بيت سيد حميري است که اخطب خوارزم در مناقب خود آورده نظم

| من الذي احمد بينهم | يوم غدير الخم ناداه | اقامه من بين اصحابه | وهم حواليه فسماه |
| --- | --- | --- | --- |
| هذا علي ابن ابيطالب | مولى لمن قد كنت مولاه | فوال من والاه يا ذا العلى | وعاد من قد كان عاداه |

يعني کيست در ميان شما آن کس که احمد مرسل ص روز غدير خم خواند او را و بر پا داشت او را از ميان اصحاب در حالتي که صحابه در اطراف آنحضرت بودند پس نام برد او را باين طريق که علي ع ابن ابيطالب مولاي هر کسي است که من مولاي اويم پس دوست دار هر کس که دوست دارد او را اي خداوند صاحب رفعت و دشمن دار هر کس را که دشمن دارد او را و از جمله اشعاري که شيخ ابو الفتوح خزاعي رازي در تفسير خود از قيس ابن سعد بن عباده که از اکابر صحابه است آورده اين دو بيت است نظم

| و علي امامنا و امام |
| --- |

و مقالات روشن شد که این حدیث بحسب روایات اهل سنت و شهادت علما و محدثین ایشان صحیح و متواتر است بتحقیق
که شک کردن در آن مثل شک کردن در سایر یقینیات محض مکابره و عناد و غایت تعصب و ضلالت نعوذ بالله
منها زیرا که تواتر نیست مگر رسیدن خبر از راه تعدد روایت بمرتبه که عقل را بر صدق آن جزم بهم میرسد
و بر صاحب انصاف و طالب نجات پوشیده نیست که عقل سلیم تجویز کذب این همه روایات متعدده و اقوال
متکثره نمیکند بلکه بر صدقش اعتقاد ثابت و جازم بهم میرساند خصوص وقتیکه روایت شده باشد در کتب
مخالفین در حق علی بن ابیطالب علیه السلام که بعد تا یی بد ملوک صاحب اقتدار مثل خلفای بنی امیه و بنی عباس در اخفای
فضیلت او کوشیده باشند بمردم در حق خلفای ثلثه فضایل روایت کنند و در حق آنحضرت معایب و همواره همت
ایشان مصروف بوده باشد در قتل اولاد و اتباع آنحضرت و نهب و غارت اموال محبین او چنانکه ظاهر است
بر متتبع اخبار زمان سابق از کتب مخالف و موافق و اگرچه این حدیث و سایر احادیث داله بر امامت آل
پیغمبر آخر الزمان را علمای آل بیت مثل شیخ ثقه محمد بن یعقوب کلینی و شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ محمد بن بابویه
قمی و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی الدین ابن طاوس و شیخ ابو علی طبرسی و علامه حلی و امثال
این بزرگان در کتب مبسوطه خود باسانید صحیحه متواتره از صحابه کرام و ائمه اثنا عشر که جمیع فرق امام
بر جلالت قدر و عظم شان ایشان گواهی میدهند روایت کرده اند لیکن بواسطه اتمام حجت بر روایات مستخرجه
از کتب ایشان اختصار نموده **فایده** باید دانست که این کلام هدایت فرجام در غیر روز غدیر نیز از حضرت
رسول خدا در حق امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام صادر شده چنانکه احمد حنبل و ابن مغازلی و اخطب
خوارزم و ابن مردویه و ذهبی باسناد صحیح روایت کرده اند از بریده بن الحصیب که گفت بغزا رفتم همین
با مرتضی علی پس دیدم از او جفایی و بعد از آنکه بخدمت حضرت رسول آمدم اظهار کردم نارضامندی
خود را پس دیدم که متغیر شد روی رسولخدا آنگاه گفت یا بریده **الست اولی بالمومنین من انفسهم** گفتم
بلی یا رسول الله پس گفت **من کنت مولاه فعلی مولاه** و در بعضی از روایات ابن مردویه واقع شده که ان
**علیا اولی الناس بکم بعدی** و دیگر روایت کرده احمد بن حنبل از پسر بریده و او از پدرش که گفت در
وقتیکه مسلمانان در یمن بر بنی زید ظفر یافتند علی بن ابیطالب از اسیران زنی را برای خود بر داشت پس خالد

بن ولید این را نوشت و بمن داد که برسول خدا ص برسانم من آمدم و نامه خالد را بآنحضرت رسانیدم بعد
از آنکه نامه خوانده شد دیدم در روی آنحضرت آثار خشم و غضب پس من عذر خواستم که یا رسول الله
کسی مرا فرستاده که شما همراه او کرده اید و مرا چاره نبود در رسانیدن آنچه او داده بود پس رسول خدا ص
گفت لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی یعنی بد مگو درباره علی پس بدرستیکه این
از ویم و او از منست و او ولی شماست بعد از من و دیگر روایت کرده باتفاق ابن مغازلی اخطب خوارزم
باسناد از عمران بن حصین که گفت فرستاد رسول خدا ص جیشی را بجهاد و سردار کرد بر ایشان علی بن
ابیطالب ع پس بدست حضرت امیر المومنین افتاد کنیزکی و او را برای خود اختیار کرد و آن مردم را ازین
خوش نیامد پس چهار کس از اصحاب عهد کردند که وقتیکه بخدمت رسول ص میرویم خبر خواهیم کرد او را ازین کار
علی بن ابیطالب بعد از آنکه نزد حضرت رسول ص آمدند و سلام کردند یکی برخاست و گفت یا رسول الله چنین
و چنین کرده آنحضرت ص از آنکس اعراض کرد و جوابش نداد پس برخاست دیگری و گفت آنچه اول گفته بود
و آنحضرت ص از وی نیز اعراض کرد و جواب نداد و همچنین سیومین نیز برخاست و گفت و جواب نشنید و بعد از آن
چهارمین برخاست و گفت آنچه اینها گفتند پس حضرت رسول ص متوجه او شد در حالتی که آثار غضب در روی آنحضرت
ظاهر بود و گفت ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی یعنی چه میخواهید از علی
بدرستیکه من از علی ام و علی از من است و اوست ولی هر مومن و ترمذی و حاکم نیز روایت کرده
اند از عمران بن حصین که رسول خدا ص گفت ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی
کل مومن بعدی **ارشاد دوم در استدلال** چون محقق شد تواتر این حدیث اکنون
باید دانست که لفظ مولی در لغت عرب هر چند آنکه بمعنی ناصر و محب و همسایه و پناه بدیگران برده و ابن عم و آزاد
کننده و آزاد کرده شده آمده است بمعنی اولی بتصرف نیز آمده است چنانکه ظاهر است بر متتبع لغت عرب و اشعار
فصحا و ابو عبیده که در لغت کلامش سند است و مصنفین کتب لغت مثل صاحب صحاح و غیره از و روایت میکنند
و از جمله معاندین اهل بیت است در کتابش که مشهور است بمجاز و مشتمل است بر تفسیر آیات قرآنی در سوره
حدید در قول خدای تعالی مأویکم النار هی مولیکم مولی را باولی تفسیر کرده است و چنین گفته
اراده شده از هی مولیکم هی اولی بکم یعنی آتش اولی بشما است ای کافران و از شعر لبید و اخطل

کرد و شاعر مسلم الثبوت سند آورده است که مولی بمعنی اولی آمده است و همچنین ابن قتیبه که یکی از علمای
معتبر مخالفین است درین آیه مولی را نیز بمعنی اولی تفسیر کرده است و فراکه آن از مشاهیر علمای نحو و عربیت
است در کتابش که مسماست بکتاب معانی القرآن در تفسیر این آیه نیز مولی را بمعنی اولی گرفته است
و گفته است که مولی و ولی در لغت عرب یکمعنی دارد و ابوبکر انباری که از معتبرین ایشان است در کتابش
که مشهور است بتفسیر المشکل در ذکر اقسام مولی گفته است که مولی بمعنی اولی است و از رسول خدا صلعم روایت شده
که فرمود ایما امرأة تزوجت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل و تفسیر کرده اند در حدیث مولی را
باولی و معنی حدیث را چنین گفته اند که هر زن که شوهر کند بدون رخصت کسیکه اولی بتدبیر امور او است نکاحش
باطل است و صاحب صحاح نیز مولی را بمعنی اولی تفسیر کرده است و در شعر اخطل و صاحب قاموس
نیز یکی از معانی مولی و ولی بمعنی صاحب تصرف گرفته است و شیخ ابن اثیر جزری در نهایت مولی را در
قول ابن عمر بن الخطاب یعنی اصبحت مولی کل مومن بولی بمعنی صاحب تصرف تفسیر کرده است و همه قبایل
عرب بزرگ و سرگروه خود را بلفظ مولانا بمعنی سید و مطاع و اولی بتصرف خطاب میکنند و این خطاب
در میان ایشان نهایت شیوع دارد و ازینجاست که ملا سعد الدین در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه هی مولاکم
و حدیث ایما امرأة انصاف داده گفته استعمال مولی بمعنی متولی و مالک امور و اولی بتصرف شایع است در کلام
عرب و اسلام است از ایمه ای اولی بتصرف و منقول است از بسیاری از ایمه لغت بعد ازین بدانکه از معانی مولی
غیر اولی بتصرف صلاحیت ندارد که درین مقام مراد باشد اما ابن عم و همسایه و پناه جسته و آزاد شده و آزاد
کننده خود ظاهر است بر هرکه فی الجمله شعوری داشته باشد و مستلزم کذب نیز هست و لهذا هیچکس تجویز نکرده است
و اما محب و ناصر از برای آنکه در گاه رسول خدا صلعم جمع کند اصحاب را و ایشان را منبر ساخته بگوید من کنت
مولاه فعلی مولاه هر منصف صاحب فطرت را یقین بهم میرسد که مقصود آنحضرت اثبات منزلتی عظیم و مرتبه
رفیع است از برای علی که موجب امتیاز او باشد از سایر اقران و اصحاب و غرض اظهار فایده ایست
تام کثیر النفع خصوص وقتیکه در جایی فرود آید که منزل متعارف قافله نباشد و در گرمای صعب مردم را حاضر
کند و از پالان شتران منبر ساخته خطبه فرماید و خبر دهد از رحلت خود و مردم را تحریص و ترغیب نماید به
متمسک شدن بقرآن و اهل بیت و بعد ازین دست علی را بگیرد و در حق او چنین کلامی گوید پس مبین شد که منظور

آنحضرت امری عظیم بوده که نهایت اعتداد وفایده دران متصور باشد و مخفی نیست که اثبات محب و ناصر بودن
از برای مرتضی علی ع آنچنان مرتبه نیست که موجب زیادتی و امتیاز او باشد از اقران و اصحاب زیرا که مومنین
همه محب و ناصر یکدیگر اند چنانچه قران مجید ازان خبر داده که والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء
بعض یعنی بعضی از ایشان دوستدار و ناصر بعضی دیگر اند و چندان فایده نیز بران مترتب نیست زیرا که از
کمال اطاعت دیگر یکی امیر المومنین نسبت بحضرت رسولخدا صلعم و نهایت دینداری و فرط مجاهده اش با کفار بر
هیچکس مخفی نبود که آنحضرت محب و ناصر آنکس شد که رسول خدا محب و ناصر ایشان است پس چه معنی دارد که
خاتم المرسلین در چنین حالتی و چنین روزی بعد از چنین خطبه خبر دهد از چنین ظاهر کم فایده الحق اگر کسی طالب راه
نجات باشد و از روی انصاف نظر کند بمجرد گفتن آنحضرت این کلام را در حق علی بن ابیطالب ع قطع نظر از امور
دیگر یقینش حاصل می‌شود که مراد نیست او لی بتصرف و مقتدا بواسطه آنکه در محاوره عربان مولی را بر بزرگان
و پیشوایان خود اطلاق میکنند بمعنی مطاع و اولی بتصرف و استعمال این معانی نزدیک بهم و مقتبس از مولی
نسبت بامثال اجماعت همین است و این نهایت ظهور دارد نزد کسیکه بمخاطبه و مکالمه عربان اطلاع دارد
دیگر از امور یکه دلیل قاطع است بر آنکه مراد از مولی اولی بتصرف نیست جزما و یقینا و احتمال معنی دیگر معقول
نیست فقره سابق است بواسطه آنکه هرگاه رسولخدا صلعم اولا بفرماید که الست اولی بکم من انفسکم و بر این کلام
متفرع سازد کلام بعد از این را و بفرماید فمن کنت مولاه فعلی مولاه هر شنونده که باشد از مولی تعبیر از اولی
چیزی دیگر در ذهنش در نمی آید مثل آنکه لفظ شیر اگر چه در فارسی مشترک است در سبع مخصوص و لبن اما هرگاه مرد
مخفی عاقلی از جمعی بپرسد که آیا در فلان هفته شیری در نزد است بعد از آنکه بگویند آری هست اگر بگوید که شیر
را بیارید نزد من او را انعام میدهم یقین که هر کس میشنود میداند که مراد سبع است و احتمال لبن در خاطرش
خطور نمیکند پس روشن شد که با لاحظ فقره الست اولی بکم احتمال معنی دیگر غیر اولی بتصرف از طریقه
دریافت عقلا بیرون است و این معنی نزد اهل انصاف نهایت ظهور دارد بنحویکه بهیچ وجه قابل تشکک و مجادله
نیست و از مویدات ظاهره آنکه اگر از مولی اولی بتصرف مراد نباشد تهنیت و مبارکباد گفتن عمر دران روز
متصور نخواهد بود چنانچه ظاهر است و همچنین شعر گفتن حسان بن ثابت انصاری و تصریح با امامت کردن و همچنین
آمدن حارث بن نعمان فهری و آن طور گفتگو با رسولخدا صلعم کردن و این قسم جواب شنیدن و همچنین استشهاد

طلبیدن مرتضی علی ؑ مردم را در رحبه روز شوری چنانکه گذشت و حدیث صحیح بریده و عمران بن الحصین
چنانکه گذشت در فایده بروایت احمد حنبل و ابن مغازلی وغیرهما نیز دلالت دارد برانکه مراد اولی بتصرفست
ونیز ذوق سلیم می یابد که دعای اللهم وال من والاه وعاد من عاداه تا آخر درین مقام در حق کسی
مناسبست که انحضرت از برای او فضیلتی جلیل مثل خلافت و ولایت اثبات کرده باشد نه محب ناصر بودن دیگر
از قراین واضحه بر اراده معنی اولی بتصرف آیه شریفه یا ایها الرسول است چنانکه دانسته شد بواسطه آنکه تا نهایت
اهتمام در شان امری نباشد خدا تعالی پیغمبر خود را بانیقسم تاکید و مبالغه در تبلیغ آن مامور نمیسازد و غیر اولی بتصرف امریکه
این پایه اهتمام بشان آن باشد متصور نیست دیگر از امارات لایحه بر مراد بودن اولی بتصرف آیه الیوم اکملت لکم
دینکم است چنانکه مذکور شد زیراکه آنچه بسبب او دین تمام شود غیر اولی بتصرف امری دیگر نیست و نیز پیدا دیگر
بعد از نزول این آیه از نبی بظهور نیاید که موجب اکمال دین و اتمام نعمت شود و لهذا انحضرت در ان روز فرمود
الحمد لله علی اکمال الدین واتمام النعمه ورضاء الرب برسالتی والولایة لعلی ابن ابیطالب
و بر منصف مخفی نیست که هریک از امور مذکوره باستقلال مقتضی این است که مراد اولی بتصرفست چه جای بملاحظه مجموع
این امور و انکار را باعثی و موجبی غیر از ضلالت و جهالت نیست و هرگاه مراد از مولی اولی بتصرف باشد پس انحضرت
خلیفه و وصی بحق خواهد بود بعد از رسول خدا ؐ زیراکه خلافت نیست مگر اولی بتصرف بودن در امة بعد بسوده
خدا و رسول ؐ الحمد لله علی ما هدانا ارشاد سیوم در ازاله شکوک مخفی نیست که از آنچه درین
اصل تحریر یافت محقق شد تعصب و مکابره کسانیکه منع بر صحت و تواتر این حدیث کرده اند مثل قاضی عضد در
مواقف و ملا سعد الدین در شرح مقاصد و مقلدش ملا علی قوشچی در شرح جدید تجرید و اصفهانی در شرح
قدیم و ابن حجر در صواعق محرقه و در منع تواتر متمسک باین شده اند که بعضی از منکرین مرتبه اهل بیت رسالت
مثل ابن حاتم رازی این حدیث را قبول ندارد و چشم پوشیده اند ازینکه در تواتر اتفاق همه کس شرط نیست
و خود در جمیع کتب اصول تصریح کرده اند و لهذا بسیاری از اخبار نزد جمعی متواتر است و گروهی دیگر انکار
می کنند مثل انکار یهود و نصاری تواتر معجزه متواتره خاتم النبیین را و انکار اهل بلدی اخبار متواتره در بلاد
دیگر را و هیچ فکر نمیکنند که امثال این سخنان در حقیقت رد روایات و کتب و اقوال محدثین و پیشوایان ایشان
است و موجب این است که بر هیچ حدیثی اعتماد نتوان کرد زیراکه هرگاه این پایه اخبار متعدده و اقوال منکره

که جمیع را مقتدایان ایشان در کتب معتبره خود از صحابه پیغمبر که نزد ایشان همه عادلند روایت کرده باشند
و بزرگان ایشان مثل ابن مغازلی و شیخ جزری و ابن عقده و غیرهم به صحت تواترش اعتراف کرده باشند
مفید علم نباشد و بمضمونش جزم بهم نرسد دیگر کدام بر کتاب و کدام حدیث اعتماد می ماند با آنکه فرقه از علمای ایشان
را عقیده آنست که تواتر از خبر پنجکس بهم میرسد و زمره میگویند از دوازده کس و بقول جمعی از بیست کس و محققین
ایشان که عدد مخصوص شرط نکرده اند چنین گفته اند که تواتر عدد معینی ندارد و گاه باشد که از عددهای مذکوره
بهم رسد و گاه باشد که از بیشتر بهم رسد پس هرگاه که بقول پنجکس یا شش یا دوازده تواتر بهم تواند رسید بخبر این
همه روات و صحابه چرا بهم نرسد و از غرایب مجادله آنکه ابن حجر در صواعق اولاً خود اقرار کرده که این حدیث
صحیح است و شک در آن نیست و اعتراف نموده بصحت روایت احمد حنبل که در رحبه سی کس از صحابه آنچه
از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده بودند از برای علی شهادت دادند و ثانیاً منع صحتش کرده است
و از این نوع مناظرات ظاهر میشود که طلب حق منظور نیست و غرض منحصر است در جدل و انکار و نیز ظاهر شد
افترای قاضی عضد که با اینهمه روایات صحیح و اخبار متواتره و اقوال معتبره گفته که مرتضی علی در حجة الوداع
با حضرت رسول خدا همراه نبود و همچنین محقق شد از تقریر استدلال و وجود قراین واضح بطلان آنچه متعصبین
مذکور و غیرهم بعد از تسلیم تواتر گفته اند که ما قبول نداریم که مولی بمعنی اولی بتصرف باشد بلکه بمعنی ناصر
است از جمله ناستمکاریهای ایشان آنکه فقره ألست اولی بکم بالمؤمنین رامیگویند دلالة ندارد بر آنکه مراد از مولی
اولی بتصرف است و کلام اللهم وال من والاه وعاد من عاداه که دعائی است بر سر خود و هیچ تعلقی با قبل
ندارد و دلیل گرفته اند از برای آنکه مولی بمعنی ناصر است هر ذی شعوری میداند که فقره اولی نص قاطع
است بر اراده اولی بتصرف و فقره اللهم وال من والاه هیچ دخلی بمطلب ندارد و عجب از ایشان که فقره عاد
من عاداه را دلیل نگرفته اند از برای آنکه مراد از مولی عدو است دانسته شد از قرآن مجید و حدیث نبوی و
شهادت ارباب لغت و تفسیر کذب قاضی عضد و ابن حجر که گفته اند مولی در لغت بمعنی اولی نیامده است و آنچه
قاضی عضد اصفهانی و مقلدان ایشان گفته اند که بر تقدیریکه بمعنی اولی باشد قبول نداریم که بمعنی اولی بتصرف
است بلکه مراد این است که اولی است در امری از امور دیگر مضحکه صریحیست بواسطه آنکه هرگاه حضرت رسول خدا
بفرماید که هر که من اولی با ویم علی نیز اولی با وست دیگر غیر اولی بتصرف چیزی معقول نیست خصوص وقتیکه

بگوید هرکه من اولی باویم از نفسش علیؑ نیز اولی باوست و لهذا هرکه بگوید من اولی بفلانیم از نفسش
بغیر از اختیار در امور انکس داشتن چیزی دیگر فهمیده نمیشود آری اگر در بعضی از مقامهای خالی از قرینه
حالی و مقالی که دالت بر اولی بتصرف کسی بگوید فلانکس اولیٰ است بفلانی و لفظ از نفسش و امثال انرا نیز مذکور نسازد
ممکن است که اولویه در امری از امور مقصود باشد نه انکه در چنین مقامی رسولخدا در مجمع اصحاب
خطاب کند و بگوید در حق مرتضی علیؑ که هرکه من اولی باویم از نفسش علیؑ اولی باوست و مرادش
این باشد که علی در امری از امور اولی است اینطور تحکمهای رکیک از برای رسولخدا بهم رسانیدن
محض جرات و بی پروایی است نعوذ بالله و ازین خوش قماش تر جوابی است که ملا سعد الدین در شرح
مقاصد لنفسه بخود داده و افتخار کرده که قوم ذکر نکرده اند و ملا علی مقلدش نیز در شرح تجرید ذکر کرده
و ان اینست که بر تقدیریکه مراد اولی بتصرف باشد همین قدر ثابت میشود که علی امام است در یک وقتی
از اوقات آینده و هیچ دلالت ندارد بر امام نبودن خلفای ثلثه پیش از مرتضی علیؑ الحق پیغمبر
آخر الزمان در آوان رحلت از برای هدایت امت اصحاب را جمع سازد و تعیین نماید خلیفه چهارم
را و هیچگونه سه خلیفه دیگر را که مقدم اند نام نبرد با انکه کلام انحضرت صریح است در انکه مرتضی علیؑ مولای
ان سه کس نیز هست زیرا که چنین فرمود که پس هرکه من مولائی اویم علی مولائی اوست و شکی نیست
که رسولخدا مولای انها بوده پس علیؑ نیز مولائی انها خواهد بود کیست که انصاف دهد و ببیند که ارشد
اضطراب و حیرانی و نهایت رسوخ بر طریقه آبا و اجداد و غایت اعتماد بر آئین ناشایسته معویه و سایر
ملوک بغی دانشمندان ارتکاب چه قسم جوابها میکنند و بچه نوع تر انها خورسند میشوند عجب از میر
سید شریف که درین قسم سخنان همه جا متابعت قاضی عضد کرده و چشم از ثواب پوشیده است این بود
خلاصه ان بحث ها که محققین ایشان درینمقام کرده اند یقین که بعد از ملاحظه جمیع مراتب سخن بر ارباب
هدایت حق مستور نخواهد ماند والله الهادی الی الصراط المستقیم **اصل سیوم** آیهٔ انما ولیکم
الله و این اصل متضمن تکمیل است **تکمیل اول** در شان نزول و استدلال بدانکه باتفاق
ارباب سیر و اجماع مفسرین موثق القول هر دو فرقه این آیه در شان امیر المومنین علیؑ نازل شده در
زمانی که خاتم را بسایل داد در حالت رکوع ثعلبی روایت کرده از عبایة بن الربعی که گفت وقتی ابن

عباس نشسته بود بر کنار زمزم و روایت میکرد از رسول خدا صلعم درین حالت آمد مردی که روی خود را بعمامه
پوشیده بود و هرگاه ابن عباس میگفت قال رسول الله او نیز میگفت قال رسول الله پس گفت با و
ابن عباس بخدا قسم که بگو کیستی آنمرد عمامه کشاد از روی خود و گفت ای مردم هرکه نشناسد مرا بشناسد و
هرکه نشناسد بداند که من جندب ابن جناده بدری ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلعم باین دو گوش ها و الا
کر شواد و دیدم باین دو چشم و الا کور شواد که میگفت علی قائد البررة وقاتل الکفرة منصور
من نصره مخذول من خذله یعنی علی سرگروه و پیشوای ابرار و کشنده کفار منصور است کسیکه
نصرت دهد او را و خوار است کسیکه او را خوار کرد اند بعد از ان گفت بدانید که من با رسول خدا صلعم روزی
از روزها نماز ظهر میگذاردم که سوال کرد سائلی در مسجد و هیچکس چیزی نداد پس ان سائل دست بسوی
آسمان کرد و گفت خداوندا گواهی میدهم که طلب کردم در مسجد پیغمبر تو و کسی چیزی بمن نداد و علی
درین هنگام در رکوع رفته بود پس اشاره کرد بسائل بانگشت کوچک خود که انگشتر داشت آنگاه سائل آمد
و گرفت ان خاتم را در حضور پیغمبر خدا صلعم پس آنحضرت بعد از فراغ نماز سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم
ان موسی سألك وقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری
واشرکه فی امری فانزلت علیه قرانا ناطقا سنشد عضدك ونجعل لکما
سلطانا اللهم وانا محمد نبیك وصفیك اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل
لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری یعنی بار خدایا بدرستی که موسی بن عمران پیغمبر تو از تو مسئلت
نمود و گفت خدایا کشاده گردان سینه مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا
بیابند قول مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او هرون است برادر من و شریک کن او را
در کار من پس فرستادی براو قران ناطق که زود باشد که قوی سازم بازوی ترا ببرادر تو و بگردانیم
از برای شما دو کس سلطنت را و من محمد صلعم پیغمبر تو و صفی تو خدایا پس کشاده گردان سینه مرا و آسان گردان
بر من کار مرا و بگردان وزیری از برای من از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز باو پشت مرا
بعد ازین ابو ذر گفت هنوز تمام نکرده بود رسول خدا صلعم دعا را که نازل شد جبرئیل و گفت یا محمد صلعم بخوان آنحضرت

فرمود چه بخوانم جبرئیل ع گفت بخوان انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی نیست ولی شما مگر خدا وپیغمبر خدا وانکسانیکه ایمان
آوردند وبرپای میدارند نماز را ومیدهند زکوة را درحالیکه برکوع رفته اند در نماز **واخطب خوارزم**
روایت کرده از ابن عباس که گفت آمد ابن سلام با جمعی از قومش که ایمان آورده بودند وگفتند یا
رسول الله قوم برای ایمان آوردن ما بتو وبخدمت تو آمدن وحدیث شنیدن ما را از خود دور کرده اند و
با ما مجالست ومناکحت نمیکنند پس گفت رسولخدا صلعم ایشان را انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بعد از ان حضرت رسول بمسجد آمد و
سایلی را دیده ازو پرسید که کسی چیزی بتو داد سایل گفت آری انگشتری پس گفت انحضرت که بود انکس
که بتو داد سایل اشاره بعلی ع کرد که این بود انحضرت گفت در چه حالت سایل گفت درحالیکه راکع بود
پس حضرت رسول ص تکبیر گفت وبعد از ان خواند انما ولیکم الله تا آخر **ودر صحیح نسائی وجمع
بین الصحاح الستة** نیز روایت شده از ابن سلام نزدیک بروایت اخطب مشتمل بر انکه چون مرتضی
علی ع درحین رکوع خاتم را بسایل داد وسایل پیغمبر خدا را از ان خبر داد خواند بر ما رسولخدا صلعم انما ولیکم
الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
**ودر روایت** اخطب مذکور است که دران روز حسان بن ثابت درین باب شعری چند گفت وان
شعرها را در مناقب خود آورده ودو بیت از ان بیتها که حسان ذکر کرده این است **شعر**

فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا — فدتک نفوس القوم یا خیر راکع
فانزل فیک الله خیر ولایة — وبینها فی محکمات الشرایع

حاصلش انکه تو آنکسی که بخشیدی درحالیکه راکع بودی فدای تو باد جانهای قوم ای بهترین رکوع کنندگان
پس فرستاد در شان تو خدای تعالی بهترین ولایت را یعنی امامت وبیین ساخت انرا در قران که مشتمل
است بر احکام محکمه دین وملت **وابن مغازلی** از ابن عباس روایت کرده باسناد از امیرالمؤمنین
که مراد از الذین امنوا در انما ولیکم الله انحضرت است **ودیگر** روایت کرده از ابن عباس که گفت گذشت
سایلی بر نبی ودر دستش خاتمی بود پس گفت انحضرت که بتو بخشید این خاتم را سایل گفت این راکع وان علی ابن ابیطالب ع

بود که نماز میکرد پس رسول خدا فرمود الحمد لله الذي جعلها في وفي اهل بيتي انما وليكم الله
ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون
یعنی حمد خدا را که گردانید این فضیلت را در من و اهل بیت من و خواند انما ولیکم الله تا آخر **بعد
ازین** باید دانست که اگرچه لفظ ولی را همچنانکه بمعنی اولی بتصرف استعمال میکنند بمعنی ناصر و محب نیز استعمال
میکنند لیکن آنچه صلاحیت دارد که درین آیه مراد باشد اولی بتصرف است زیرا که بمقتضای صریح آیه حصر
شده ولایت در خدا و رسول و آن بعض مخصوصیکه متصف باشند بایمان و اقامت صلوة و ایتاء زکوة
در حالت رکوع پس اگر ناصر و محب مقصود می بود حصر درست نبود زیرا که محب و ناصر بودن منحصر نیست در بعض
مومنین که موصوف بصفات مخصوصه باشند بلکه همه ناصر و محب یکدیگر اند چنانچه دانسته شد در اصل سابق
از آیه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض و روایت ثعلبی نیز دلالت قطعی دارد
بر اراده اولی بتصرف و نیز گفتن حضرت در روایت اخطب و حمد گفتن در روایت مغازلی و خیر لا یه گفتن
در شعر نیز از امارات داله بر مقصود است و همچنین مقارنه با ولایت خدا و رسول ص نیز قرینه واضحه است
بر اراده اولی بتصرف زیرا که معنا در از ولایت خدا و رسول ص نیست مگر اولی بتصرف بودن چنانکه ظاهر
است نزد ارباب انصاف **تکمیل دوم** در کشف ظلام بدانکه هرگاه قدمای مفسرین و ارباب سیر
متفق باشند در شان نزول که از جمله سماعیات است و مستنبط نیست مگر از قول مفسرین و محدثین
و ارباب سیر معتمد الروایت پس اگر بعضی از متاخرین مثل صاحب کشاف و بیضاوی بی روایتی
صحیح و قول مفسرین قریب العهد احتمال دیگر راه دهند و بنحوی تفسیر کنند که مختص بامیر المومنین نباشد
به هیچ وجه معقول نیست بلکه از قبیل بدعت در شرعیات است و ناشی نشده مگر از روی عناد و جدل و
لهذا قاضی عضد با نهایت تعصب در مواقف اعتراف کرده که اجماع کرده اند ائمه سیر که مراد از الذین
امنوا درین آیه علی بن ابیطالب ع است زیرا که در شان او نازل شد در وقتیکه خاتم را بسایل داد در نماز در
حین رکوع و همچنان ملا سعد الدین در شرح مقاصد و ملا علی قوشجی در شرح تجرید اقرار نموده اند
که باتفاق جمیع مفسرین این آیه در شان علی ع نازل شد در حین اعطای خاتم بسایل در حالت رکوع و آنچه
ابن حجر در صواعق از حسن بصری نقل کرده که از وی پرسیدند که این آیه در شان علی ع نازل شده او در جواب

گفت علیؑ نیز از جملهٔ مومنین است که در آیه مذکور شد از برای ابن حجر و تابعانش سودمند نیست اصلا اما اولا
از برای آنکه از کجا که این قول از حسن باشد و بر تقدیر تسلیم در برابر اجماع مفسرین و روایات محدثین
سخن یک کس چه اعتبار دارد و اما ثانیا بواسطه آنکه حال حسن نسبت بعلی مختلف فیه است چه جمعی او را
از دشمنان علیؑ میدانند بواسطه سخنی چند ناشایسته که از او مشهور است و جمعی دیگر میگویند که او
دوست بود با علیؑ اما از نهایت خوف از ظلمه خود را در نظرها طور دیگر وا می نمود و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه گفته که از آنکسانیکه گفته اند از دشمنان علیست و مذمت میکرده علیؑ را حسن بصری است
و روایت کرده از حماد بن سلمه که حسن بصری گفت اگر علیؑ در مدینه نان خشک میخورد بهتر بود از آنچه
مرتکب شد و دیگر گفته که روایت کرده اند از حسن از جمله کسانی بود که اختیار نکرد همراهی علیؑ را در
جهاد و دیگر گفته که مرویست که حسن وضو می ساخت و از وسواس آب بسیار به اعضا میریخت پس علیؑ او را گفت
ای حسن آب بسیاری ریزی حسن در جواب گفت آن خونهای مسلمان که امیر المومنین ریخت ازین بیشتر است
آنحضرت فرمود ترا بد آمد از کار من حسن گفت آری پس علیؑ گفت همیشه آزرده و دلگیر باشی و بسبب دعای
آنحضرت حسن همیشه مهموم و گرفته خاطر بود و بعد ازین گفته و اما اصحاب ما یعنی جمعی ائمه معتزله میگویند او از محبین
علیؑ بن ابیطالب بود و نقل کرده از حسن روایت واقدی و ابان ابن عیاش که گفت من گفتم بحسن که پس
با این اعتقاد آنچه از تو میگویند که درباره علیؑ گفته چه چیز است حسن گفت ای برادر خون مرا نگاه دار ازین
ستمکاران که اگر چنین سخن نگویم مرا خواهند کشت تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید پس بر تقدیر
ظاهر شد که این کلام از حسن بصری محل اعتماد نیست زیرا که یا از روی عداوت ناشی شده یا از تقیه و آنچه
گفته اند که ولی درین مقام بمعنی ناصر و محب است و الا نه موافق آیه سابق است که مشتمل است بر نهی از دوستی
گرفتن یهود و نصاری و نه مناسب آیه بعد که متضمن دوستی خدا و رسول و مومنان است ناموجه است
که مانعی نباشد نه در صورتیکه صریح آیه منافی آیه دیگر شود و قرائن واضحه دیگر نیز متحقق باشد چنانکه دانسته
شد با آنکه باتفاق همه فرق آیات قرآنی در یک زمان نیامده و باین ترتیب که الحال هست نازل
نشده و تا ایام خلافت عثمان باین ترتیب نبوده بلکه در زمانیکه عثمان مصحفها را سوخت این ترتیب یافت
و هرگاه این ترتیب ترتیب واقعی آیات قرآنی نباشد پس بر تقدیر مناسب نبودن آیه با ما قبل و ما

بعد بحث وارد می آید بر عثمان و شیعه او که موافق خواهش خود ترتیب داده اند بر جمیعکه از راه وفای
و دلایل معنی مقصود ثابت نمیشود زیرا که بر این تقدیر خدا تعالی همان نصرت و محبت که بخود و رسول
منسوب گردانیده با نحضرت نسبت داده و شکی نیست که نصرت و محبت خدا و رسول بر وجه کمال
در دین و دنیا موجب هدایت و راهنمائی است پس باید که از انحضرت نیز مثل نصرت و محبت خدا و
رسول بر وجه کمال باشد و این مستلزم امامت است و خلافت نزد ارباب تامل و دیگر گفته اند که اگر
مراد اولی بتصرف باشد لازم می آید که امیر المؤمنین در زمان رسول خدا اولی بتصرف باشد و حال
انکه نبود و این سخن نیز بصورتست زیرا که اولی بتصرف بودن انحضرت در زمان رسول خدا محقق
است نزد امامیه و در روایات مخالفین نیز ثابت است چنانچه دانسته شد از احادیث صحیح بریده
و عمران ابن حصین در فایده اصل سابق و نیز مبین خواهد شد در حدیث متواتر منزلت در اصل
آینده و استبعاد اولی بتصرف بودن انحضرت با علی ندارد و غیر از عناد و چشم پوشیدن از مرتبه و قدر
منزلت او و نسبت بخدا و رسول و سوق آیه نیز ابا ندارد از ظهور ولایت انحضرت بعد از ولایت
رسول خدا چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم و انچه گفته اند از جمع واحد اراده نمیتوان کرد محض
مکابره است زیرا که در محاورات جمع را در واحد بسیار استعمال میکنند از برای تعظیم چنان که در
قرآن مجید خدا تعالی از ذات خود به نحن و امثال ان تعبیر کرده و فرموده نحن نقص و اِنّا
انزلناه و امثال اینها و همچنین در آیه مباهله بروایات محدثین و اقوال مفسرین هر دو فرقه از اَنفُسَنا
حضرت علی بن ابیطالب خواسته شده و از نِسَاءَنَا حضرت فاطمه و حال انکه هر دو لفظ صیغه جمع است
و انتقسیم استعمالات در جمیع لغات متعارفست چنانکه مستور نیست بر ارباب مکالمه و لهذا مقتدای ایشان
صاحب کشاف گفته که بنا بر انکه آیه در حق علی نازل شده باشد فایده صیغه جمع این است که سایر
مومنین نیز بدانند که در تحت حکم این آیه در آیند مرتکب این قسم اعمال حسنه شوند با انکه در روایات
صحیحه علمای اهلبیت وارد شده که هر یک از ائمه اثنا عشر در حین رکوع بسایل زکوة داده اند و بنابرین
صیغه جمع بمعنی خودش مستعمل باشد و انچه گفته اند حصر برای نفی ان چیز نیست که در ان تردد باشد و در
موقت نزول آیه امامت خلفای ثلثه نبود پس حصر در ولایت و خلافت نخواهد صورت ندارد و بلکه محض

۱۲ [illegible]

تلبیس است چه بر تقدیریکه در حین نزول آیه تردّدی بوده باشد حصر از برای نفی تردّدی خواهد بود که خدا و رسول صلعم میدانستند که بعد ازین در امت بهم میرسد و بر همه عقلا ظاهر است که هر حکمی از احکام که ممکن است دران تردّد بهم رسد از در محاوره بحصر ادا میکنند خواه در زمان تکلم تردّد دران متحقق شده باشد و خواه بعد از آن متحقق شود و خواه اصلا متحقق نشود مثلا هرگاه بکسی بگوید در فلان شهر که خواهی دید داخل مشو مگر از دروازه که بر سر راه تست صحیح است بمجرد امکان تردّد هرچند دران وقت تردّدی واقع نشده باشد و بعد ازین نیز واقع نشود پس ظاهر شد که این قسم بحثهای ناموجه از ایشان ناشی نشده مگر از شدت اضطراب والله الملهم للطریق الصواب

## اصل چهارم در حدیث منزلت

و این حدیث نیز از جملهٔ احادیث متفق علیه است میانه هر دو فرقه و براوات هر یک از فریقین متواتر است چنانکه پوشیده نیست بر صاحب انصاف منصف و بعد ازین نیز ظاهر خواهد شد و این اصل مشتمل بر سه هدایت است

### هدایت اول

در نقل حدیث مذکور از کتب معتبره و صحاح معتمد اهل خلاف و علی الله التوکل و الاعتماد

احمد حنبل در مسند روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا صلعم علی را گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص و او از پدرش که گفت بدرستیکه رسول خدا صلعم در هنگامی که بیرون رفت بغزوه تبوک خلیفه ساخت علی را در مدینه پس گفت علی ع یا رسول الله دوست نمیدارم که بیرون روی تو و من نباشم پس گفت رسول خدا صلعم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی آیا راضی نیستی که بوده باشی تو بمنزله هارون از موسی مگر اینکه نیست پیغمبرے بعد از من دیگر روایت کرده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که گفت خلیفه کرد رسول خدا صلعم علی بن ابیطالب ع را در غزوه تبوک پس گفت علی ع یا رسول الله آیا خلیفه میسازی مرا بر زنان و اطفال پس آنحضرت فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و دیگر روایت کرده از زید بن ابی اوفی که پیغمبر در روز مواخاة علی ع را گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دیگر روایت کرده از عایشه بنت سعد و او از پدرش که رسول خدا صلعم در وقت رفتن بغزوه تبوک علی را گفت اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة و دیگر روایت

کرده از اسماء بنت عمیس که رسول خدا صلعم علی را گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لیس بعدی نبی دیگر روایت کرده از سعید بن المسیب که گفت من گفتم سعد بن مالک که من
میخواهم بپرسم از تو حدیثی لیکن از تو میترسم که از او سوال کنم پس گفت مرا هرگاه که میدانی که نزد من خبری
هست سوال کن و مترس پس گفتم که نبی صلعم در حینیکه علی را خلیفه ساخت در مدینه گفت اما ترضی ان تکون
منی بمنزلة هرون من موسی گفت آری دیگر روایت کرده از سعید بن مسیب او از عامر بن سعد و او
از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت علی را اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم از سعد مشافهه بشنوم پس
ملاقات کردم با او و مذکور ساختم از برای او آنچه پسر او روایت کرده بود پس گذاشت سعد انگشتان خود را
در گوش و گفت اگر نشنیده باشم از نبی کر شواد گوشهای من و در **صحیح مسلم** در جزو چهارم در باب
مناقب امیر المومنین علیه السلام روایت شده از سعید ابن مسیب بهمین مضمون کرا احمد از و روایت کرده
بی تفاوت **دیگر** روایت کرده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت رسول خدا صلعم علی
را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله خلیفه میسازی مرا در میان زنان و اطفال پس گفت رسول خدا صلعم
اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی **دیگر** روایت
کرده از عامر ابن سعد که گفت امر کرد معویه ابن ابی سفیان سعد ابن ابی وقاص و گفت که چه چیز مانع
میشود ترا که سب نمیکنی ابو تراب را پس گفت سعد چه چیز گرانمایه بخاطرم هست که گفت رسول خدا صلعم از برای علی
و ازین جهت هرگز سب نمیکنم او را والله که اگر میبود مرا یکی از آنها بهتر بود نزد من از شتران سرخ
موی در وقتیکه خلیفه ساخت علی را در بعضی از غزوات و گفت علی یا رسول الله خلیفه میسازی مرا
بر صبیان و نساء شنیدم که گفت رسول خدا صلعم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و دو امر دیگر که ذکر کرده است سعد یکی حدیث روز خیبر است و دیگری
حدیث روز مباهله چنانکه مذکور خواهند شد در مقام خودش **و مسعودی** در کتاب مروج الذهب بعد
از نقل این روایت چنین گفته که چون سعد گفت از برای معاویه این سخن را معویه از روی اعراض بسعد
گفت پس تو چرا علی را یاری نکردی و سر از بیعت او پیچیدی **و در صحیح ابی داود** روایت شده

از سعد ابن ابی وقاص که گفت بدرستیکه رسولخدا علی را گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی **و دیگر** روایت شده از سعید ابن مسیب و او روایت کرده از عامر بن سعد و او
از پدرش که گفت شنیدم از رسولخدا که می گفت علی را اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم که از سعد مشافهة
بشنوم پس ملاقات کردم با او و گفتم او را که تو شنیدی از رسولخدا این را پس گذاشت سعد انگشتان
خود را در گوش و گفت اگر نشنیده باشم آنرا کر شواد گوشهای من **و در صحیح** ترمذی این دو روایت
مذکور است بی تفاوت **و در جمع** بین الصحاح الستة نیز این دو روایت از صحیح ابی داود و صحیح مسلم
مذکور است **و در صحیح** بخاری روایت شده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت
رسولخدا علی ابن ابیطالب را در مدینه پس گفت علی علیه السلام یا رسول الله میگذاری مرا در میان زنان و
اطفال پس گفت رسولخدا اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی
بعدی **و دیگر** روایت کرده از ابرهیم ابن سعد و او از پدرش که رسولخدا مر علی را گفت اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی **و ابن حجر** در صواعق
گفته که روایت کرده **بزار** از ابی سعید خدری و طبرانی از اسما بنت عمیس و ام سلمه و حبشی ابن
جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و براء ابن عازب و زید بن ارقم خلیفه ساخت رسولخدا
علی را در مدینه در غزوه تبوک پس گفت علی یا رسول الله خلیفه میسازی مرا بر زنان و اطفال پس
گفت رسول خدا اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی
**و ابن مغازلی** شافعی روایت کرده از عامر ابن سعد و او از پدرش که گفت رسولخدا از برای علی
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی **و دیگر** روایت کرده از سعید ابن
مسیب که گفت سوال کردم از سعد ابن ابی وقاص که آیا تو شنیدی از رسولخدا که میگفت برای
علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس انگشت در گوش نهاده
گفت شنیدم و الا کر شواد گوشهای من **و دیگر** روایت کرده باسناد از جابر که گفت رسولخدا از برای
علی در حین رفتن بغزوه تبوک اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا

انه لا نبي بعدي دیگر روایت کرده باسناد از ابراهیم ابن سعد ابن ابی وقاص واو از پدرش که رسولخدا
ازبرای علیؑ در جنگی او را در مدینه خلیفه ساخت گفت الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبي بعدي دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت
بیرون رفتند مردم از مدینه در غزوه تبوک و گفت علی ابن ابی طالب یا رسول الله من با تو بیایم
آنحضرت فرمود لا پس گریه کرد علی بن ابیطالبؑ از حرمان ملازمت آنحضرت آنگاه حضرت فرمود الا
ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انك لست بنبي دیگر روایت کرده
از حذیفه ابن اسید غفاری در حدیث سد ابواب که گفت رسولخداؐ ان علیا منی بمنزلة هرون
من موسی دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد واو از پدرش که گفت معویه مرا آیا دوست
میداری علیؑ را گفتم چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه شنیدم که رسولخداؐ از برای او میگفت
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبي بعدي دیگر روایت کرده باسناد از
عامر ابن سعد واو از پدرش که گفت رسولخداؐ از برای علیؑ انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبي بعدي دیگر روایت کرده از سعید ابن مسیب واو از سعد ابن ابی وقاص
که گفت رسولخداؐ مر علیؑ را که بنشین در مدینه بجای من پس گفت علیؑ یا رسول الله هرگز نشده که تو بیرون
نرفته در غزای که مرا همراه نبرده باشی پس رسولخداؐ مر علیؑ را گفت ان المدینة لا تصلح الا
بی او بك وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبي بعدي گفت سعید ابن مسیب
من گفتم بسعد که تو خود شنیدی از رسولخداؐ گفت بلی نه یکبار و دو بار دیگر روایت کرده باسناد
از عبد الله بن مسعود که گفت رسولخداؐ از برای علیؑ انت منی بمنزلة هارون من موسی
دیگر روایت کرده باتفاق احمد بن حنبل از قیس ابن حازم که مردی از معویه ابن ابی سفیان مسئله پرسید
معاویه گفت از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالبؑ بپرس که او داناتر است الخ و گفت سخن ترا از سخن او
دوست تر دارم معویه گفت بد گفتی و لایق ملامت چیزی آوردی آیا کراهه میداری کسی را که رسولخداؐ او را
بعلم خود می پرورید و همیشه علم خود را باو ارزانی میداشت بتحقیق که رسولؐ در باب او گفت انت
منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبي بعدي و عمر ابن خطاب از او سوال میکرد و علم از او

فرا میگرفت و من حاضر بودم پیش عمر که هرگاه چیزی بر وی مشکل میشد میگفت علی ع اینجا نیست دیگر روایت کرده
از انس و حدیث مواخاة که گفت رسول خدا ص از برای علی ع الا انه منی بمنزلة هارون من
موسی الا من کنت مولاه فعلی مولاه قاضی ابو القاسم تنوخی که از یکی از علمای معتبر
ایشان است در رساله که در جمع این حدیث تصنیف کرده روایت کرده باسناد این حدیث را از عمر ابن
خطاب و امیر المومنین علی ابن ابیطالب و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله
انصاری و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن حویرث و براء ابن عازب و
زید بن ارقم و ابی رافع مولای رسول الله ص و عبد الله بن ابی اوفی و برادر او زید بن ابی اوفی
و ابی شریحه و حذیفه ابن اسید و انس بن مالک و ابی برده اسلمی و ابی ایوب انصاری و عقیل
ابن ابی طالب و حبشی ابن جناده و معویه ابن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید ابن مسیب
و محمد بن علی بن الحسین ع و حبیب ابن ثابت و فاطمه بنت علی و شرحبیل ابن سعد و اخطب
خوارزم در حدیث مواخاة روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت رسول خدا ص مر علی ع را اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی دیگر روایت کرده
در نامه که عمرو بن عاص بمعویه نوشته پیش از مطیع شدن او معاویه را که گفت رسول خدا در حق علی ع
هو منی وانا منه وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی دیگر
روایت کرده از عبد الله بن عباس که بیرون رفت رسول خدا ص بغزای تبوک پس گفت علی ع رسول ص
را که من بیرون آیم با تو آنحضرت فرمود لا پس گریست علی بن ابیطالب ع بواسطه حرمان ملازمت حضرت
پیغمبر ص پس حضرت رسول ص گفت اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی لیلی و او از پدرش که گفت رسول خدا
مر علی ع را انت منی بمنزلة هارون من موسی دیگر روایت کرده از عامر بن سعد ابن ابی وقاص
و او از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا ص که گفت مر علی ع را در بعضی از غزوات که تو باش در خانه
من تا برگردیدن من پس گفت علی ع یا رسول الله ص میگذاری مرا با زنان و صبیان پس گفت رسول خدا اما
ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی دیگر روایت کرده

باسناد از جابر بن عبد الله که گفت امد نبوی با رسول خدا صلعم در حالیکه ما خوابیده بودیم در مسجد و در دست آنحضرت بود شاخ تری از نخل خرما پس ما شتاب کردیم در گریختن و علی نیز شتاب کرد پس گفت رسول خدا صلعم با علی بیا بدرستیکه حلال است در مسجد برای تو انچه حلالست برای من الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة دیگر روایت کرده باسناد از سعید بن مسیب و او از عامر بن سعد ابن ابی وقاص که گفت شنیدم که رسول خدا صلعم میگفت از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس معی نبی و سعید ابن مسیب گفت من خواستم این را بطریق مشافهه از سعد بشنوم پس ملاقات کردم با سعد و گفتم از برای سعد انچه گفته بود از برای من عامر انگاه سعد گفت آری شنیدم سعید روایت کرده که من گفتم تو شنیدی پس سعد انگشتهای خود در گوشهای خود گذاشت و گفت آری شنیدم و الا کر شوند گوشهای من دیگر روایت کرده از محدوج ابن زید که گفت رسول خدا صلعم روز مواخات با علی انت اخی و انت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از زید بن ابی اوفی حدیثی طولانی در بیان روز مواخاة و در انجا مذکور است که گفت رسول خدا صلعم از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از عمر بن الخطاب در حالیکه نزد او بودند جمعی پس مذکور کردند سابقین در اسلام را انگاه عمر گفت اما علی بن ابیطالب پس شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت در شان او سه خصلت که اگر یکی از انها مرا می بود بهتر بود نزد من از هر چیزیکه بر وی افتاب می تابد یعنی از جمیع روی زمین و متعلقان من بودم من و ابوبکر و جماعتی از صحابه که زد رسول خدا صلعم دست خود بر شانه علی و گفت انت اول المومنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هارون من موسی و در غیر کتب مذکوره ایشان مثل مصابیح و مشکوة نیز این حدیث مذکور است و در جمیع تواریخ معتبر ایشان نیز موجود است و در صحت این حدیث جمیع محدثین ایشان متفق اند چنانکه میر سید شریف در شرح مواقف و ابن حجر در صواعق محرقه تصریح کرده اند و چنین گفته اند که این حدیث نزد محدثین و ائمه حدیث صحیح است ابن عبد البر عالم و مقتدای ایشان در کتاب استیعاب بعد از ذکر برخی

از فضایل آنحضرت و سبقتش در اسلام باین مضمون گفته که تخلف نکرد علی ابن ابیطالب عَلَیْه السَّلام از هیچیک
از مشاهدی که حاضر میشد رسولخدا ص در آنجا از روزیکه آنحضرت بمدینه آمد مگر از تبوک که حضرت رسول ص
او را خلیفه کرد در مدینه و بر عیالش در غزوهٔ تبوک و او را گفت انت منی بمنزله هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و بعد ازین باین مضمون گفته که روایت کرده اند این
حدیث را اصحاب پیغمبر ص جماعتی و این حدیث از اثبت و اصح آثار است روایت کرده اند از رسولخدا
سعد بن ابی وقاص و طرق این حدیث از سعد بسیار بسیار است و بتحقیق ذکر کرده ابن ابی
خیثمه و غیر او و روایت کرده اند این عباس و ابی سعید خدری و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله
و جمعی دیگر که بطول می انجامد ذکر آنها تا اینجا بود مضمون کلام ابن عبد البر و از روایات مذکوره
طالب حق را جزم و یقین حاصل می شود و بتواتر این حدیث از طرق ایشان و بطرق علمای اهل البیت
نیز تواترش ثابت است چنانکه بر ارباب اطلاع مخفی نیست **هدایت دوم** در بیان استدلال بدان
باید دانست که این حدیث متواتر متفق علیه میان جمیع فرق اسلام نص صریحست بر امامت حضرت امیر
المومنین زیرا که رسولخدا ص اول اثبات کرده است مرتبه و منزلتی که هارون نسبت بموسی داشت
از برای علی نسبت بخودش و ثانیا باستثنا اخراج کرده است از آن نبوة را و ازینجا هر عاقل منصف
را جزم بهم میرسد که جمیع منازل هارون از برای امیر المومنین ثابت است غیر آنچه آنحضرت
اخراج کرده و آنچه عقل باعتبار عرف بیرون کند مثل اخوة نسبی که اگر مطلب اثبات جمیع منازل
ممکنه نباشد استثنا در کلام آنحضرت بی صورت خواهد بود چنانکه ظاهر است بر هر که واقف اسلوب
محاوره و طریق روزمره گفتگو و لهذا هیچکس نمیگوید زید مثل عمر است مگر در تیراندازی و مرادش
این باشد که زید مثل عمر است در کتابت تنها و درین وقت معنی کلام آنحضرت چنین میشود که یک صفت
هارون مثلا یا دو صفت آن از برای علی ثابت است مگر نبوة مثل آنکه کسی بگوید زید چون عمر است
در کتابت مگر در تیراندازی و هر ذی شعوری میداند که درین مقام این طور سخن کردن از سفها مستبعد
است چه جای عقلا پس چگونه پیغمبر آخر الزمان که زبدهٔ اولین و آخرین و جامع جمیع مراتب کمالات
ذاتی و قولی و فعلی نسبت بمقیدان داده هرگاه ثابت باشند منازل هرون غیر نبوة و اخوت نسبی

از برای امیر المومنین پس آنحضرت امام مفترض الطاعة باشد بعد از رسول خدا و چه ظاهر است
که اگر هرون بعد از موسی می‌بود خلافت موسی بدیگری نمیرسید و لهذا خلاف حضرت موسی خلافه
و وصایه هرون را بیوشع بن نون داد بطریق امامت که شبیر و شبیر میراث هرون برساند
بعد از کامل شدن ایشان چنانکه تصریح کرده است صاحب ملل و نحل و غیر او از علماء دیگر
انکه موسی او را خلیفه کرد در قوم خود وقت رفتن بطور سینا چنانکه قران مجید از ان خبر داده
است که موسی گفت یا هارون اخلفنی فی قومی و شکی نیست که هارون از خلافت معزول نشد
اگر می‌ماند بعد از موسی هم چنان خلیفه می‌بود و چگونه چنین نباشد و حال انکه موسی بسبب نهایت محبت
و اعتمادی که بهرون داشت از خدا تعالی درخواست کرد تا او را شریک در نبوة گرداند و او را
قوی پشت سازد و بهرون چنانکه گفت اشرکه فی امری واشدد به ازری یعنی شریک گردان
هارون را در کار من و قوی ساز باو پشت مرا و هرگاه موسی را بهارون این پایه اعتماد و دوستی باشد
معزول شدن هرون از خلافت موسی احتمال ندارد و نیز هارون اولی بتصرف و واجب الاطاعة
بود در امت موسی و محبوب‌ترین مردم بود نزد حضرت موسی و پشت موسی قایم بود چنانکه از کلام
الهی ظاهر است و چون این منازل غیر نبوت است و هر منزلی که غیر نبوة است باید که از برای علی ثابت
باشد چنانکه دانسته شد پس او اولی بتصرف باشد در امت آنحضرت و محبوب‌ترین خلایق باشد
نزد آنحضرت باو قوی پشت خواهد بود و این قسم صفات و منازل مستلزم خلافت و امامت است حتما
پس امیر المومنین امام بحق باشد بعد از پیغمبر آخر الزمان **هدایت سیوم در دفع شبه واوهام**
از آنچه درین اصل تحریر یافت ظاهر شد عناد و تعصب قاضی عضد که در مواقف اولا انکار صحت این
حدیث کرده و ندانسته که این انکار در حقیقت انکار کتب صحاح ورد اقرار و اعتراف محدثین و پیشوایان
اوست و نیز معلوم شد که مصنفین مذکور در انشا دسیوم از اصل دوم و غیرهم که متتبع تواتر این
حدیث کرده‌اند و گفته‌اند که از جمله خبر واحد است محض تعصب و انکار است و ناشی نشده مگر از
رسوخ بعضی بر مذهب اباو اجداد و اعتما و بعضی دیگر بر آئین ناصواب ملوک بنی امیه و بنی عباس
و تابعان ایشان و همچنین آنچه گفته‌اند که ما قبول نداریم که حدیث دلالت میکند بر اثبات جمیع

منازل است والا کلام ناموجه خواهد بود چنانکه گذشت و داخل بودن اخوة نسبي بسبب قرینه عقلي
منافات ندارد و با عموم نمي بيني که ان الله بکل شي قدير عام است با آنکه بقرينه عقلي خداي تعالی
داخل نيست و همچنين است در ساير عمومات و از ينجا است که اصوليين گفته اند که هيچ عامي نيست که نحوي
از تخصيص نداشته باشد و از عجايب مکابرات و تعصبات آنکه قاضي عضد و ابن حجر داخل بودن
نبوت را نيز مستند خود ساخته اند از براي عام نبودن در جميع منازل و حال آنکه دليلست بر نقيض مطلب
ايشان زيرا که نبوة باستثنا بيرون رفته و استثنا دال است بر عموم باتفاق ارباب عربيه و دريافت
اصحاب محاوره و بر هر منصف غير مجادل ظاهر است که هيچ فرقي نيست در افاده عموميه ميانه اين حديث و
آنکه کسي بگويد زيد و عمرو خالد يک نسبت دارند مگر در شراکت خانه که زيد با خالد شريک است و عمرو شريک
نيست و از موبدات آنکه اگر مراد خلافت چند روزه باشد صدور اين کلام از حضرت رسول خدا صلعم در حق
علي ابن ابيطالب در غير غزوه تبوک بمعني خواهد بود و حال آنکه از روايات سابق معلوم شد که آنحضرت
در غير غزوه تبوک نيز ذکر فرموده اند و نيز تمنا کردن عمر ابن خطاب و سعد ابن ابي وقاص اين فضيلت
علي علم را چنانکه مذکور شد در روايات سابقه بيصورت خواهد بود زيرا که خلافت چند روزه کمال معتد به
نيست و ديگران نيز کردند در زمان حضرت رسول صلعم و آنچه گفته اند که هارون خليفه و وصي نبود بلکه شريک
در نبوة بود و بر تقديريکه وصي باشد شايد که اگر مي ماند بعد از موسي معزول مي شد از وصايه باعتبار
استقلال در نبوة پس بر تقدير تسليم عموميه مدعي ثابت نميشود زيرا که خلافت از جمله منازل هارون نيست
نيز بيصورت و ناموجه است اما اولا از براي آنکه خليفه نبودن هارون مخالف صريح قرآن است
چنانکه از آيه يا هارون اخلفني ظاهر است و اما ثانيا بواسطه آنکه اگر در وصايه و خلافت هارون خلافي
و شبهه مي بود بيقين که اول در ميان فرقه يهود بهم ميرسيد و حال آنکه يهود او را وصي ميدانند و از ينجا
که صاحب ملل نحل که از معتبرين است و کلامش درين باب نزد همه کس سند است در ميان فرق مختلفه
يهود گفته که هارون وصي موسي بود و اصلا اشاره باختلاف نکرده و اما ثالثا از براي آنکه شرکت
در نبوة منافات ندارد و با وصي و خليفه بودن خصوص وقتي که يکي شريک غالب باشد و مرتبه اش
ارفع و اعظم باشد از ديگري چنانکه موسي نسبت بهارون و همچنين استقلال در نبوة منافات ندارد

با وصي وخليفه بودن نكرد وقتي كه آن پيغمبر ناسخ ملة و پيغمبر سابق باشد اما اگر مروج دين آن پيغمبر باشد
و باحكام او عمل كند چه منافات دارد بلكه همين معني عين خلافت و وصايت است نمي بيني كه يوشع بن
نون پيغمبر و وصي موسي بود و پيغمبر نيز بود چنانكه ظاهر است بر اهل خبرت و لهذا اصحاب كشاف از
رسل بعد از موسي اول او را نام برده در سورة البقرة در تفسير آيه و قفينا من بعده بالرسل و شارح
مقاصد در مبحث نبوة كتاب مذكور او را امثال آورده از براي پيغمبر مروج دين سابق و در بسياري
از انبيا چنين است كه بعضي وصي بعضي ديگر اند چنانكه ظاهر است بر متتبع احوال سلف و شكي نيست اگر
هارون مي ماند باز باحكام تورات عمل ميكرد و مروج ملة موسي مي بود پس نبي بودن هارون موجب بقاي
خلافت اوست نه آنكه باعث عزل او شود و عزل از خلافت درين صورت سواي عدم استحقاق و هرگاه استحقاق
نبوة داشته باشد بطريق اولي مستحق خلافة بود پس معزول شدنش از خلافة احتمال ندارد و با آنكه كمي از
طريقه استدلال چنانكه سابق تحرير يافت اين بود كه نزد صاحب عقل سليم محقق و مبين است كه موسي
را آن اعتقاد و اعتماد بنظر بهارون بود كه اگر هارون بالفرض مي زيست بعد از موسي پيغمبر نمي بود
البته او را خليفه و وصي ميكرد زيرا كه پيغمبري عظيم الشان مثل حضرت موسي تا آن پايه اعتماد بهارون
نداشته باشد چگونه نبوتش را از خداي تعالي درخواست ميكند و هرگاه هارون اين منزلت داشت
نسبت بموسي پس بايد كه اين نسبت نيز امير المومنين به پيغمبر آخر الزمان داشته باشد و هرگاه اين نسبت
متحقق شد پس وصي نبي بعد از رسول خدا او خواهد بود و پوشيده نيست كه نسبت باين طريقه
از استدلال بعد از تسليم عموميت منزلهاي ديگر نا در برابر محض است و قاضي بيضاوي با آنكه در تفسير
نهايت كوشش نموده در كتمان فضايل اهل بيت و اظهار عناد و تعصب اشعار خود ساخته چنانكه بر
اهل تحصيل مستور نيست در طوالع منع صحة و تواتر اين حديث نكرده است ليكن وقتي بنظر عجبي در جواب
بكار برده و گفته كه معني اين حديث در برادري و خويشي و چيزي ديگر منظور نيست و بر هر ذي عقلي
ظاهر و هويدا است كه اين سخن در بصورتي از منزلهاي سابق چند مرتبه در پيش است و برين تقدير
معني حديث نه بالفظ حديث مربوط است و نه با محل صدورش از رسول خدا و يقين حاصل است
كه بجز اين قسم منزلهاي جدل امير و تشكيكهاي بصورت و لايل و براهين خلل نمي پذيرد و الا هرگز او عاث

بوجود خدا تعالی و نبوت پیغمبر از راه دلیل بهم رسد زیرا که در هیچ مرتبه از استدلال با جدل و مکابره
نرسد و نمیشود والله الهادی الی سبیل الرشاد **اصل پنجم** در آیه تطهیر و متعلقات آن و مقصود
ازین اصل در ضمن دو فیض باتمام میرسد **فیض اول** در تعیین اهل بیت و شان نزول آیه مزبور
ارشدک الله تعالی که از روایات محدثین موثق و مفسرین معتبر و مورخین معتمد هر دو فرقه ثابت
و محقق است که مراد از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علی و فاطمه و حسن و حسین است و مجمل بیان اختصاص
ایشان بخطاب اهل بیت آنکه چون نازل شد آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا حضرت رسولخدا ص بر امیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهما السلام
عبائی پوشانید و فرمود اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
یعنی خداوندا ایشان اهل بیت من اند پس ببر از ایشان معاصی و بدیها را و پاک گردان ایشان را پاک
گردانیدنی و در اوقات صلوة ایشان را بخطاب اهل بیت میخواند و میگفت الصلوة یا اهل البیت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حاصل معنی این آیه
اینست که جز این نیست که خدا تعالی میخواهد که ببرد از شما معاصی و بدیها را ای اهل بیت رسالت و پاک گرداند
شما را از بدیها پاک گردانیدنی و احادیث و اخبار درین باب نیز متواتر است در کتب اهل سنت از انجمله
در موطای مالک بن انس امام اهل سنت روایت شده از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه
رسولخدا ص در وقت رفتن بنماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داود سجستانی
نیز بهمین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم از عایشه روایت کرده باین مضمون
که رسولخدا ص بیرون آمد اول روز و پوشیده بود گلیمی آنگاه آمد حسن ابن علی ع پس داخل کرد آنحضرت امام حسن
را در ان گلیم و بعد از ان امام حسین آمد و او را نیز داخل کرد و بعد از ان فاطمه ع آمد و او را نیز داخل کرد
پس گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و صاحب
کشاف نیز در تفسیر آیه مباهله بهمین مضمون از عایشه روایت کرده است بی زیاده و نقصان و در صحیح
مسلم در جزو چهارم نیز بهمین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح ابی داود در تفسیر آیه تطهیر نیز بهمین

روایت از عایشه مذکور است و در جمع بین الصحیحین حمیدی از مسند عایشه نیز در حدیث ششم و چهارم از متفق علیه صحیح مسلم و بخاری باین مضمون روایت شده و در صحیح نیز در جزو چهارم در باب فضایل امیر المومنین از سعد ابن ابی وقاص چنین روایت شده که چون نازل شد آیه فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم آنگاه خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت اللهم هولاء اهل بیتی و دیگر روایت شده در آخر جزو رابع که خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت اللهم هولاء اهلبیتی و در صحیح ابی داود از ام سلمه نیز روایت شده باین مضمون که گفت که این آیه در خانه من نازل شد و بود در آن خانه رسول خدا و علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین و من در خانه نشسته بودم پس پوشانید آنحضرت بر ایشان گلیمی و گفت اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا پس گفتم یا رسول الله آیا نیستم از اهل بیت پس گفت انک علی خیر من ازواج رسول الله و حاصل معنی آنکه از ازواج رسول ترا خیری نصیب است و در جمع بین الصحاح الستة نیز مرویست از جزو دوم از موطای مالک و صحیح ابی داود و مذکور شد و در جامع ترمذی نیز از ام سلمه مرویست که پوشانید رسول خدا بر علی و فاطمه و حسن و حسین کسایی و گفت اللهم هولاء اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و ام سلمه گفت و انا معهم یا رسول الله آنحضرت فرمود انک علی خیر و ترمذی حکم بصحت این حدیث کرده است و ذکر کرده که از وقت نزول این آیه تا قریب شش ماه هرگاه رسول خدا بنماز میرفت گذر میکرد بر در خانه فاطمه و میگفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حاکم که از یکی از محدثین مسلم الثبوت ایشان است در مستدرک بهمین مضمون روایت کرده و گفته این حدیثی است صحیح و طبرانی در معجمش روایت کرده که نازل شد آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در شان پنجکس رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و احمد بن حنبل در مسند بطریق متعدده از ام سلمه روایت کرده و در بعضی از آنها مذکور است که نبی در خانه ام سلمه بود پس فاطمه آمد و از برای آنحضرت حریره آورد تا تناول فرماید از آن و حریره نوعی است از طعام که با آرد و شیر می پزند آنگاه آنحضرت فاطمه را گفت بخوان شوهر و پسرانت را نزد من پس آمدند علی و حسن و حسین و نشستند تا تناول فرمایند از آن حریره و بود در زیر رسول خدا گلیمی

خیبری که در لغت عرب ازاکسا گویند و من بر در حجره نماز میکردم که فرستاد خدا تعالی انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس پوشانید رسول خدا ایشان
کلیمی آنگاه آنحضرت دست مبارک را از زیر کلیم بیرون آورد و بدعا برداشت و بعد ازان گفت اللهم
هؤلاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و گفت ام سلمه
که من سر را بدرون خانه کردم و گفتم من با شما ام یا رسول الله آنحضرت گفت انک علی خیر و در
بعضی دیگر چنین واقع شده که ام سلمه گفت در شبیکه رسول خدا امر فاطمه را گفت شوهر و پسرانت را آر حضرت
فاطمه حاضر ساخت ایشان را و رسول الله انداخت بر سر ایشان کلیمی فدکی و بعد ازان دست خود را
گذاشت بر بالای ایشان و گفت اللهم ان هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتک و برکاتک
علی محمد و ال محمد انک حمید مجید و گفت ام سلمه که من بلند کردم آن کلیم را تا داخل شوم
با ایشان پس آنحضرت کسا را از دست من کشید و گفت انک علی خیر و دیگر روایت کرده از واثله بن
اسقع بطرق متعدد و در بعضی از انها باین مضمون مذکور است که واثله ابن اسقع گفت من بر در خانه
فاطمه انتظار مرتضی میکشیدم که آمد رسول خدا و با او بود علی و حسن و حسین و گرفته بود آنحضرت دست
حسنین را پس بدرون خانه فاطمه رفت و نزدیک خود نشانید فاطمه را و حسنین را بر دو ران مبارک
خود نشانید بعد ازان به پیچید بر ایشان جامه خود یا کسائی را و خواند انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد ازان گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی [اهل بیتی]
احق و در بعضی چنین مرویست که واثله ابن اسقع گفت روزی رفته بودم بخدمت رسول خدا و بود
آنحضرت در خانه ام سلمه پس امام حسن آمد و نشانید او را بر ران راست و او را بوسید دیگر امام حسین آمد
و نشانید او را بر ران چپ و او را بوسید و بعد ازان فاطمه آمد و نشانید او را در پیش روی خود و بعد
ازان خواند علی را و چون علی آمدند انداخت بر ایشان کسا و بعد ازان گفت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و دیگر روایت کرده از ابی الحمرا که گفت
اقامت کردم در مدینه نه ماه متصل و رسول خدا می آمد هر صبح و می ایستاد بر در خانه فاطمه و علی و
میگفت الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

تطهیرا و دیگر روایت کرده از عایشه که گفت بخدا قسم که دیدم من علی و فاطمه و حسن و حسین را که جمع
کرد رسولخدا ایشان را در جامه و بعد از ان گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و خاصتی
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا عایشه گفت من گفتم یا رسول الله انا من اهلک
انحضرت گفت تنحی انک علی خیر یعنی دور شو بدرستیکه تو بر خیری یعنی بر شرافت زوجیت و صاحب
کتاب وسیلة المتعبدین نیز بهمین مضمون روایت کرده از عایشه و ثعلبی در تفسیر این آیه نیز روایت
کرده از ابی الحمراء و از عایشه موافق انچه احمد حنبل روایت کرده از ایشان و دیگر روایت کرده از
ام سلمه موافق روایت احمد حنبل از ام سلمه و دیگر روایت کرده موافق روایت احد از واثله و دیگر در
تفسیر قل لا اسئلکم علیه اجرا روایت کرده از ام سلمه که رسولخدا فاطمه را گفت شوهر و پسران
را نزد من آر پس آورد فاطمه ایشان را و انداخت انحضرت کسائی بر ایشان و بعد از ان بلند کرد دست
خود را و گفت اللهم ان هؤلاء ال محمد فاجعل صلوتک و برکاتک علی ال محمد فانک حمید
مجید گفت ام سلمه که پس من برداشتم کسا را تا داخل شوم با ایشان انحضرت کشید از دست من کسا
را و گفت انک لعلی خیر و دیگر روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت رسولخدا نزلت انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فی و فی علی والحسن
والحسین والفاطمه یعنی نازل شد آیه مذکور در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و واحدی
نیز در تفسیر خود که مسماست بوسیط بهمین طریق روایت کرده از ابی سعید خدری و دیگر روایت کرده در
کتاب اسباب نزول از ام سلمه مثل روایت اول احمد بن حنبل از ام سلمه و در کتاب مصابیح از ابو العباس
اسفراینی که شیخ مفسرین و معتمد القول ایشان است مرویست که چون داخل کرد نبی علی و فاطمه و حسن و حسین را در
عبا گفت سه مرتبه اللهم هؤلاء اهل بیتی والهای عترتی و اطایب ارومتی من لحمی
و دمی الیک لا الی النار اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه گفت من
گفتم یا رسول الله و انا معهم انحضرت گفت انک الی خیر و انت من خیر ازواجی و صاحب
روضة الاحباب در تحفة الاحبا بعد از ذکر پنج حدیث که از ان جمله یکی اینست که از مصابیح نقل کرده
گفته که بتحقیق پیوسته که این آیه در شان این پنج تن است و لهذا ایشان را آل عبا میگویند و ابن مردویه

روایت کرده که چون این آیه نازل شد رسول الله فرمود خمسة منا معصومون انا و علی و الحسن
و الحسین و اخطب خوارزم روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت بود است که رفت رسول خدا صلعم
از زفاف فاطمه بر در خانه علی چهل صباح و گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته الصلوة یرحمکم
الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و دیگر روایت
کرده اند واثله ابن اسقع که گفت چون صبح کرد رسول خدا صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر جامه خود کرد گفت
اللهم قد جعلت صلوتك و رحمتك و مغفرتك و رضوانك علی ابراهیم و آل ابراهیم
اللهم انهم منی و انا منهم فاجعل صلوتك و رحمتك و مغفرتك و رضوانك علی و علیهم
و گفت واثله که من ایستاده بودم بر در خانه پس گفتم بر من یا رسول الله فدای تو باد پدر و مادر من آنگاه آنحضرت
گفت اللهم علی واثلة و دیگر روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی لیلی و او از پدر خود حدیثی که مشتمل است
بر فضایل حضرت امیر المومنین و در آن حدیث بعد از ذکر فاطمه و حسن و حسین و ذکر صاحب الزمان مذکور است
که پیغمبر گفت اللهم هؤلاء اهلی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
و دیگر روایت کرده از ابو سعید خدری که چون نازل شد آیه و امر اهلك بالصلوة رسول خدا صلعم می آمد در
هر نماز بر در خانه فاطمه و علی نه ماه و میگفت الصلوة یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و ابو عبد الله مرزبانی روایت کرده از ابی الحمرا که گفت در خدمت
رسول خدا صلعم بودم قریب نه ماه یا ده ماه و آنحضرت از خانه بیرون نمی آمد مگر آنکه میگرفت بازوی در خانه
علی را و میگفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس میگفتند علی و فاطمه و حسن و حسین و علیك
السلام یا نبی الله و برکاته بعد از آن میگفت الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس میرفت آنحضرت بمصلای خود و سمعانی
که از مشایخ معتبر ایشان است در رساله قوامیه روایت کرده از انس بن مالک که گفت بود است که رسول خدا صلعم
گذر میکرد بر در خانه علی و فاطمه شش ماه در وقت نماز صبح و میگفت الصلوة یا اهل البیت سه
مرتبه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و مخفی نیست
که اختلاف بعضی از نه ماه و ماه منافات ندارد با اثبات زیادتی از برای آنکه راوی متعدد است و یک خبر از طرفی

داده که دیده است دران مدت آنحضرت را بیش میشود که یکی حاضر باشد تمام نه ماه در جوار آنحضرت مثل ابی الحمراء و دیگری در بعضی اوقات حاضر باشد و در بعضی اوقات حاضر نباشد و نیز از اخبار ظاهر میشود که این تلطف از رسولخدا مکرر در مواضع متعدده نسبت به آل عبا بظهور آمده پس اگر در بعضی از روایات زمان و مکان غیر بعضی دیگر باشد منافات ندارد و **تنبیه** ازین احادیث صحیحه متواتر المعنی صاحب انصاف را یقین بهم میرسد که مراد از اهل بیت ایشانند و علمای اهل حق نیز متواتر از ائمه معصومین و صحابه کرام روایت کرده اند و جمهور مفسرین متقدم اهل خلاف نیز در تفاسیر خود تصریح کرده اند و لهذا ابن حجر در صواعق بعد از ذکر این آیه چنین گفته که اکثر مفسرین برینند که این آیه در شان علیؑ و فاطمهؑ و حسنؑ و حسینؑ نازل شده و روایات متعدده نیز از احمد و غیره نقل کرده پس سخن بعضی از متعصبین مثل صاحب کشاف که بواسطه کتمان منزلت آل پیغمبر آخر الزمان چشم از احادیث صحیح کتب صحاح خود و اقوال مفسرین پوشیده و گفته این آیه در شان ازواج پیغمبر است بمجرد آنکه درمیان دو آیه که متعلق بازواج است واقع شده کذب محض است و قطع نظر ازین همه احادیث هر ذی شعوری میداند که اگر در حق ازواج می بود بایستی که همچنانکه در آیه قبل و آیه بعد همه جا بضمیر مونث خطاب واقع شده درین آیه نیز در لفظ عنکم و یطهرکم بجای ضمیر کم که از برای مذکر است ضمیر کن آورده شود که از برای مونث است و این نهایت ظهور دارد و البته شد که رعایت این نحو مناسبات بر تقدیری صحیح است که مانعی نباشد نه در جائیکه منافی نص صریح کلام الهی است و نص رسولخدا باشد و معهذا هیچ دلیلی ندارند بر اینکه این آیات در زمان واحد نازل گشته و برهانی نیست بر آنکه آیات قرآنی بهمین ترتیب که در زمان عثمان یافته نازل شده است بلکه بر خلافش قایلند و از همینجا نیز محقق شد که آنچه بیضاوی در تفسیر خود گفته که ازواج رسولؐ درین خطاب داخل اند موجبی ندارد غیر از انکار و عناد آل عبا نعوذ بالله من الکذب علی الله و علی الرسولؐ **فیض دوم** در استخراج مطلوب و ذکر بعضی از مناسبات مستلزم مقصود بدانکه رجس را مفسرین درین آیه بمعاصی تفسیر کرده اند و در لغت بمعنی پلیدی و بدی نیز آمده است و تطهیر عبارت است از پاک گردانیدن از بدیها و قبایح و شکی نیست که درین مقام ازاله بعضی معاصی و بدیها و تطهیر از بعضی قبایح دون بعضی دیگر مراد نیست زیرا که از خدا تعالی اراده دور کردن بعضی از معاصی و پاک ساختن

از بعضی بدیها نسبت بسایر مردم نیز متحقق است پس چه معنی دارد و خطاب مخصوص آل پیغمبر کردن و ایشان
را باختصاص باین عنایت ممتاز گردانیدن و نیز محقق و معین است که رسول خدا در دعای مذکور دور
گردانیدن جمیع معاصی و مطهر ساختن از جمیع قبایح و بدیها قصد کرده چنانکه ظاهر است بر هر صاحب فطرت
و هرگاه خدا تعالی خواسته باشد که از جمیع معاصی و بدیها دور کرده اند و ایشان را مطهر سازد و از قبایح
و رسول خدا مکرر بر طبق خواهش الهی در حق ایشان دعا کند آن جمع بلاشک معصوم خواهند بود و دیگر
احتمال عصیان و خطا و ضلالت درباره ایشان در هیچ امری از امور گنجایش ندارد و منکر این معنی مثل منکر
بدیهی اولی قابل جواب و سوال نیست و نزد هر سلیم العقل قطع نظر از انکه عصمت شرط امامت است با وجود
معصوم اقتدا بغیر معصوم کردن و او را در احکام الهی و تصرفات در جمیع امور خلق الله مقدم بر معصوم
داشتن دلیل ضلالت و برهان حماقت است در واقع بدیده انصاف نظر باید کرد که کدام فطرت مستقیم
تجویز میکند که کسیکه خدا و رسول گواهی داده باشند که معصوم است و در علم و عمل خطا از و بظهور نمی آید
تابع و پیرو غیر معصوم خطاکاری شود در امور دین و دنیا خصوص شخصیکه چندین سال بت پرستد و همواره
در مسائل ظاهره درماند اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا و نیز ثابت و متحقق است در کتب
فریقین که آن حضرت مردم را از خلافت خود خبر داده و فرمود که ولایت پیغمبر آخر الزمان حق منست
چنانکه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد در اصل یازدهم و قول معصوم صادق است پس آنحضرت بلاشک
خلیفه بحق باشد و نه دیگران الحق يعلو ولا يعلى و من المناسبات احمد حنبل در مسند از ابن عباس
و واحدی در اسباب نزول و ثعلبی و صاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة
في القربى روایت کرده اند که چون نازل شد این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند آن نزدیکان تو
که واجب شد بر ما مودت ایشان آنحضرت فرمود علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و ظاهر معنی این آیه اینست که بگو ای
محمد م طلب نمیکنم از شما هیچ مزدی و پاداشی در برابر رسالت و راهنمائی بسمت دین حق مگر دوست داشتن
شما اقربای مرا و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایت شده در تفسیر این آیه که سعید بن جبیر گفت مراد
قرابت آل محمد است و در جمع بين الصحاح الستة نیز بهمین مضمون از سعید ابن جبیر روایت شده و ابن حجر
در صواعق از طبرانی و حاکم و ابن ابی حاتم روایت کرده که ابن عباس گفت در وقت نزول این آیه اصحاب

گفتند یا رسول الله کیست ان اقربای تو که واجب شده بر ما مودت اوشان آنحضرت گفت علی و فاطمه

وحسن وحسین **و بغوی** که از مشایخ معتمد ایشان است در تفسیر خود نیز روایت کرده از ابن عباس

وابنائه

بهمین مضمون بی تفاوت **و در صحیح** مسلم و صحیح بخاری و تفسیر ثعلبی آیه ان الله و ملائکته یصلون

علی النبی روایت شده از کعب بن عجزه که گفت گفتیم یا رسول الله که دانستیم که چگونه ربق اسلام کنیم

اکنون بیان کن که چگونه صلوة بر تو باید فرستاد آنحضرت گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وال

محمد کما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم **و روایت** ثعلبی و بخاری مشتمل است بر زیادتی

که در روایت مسلم نیست وان این است انک حمید مجید وبارک علی محمد وال محمد کما

بارکت علی ابراهیم وال ابراهیم انک حمید مجید **و در موطای** مالک بن انس از

ابن مسعود روایت شده که آنحضرت در جواب سوال بشیر بن سعد که سوال کرد از صلوة بر آنحضرت

گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد تا آخر موافق روایت بخاری وثعلبی **و ابن حجر**

در صواعق گفته که بصحت رسیده از کعب بن عجزه که رسول خدا در جواب سوال مذکور گفت بگوئید اللهم

صل علی محمد وال محمد تا آخر **دیگر** گفته روایت شده از امام محمد باقر که در قول خدا تعالی

وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی گفته یعنی اهتدی الی ولایة

اهل بیته وبنا برین معنی آیه این است که بدرستیکه من امرزنده ام کسی را که توبه کرد وگروید وعمل صالح بجا

آورد وبعد از ان هدایت یافت یعنی اقرار کرد بولایت اهل بیت رسول خدا **دیگر** روایت کرده از ثعلبی

که ابن عباس گفت که مراد از حسنه در قول خدا تعالی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا مودت

آل محمد است وظاهر معنی آیه این است که هر کس کسب کند حسنه را ما زیاده میکنیم از برای او دران حسنه خوبی

را **دیگر** گفته تحقیق که نقل کرده اند جمعی کثیر از مفسرین که مراد از آل یاسین در قول خدا تعالی سلام علی

آل یاسین آل محمد است وصاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا اسئلکم گفته که گفته رسول خدا من

مات علی حب ال محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب ال محمد مات مغفورا الا

ومن مات علی حب ال محمد مات تائبا الا ومن مات علی حب ال محمد مات مومنا

مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب ال محمد بشره ملک الموت بالجنه ثم

ثم منکر ونکیر الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس
الی بیت زوجها الا ومن مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا
ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار الملائکة الرحمة الا ومن مات علی
حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم
القیامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا ومن مات علی بغض آل محمد مات
کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة حاصلش آنکه هرکه بر دوستی
آل محمد بمیرد او جمه شهید او توبه کاران باید وامرزیده وکامل ایمان شود واز ملک الموت ومنکر نکیر مژده جنت
بشنود وبخوشحالی داخل بهشت شود وبقبرش دو دروازه شود از جنت وملائکه رحمة قبرش را زیارتگاه کنند
وبطریقه ملت نبوی از دنیا برود وهرکس بر دشمنی آل محمد بمیرد حاضر شود روز قیامت ودر میان دو چشمش
نوشته شده باشد که این کس محروم است از رحمة خدا وکافر از دنیا برود وبوی خوش بهشت بمشام او نرسد
نعوذ بالله دیگر گفته که روایت شد از نبی که گفت حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی وآذانی
فی عترتی یعنی حرام است بهشت بر هرکه ظلم کند بر اهل بیت من وبرنجاند مرا بسبب رنجانیدن اهل بیت من
وثعلبی در تفسیرش حدیث اول را از جریر بن عبد الله بجلی روایت کرده وحدیث دوم را از علی ابن
ابیطالب ع وابن مغازلی واخطب خوارزم در قول خدا تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
که حاصلش این است که فرا گرفت آدم از پروردگار خود کلماتی عظیم الشان وبر گفتن آن کلمات قبول
کرد خدا تعالی توبه او را روایت کرده اند از ابن عباس که از رسول خدا پرسیدند که کلماتیکه توبه آدم
بوسیله آنها مقبول شد کدام است آنحضرت فرمود آدم سوال کرد وگفت بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن
وحسین ع احمد حنبل روایت کرده در مسند که گرفت رسول خدا ص دست حسنین را وگفت من احبنی
واحب هذین واحب اباهما وامهما کان معی فی درجتی الجنة یعنی هرکه دوست دارد مرا
واین دو را وپدر ومادر ایشان را خواهد بود با من در منازل بهشت وابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس
الاخبار روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت ما من دعاء الا بینه وبین
السماء حجاب حتی یصلی علی محمد وآل محمد فاذا فعل ذلک انخرق ذلک الحجاب ودخل

الدعاء واذا لم یفعل ذلک رجع ذلک الدعاء حاصلش آنکه درمیان هر دعا و آسمان حجابی
و مانعی هست و بر طرف نمیشود و آن مانع مگر وقتیکه صلوة بفرستند بر محمد و آل محمد ص و ابن صباغ مالکی در
فصول المهمه روایت کرده از ابن مسعود که رسول خدا ص گفت حب ال محمد یوما واحدا خیر من
عبادة سنة ومن مات علیه دخل الجنة یعنی یکروز دوستی ال محمد بهتر است از عبادت یکساله
و اخطب خوارزم روایت کرده از ابن عمر که رسول خدا ص من احب علیا قبل الله صلوته وصیامه
وقیامه و استجاب دعائه الا ومن احب علیا اعطاه بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنه
الا ومن احب ال محمد امن من الحساب والمیزان والصراط الا ومن مات علی حب
ال محمد فانا کفیله فی الجنة مع الانبیاء الا ومن ابغض ال محمد جاء یوم القیمة
مکتوب بین عینیه آئس من رحمة الله حاصلش آنکه دوستی علی موجب قبول نماز و روزه و
استجابة دعا است و محب علی را باز آئی هر قطره عرق که در بدن اوست شهری میدهد خدا تعالی
در بهشت و محب علی و سایر اهل بیت ایمن است از حساب قیامت و سختی صراط و من ضامنم که او در
بهشت با پیغمبران باشد و دشمن ایشان در روز قیامت درمیان دو چشمش نوشته شده که محروم است
از رحمة خدا و ثعلبی در تفسیر سوره طه روایت کرده از امام جعفر صادق ع که گفت طه طهارت اهل بیت محمد
است بعد از آن خواند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا و بروایت جمهور مفسرین حتی بیضاوی سوره هل اتی در شان اهل بیت رسول خدا نازل
شده و همه باین مضمون روایت کرده اند که امام حسن ع و امام حسین ع بیمار شدند و همه باین مضمون و
بعد از آنکه رسول خدا ص و همه اصحاب بعیادة آمده بودند امیر المومنین بواسطه استشفای ایشان سه روز
روزه نذر کرد و همچنین حضرت فاطمه ع و فضه کنیز ایشان و بعد از به شدن حسنین ع هر پنج روزه رفتند و
چون در خانه حضرت امیر المومنین چیزی برای افطار نبود آنحضرت سه صاع جو قرض کرد و حضرت
فاطمه زهرا ع در روز اول یکصاع را خمیر کرده پنج قرص نان پخت و در وقتیکه نزد هر یک گذاشته شد بهر
افطار مسکینی بر در خانه آمد و سوال کرد ایشان هر یک نان خود را بسایل دادند و همه پنج تا آب افطار کردند و
روز دیگر یکصاع دیگر را حضرت فاطمه ع پنج نان پخت و چون وقت افطار رسید یتیمی بر در خانه آمد و طلب قوت

کرد باز هر یک نان خود را بان یتیم دادند و آن شب نیز بآب قناعت کردند و روز سیوم چون وقت افطار
رسید اسیری بر در خانه آل رسول آمده سوال کرد و آنشب نیز بغیر از آب چیزی دیگر نبود که افطار کنند روز
چهارم رسول خدا ایشان را دیده در حالتی که حسنین و حضرت فاطمه زهرا از شدت گرسنگی نا توان شده بودند پس
آنحضرت از روی ترحم با ایشان در سخن بود که جبرئیل نازل شد و گفت بگیر آنچه بآن تهنیت و مبارکباد
گفت خدا تعالی ترا در حق اهل بیت تو رسول خدا فرمود که چه چیز است که بگیرم ای جبرئیل پس گفت جبرئیل
سوره هل اتی را که مشتمل است بر وصف آل محمد و وفا به نذر کردن و الثنا و بشارت دادن بکوثر و
و سایر نعمتهای بهشت جاوداں **تنبیه** پوشیده نیست بر ارباب فطرت مستقیم که هرگاه پیغمبر آخر الزمان بامر الهی
محبت و مودت جمعی را اجر رسالت خود سازد و صلوة بر ایشان را جزو صلوة بر خویش کرده اند و خبر داده
که موالات و دوستی ایشان موجب نجات است یقین است که با وجود ایشان خلافت و وصایت رسول خدا
بدیگری نمیرسد و خدا و رسول ایشان را در دین و دنیا تابع کسانی که مدتها در جاهلیت و کفر بسر برده اند نمیگردانند
والسلام علی من اتبع الهدی **اصل ششم** در حدیث تمسک و مناسبات آن مشتمل و بر تنویر تنویر
**اول** در ذکر حدیث **احمد حنبل** روایت کرده است از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا انی تارک
فیکم الثقلین ما ان تمسکتم لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل
ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی بدرستیکه من میگذارم در میان شما دو امر گرانمایه انجبان دو امری که اگر متمسک
شوید بان هرگز بضلالت نخواهید افتاد بعد از من یکی از ان دو امر بزرگتر است از دیگری کتاب خدا
و ان ریسمانیست ممدود و کشیده مثل رسن از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت من اند آگاه باشید و بدانید
که این دو امر از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر **دیگر** روایت کرده از زید بن
ثابت که رسول خدا گفت انی تارک فیکم الخلیفتین کتاب الله حبل ممدود من السماء الی
الارض وعترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **دیگر**
روایت کرده از اسرائیل بن عثمان ابن مغیره که گفت ملاقات کردم زید بن ارقم را در حالتی که
او داخل میشد بر مختار یا بیرون می آمد از نزد او پس گفتم مر زید را که آیا شنیدی تو از رسول خدا که میگفت

انی تارک فیکم الثقلین زید گفت آری شنیدم **دیگر** روایت کرده از زید بن حیان و او از
زید بن ارقم که رسول خدا در خطبه غدیر خم گفت الا و انی تارک فیکم الثقلین احدهما کتاب
الله و هو حبل من الله من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلالة بعد
فرموده اهل بیتی اذکرکم الله فی اهلبیتی یعنی دیگر از ان دو امر گرانمایه اهل بیت منند خدا یاد
شما می آورم در باب اهل بیتم **و مسلم** در صحیح خود روایت کرده از زید بن ارقم بچند طریق از انجمله یکی آنکه
روایت کرده باسناد از زید بن حیان که گفت رفتیم من با حصین ابن سبره و عمرو بن مسلم بسوی زید بن
ارقم و چون نشستیم حصین ابن سبره گفت ای زید تو بخیر بسیار رسیدی دیدی رسول خدا را و حدیث او
شنیدی و با او بجهاد رفتی و همراه او نماز گذاردی بتحقیق که رسیدی ای زید بخیر بسیار حدیث کن ما را
ای زید آنچه از رسول خدا شنیده زید گفت ای پسر برادر من بتحقیق که سال من بسیار شد و عهد من
قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیزها را که فرا گرفته بودم از رسول خدا پس آنچه با شما حدیث کنم
ان را قبول کنید و هر چه نکنم مرا تکلیف بان نکنید بعد از ان گفت ایستاد رسول خدا در میان ما در حالیکه
خطبه میفرمود بر سر ابیکه از آن خم میخوانند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنا کرد خدای را و پند داد و تذکیر
فرمود بعد از ان گفت اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی
فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله
واستمسکوا به یعنی اما بعد از حمد و ثنای الهی ای مردمان نیستم من مگر بشری نزدیکست که بیاید بمن فرستاده
پروردگار من پس اجابت کنم او را یعنی نزدیکست که باراده الهی ازین عالم انتقال نمایم و بتحقیق
که من گذارنده ام در میان شما دو چیز گرانمایه اول از ان دو کتاب خداست در ان است روشنائی
پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک بان شوید بعد ازین از زید چنین روایت کرده که پس آنحضرت ترغیب
و تحریص فرمود در باره کتاب خدا آنگاه گفت و اهلبیتی اذکرکم الله فی اهلبیتی **و حمیدی**
در جمع بین الصحیحین حمیدی نیز بهمین مضمون روایتی از زید بن ارقم بی تفاوت **و ترمذی** در صحیح
خود روایت کرده از جابر که گفت دیدم رسول خدا در حجة الوداع روز عرفه که بر ناقه سوار بود در خطبه
میگفت پس شنیدم که میگفت ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و

وعترتي اهلبيتي و در مشکوة نیز از مسلم و ترمذي روایت شده و در جمع بین الصحاح الستة
از صحیح ابي داؤد و صحیح ترمذي نیز روایت شده باسناد از رسولخدا ص که گفت اني تارک فیکم الثقلین
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اعظم من الاخر و هو کتاب الله
حبل ممدود من السماء و عترتي اهل بیتي لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بعد از آن
فرمود فانظروا کیف تخلفوني في عترتي یعنی باحتیاط باشید و بدانید که بعد از من چگونه سر خواهید
کرد با اهل من و اخطب خوارزم روایت کرده از زید بن ارقم که رسولخدا ص گفت در موضع غدیر خم اني تارک
فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله و عترتي فانهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض الخ فرمود فانظروا کیف تخلفوني فیهما یعنی باحتیاط باشید و بدانید که چگونه خواهید
کرد بعد از من با این دو امر گرانمایه و در مصابیح نیز از زید بن ارقم این روایت مذکور است و زهري روایت
کرده از زید بن ارقم در خطبه غدیر خم که رسولخدا ص گفت قد خلفت فیکم ما ان تمسکتم به لن
تضلوا بعدي کتاب الله و اهل بیتي الا و ان اللطیف الخبیر اخبرني انهما لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض و ابن مغازلي شافعي روایت کرده از ابي سعید خدري که رسولخدا ص گفت اني
اوشک ان ادعی فاجیب و اني قد ترکت فیکم الثقلین کتاب الله حبل ممدود
من السماء الی الارض و عترتي اهلبیتي و ان اللطیف الخبیر اخبرني انهما لن
یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروني ماذا تخلفوني فیهما و دیگر روایت کرده از زید بن
ارقم موافق روایت آخر احمد ابن حنبل از زید ابن ارقم و دیگر روایت کرده از زید بن ارقم موافق حدیث
مسلم و ثعلبي در سوره آل عمران در بیان قول خداي تعالی و اعتصموا بحبل الله روایت کرده از
ابي سعید خدري که گفت شنیدم از رسولخدا ص که میگفت ایها الناس اني قد ترکت فیکم الثقلین
خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل
ممدود ما بین السماء الی الارض و عترتي اهلبیتي الا و انهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض و دیگر روایت کرده درین مقام از امام جعفر صادق ع که گفت نحن حبل
الله الذي قال الله تعالی و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا حاصل آنکه ائمه اثنا

حبل خدا ای که گفته است خداتعالی درین آیه ظاهر معنی آیه این است که متمسک شوید همه بحبل خدا و متفرق
نشوید **وابن حجر** در صواعق محرقه بعد از ذکر چند روایت از احمد حنبل و مسلم گفته که در روایتی صحیح
آمده که رسولخدا صلعم گفت **انی تارک فیکم امرین لن تضلوا ان تبعتموهما و هما کتاب الله و**
**اهل بیتی عترتی** یعنی بدرستیکه من گذارنده ام در میان شما دو چیز که هرگز بضلالت نخواهید افتاد
اگر متابعت کنید آن دو امر را و آن دو امر کتاب خداست و اهل بیت و عترة من و گفته که در روایت
طبرانی زیاده بر مذکور چیزی دیگر هست و آن زیادتی را ذکر کرده و حاصل معنی آن زیادتی این
است که من خواسته ام از شما متابعت کردن آن دو چیز را پس دست دارید از آن دو چیز و بر آن
پیشی نگیرید که هلاک میشوید و تعلیم ندهید اهل بیت مرا بدرستیکه ایشان اعلم اند از شما و دیگر روایت کرده
طبرانی را از ابن عمر که گفت که آخر سخنی که حضرت رسولخدا بآن متکلم شد این بود که گفت **اخلفونی**
**فی اهلبیتی** مراد آنکه بعد از من با اهل بیت من باشید و نیز درین مقام گفته که روایت کرده اند حدیث
تمسک را زیاده از بیست صحابه پیغمبر و من المناسبات **ابن مغازلی** روایت کرده باسناد از
عبد الله بن عباس که رسولخدا صلعم گفت **مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی**
**و من تخلف عنها غرق** یعنی مثل که هر کس که بکشتی نوح سوار شد نجات یافت از غرق شدن
و هلاک و هر کس تخلف کرد از آن کشتی و در آن ننشست غرق شد همچنین کسیکه متوسل شد با اهل بیت من و
پیرو ایشان شد نجات یافت از عذاب برزخ و هلاک آخروی و هر کس دست بدامن اطاعت اهل
بیت من نزد و از متابعت ایشان سر پیچید بعذاب الیم و هلاک اخروی گرفتار خواهد شد و دیگر روایت
کرده باسناد از ابی ذر غفاری مثل روایت سابق بلا تفاوت و دیگر روایت کرده باسناد از سلمة
بن الاکوع مثل روایت ابن عباس و ابی ذر **وابن حجر** در صواعق محرقه از حاکم روایت کرده که
رسولخدا صلعم گفت **ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف**
**عنها هلک** و در روایت دیگر حاکم بجای هلک غرق واقع شده و دیگر از بزاز روایت کرده که عبد الله
بن عباس گفت رسولخدا فرمود **مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من**
**تخلف عنها غرق** و دیگر روایت کرده از حاکم که رسولخدا صلعم گفت **النجوم امان لاهل الارض**

من الغرق واهل بيتي امان لامتي من الاختلاف فاذا خالفتها قبيلة من العرب
اختلفوا فصاروا حزب ابليس حاصلش آنکه ستارگان نگاهدارنده ساکنين زمين اند از غرق
واهل بيت من نگاهدارنده امت منند از اختلاف پس وقتيکه مخالفت اهلبيت من کنند قبيله از عرب
درميان امت من اختلاف بهم خواهد رسيد وخواهند گرديد لشکر شيطان وگفته که حاکم اين حديث را
تصحيح کرده بشرط بخاري ومسلم وديگر از مسلم روايت کرده که رسول خدا فرمود انما مثل اهل بيتي فيکم
کمثل سفينة نوح من رکبها نجي ومن تخلف عنها غرق واحمد حنبل روايت کرده از ابي ذر
که درحالتي که گرفته بود در کعبه را ميگفت شنيدم از رسول خدا که گفت الا ان مثل اهلبيتي فيکم
مثل سفينة نوح مثل سفينة نوح من رکبها نجي ومن تخلف عنها هلك ودر مشکوة نيز
همين حديث از احمد روايت شده وصاحب فصول المهمه روايت کرده از رافع غلام ابوذر که گفت بالاي
عتبه در کعبه رفت ابوذر وگرفت حلقه در کعبه را وگفت ايمردمان هرکس مرا شناسد شناسد وهرکس نشناسد
بداند که منم ابوذر شنيدم از رسول خدا که ميگفت مثل اهلبيتي کمثل سفينة نوح من رکبها
نجي ومن تخلف عنها غرق اجعلوا اهلبيتي منکم مکان الراس من الجسد
ومکان العينين من الراس ولا يهتدي الراس الا بالعينين مراد آنکه هرکس متمسک
باهل بيت من شد نجات يافت وهرکس سر از اطاعت اهل بيت من پيچيد معذب خواهد بود در نار بگردانيد
اهل بيت مرا از خود بمنزله سر از جسد وچشم از سر وهمچنانکه سر بي چشم از راه راست بيرون ميرود وامت من هم
بي ارشاد اهل بيت من گمراه خواهند شد وصاحب کشف روايت کرده باسناد از رسول خدا که فاطمه
مهجة قلبي وابناها ثمرة فؤادي وبعلها نور بصري والائمة من ولدها امناء ربي وحبل
ممدود بينه وبين خليقة من اعتصم بهم نجي ومن تخلف عنهم هوى حاصل آنکه
هرکس بعلي وفاطمه وحسن وحسين وائمه ديگر که از نسل ايشان باشند پناه برد وبايشان متوسل شد نجات
يافت وهرکه پيرو ايشان نشد گمراه وهلاک شد تنوير دوم در ايضاح مقصود واز مضمون متواتر
اين حديث صحيح لايح گردد حقيقت امامت مرتضي علي وبطلان دعوي خلافت ديگران زيراکه رسول خدا
ازبراي امت بيان فرموده که راه حق وسبيل نجات بعد از من متمسک شدن بقرآن واهل بيت من است

واین هر دو همیشه باهم باشند و از هم جدا نشوند و تابع و پیرو این دو هرگز بضلالت نخواهد افتاد و
مرتضی علی با تفاق از جمله اهلبیت رسالت است و در اصل سابق نیز محقق گشت و از سایر اهل بیت
اکمل و افضل و احق است با امت و ابوبکر با تفاق داخل در اهل بیت نیست پس آنحضرت بفرموده خدا و رسول
امام واجب الاطاعت باشد و با وجود او تابع دیگری شدن و بیگانه اهل بیت را بر خود و بر آنحضرت و آل
رسول امیر مفترض الطاعة و مقتدا دانستن زندقه و ضلالت خواهد بود حقا که اگر کسی خود را از تعصبات
و تقلیدات معرا سازد و بدیده انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تمسک از برای هدایت عالمی
کافی است صم بکم عمی فهم لا یعقلون و از خبر دادن حضرت رسول بجدا نشدن قران و اهلبیت
از هم تا قیامت ظاهر شد که می باید در هر عصری از اعصار یکی از اهل بیت باشد که رهنمای بحق و مقتدای
مطلق و عالم بجمیع احکام الهی و عارف بهمه ایات قرانی از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل
و عام و خاص بوده باشد و این منطبق نیست مگر بر مذهب فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه چنانکه ظاهر است بر سلیم
الفطرت و سخن جمعیکه از راه خلاف و نزاع میگویند غرض رسولخدا ص ازین احادیث ترغیب امت است
بر محبت اهل بیت و عشایرش نه امر باطاعت و پیروی ایشان نادر بر ابر سخن است و از فرط رکاکت سزاوار
خوض نیست از برای آنکه هرگاه رسولخدا ص در هر یک ازین احادیث فرموده باشد که تمسک و توسل بایشان
هدایت است و تخلف از ایشان ضلالت و هلاکت است نه ایشان از قران جدا میشوند و نه قران از ایشان
دیگر احتمال غیر از امر بمتابعت متصور نیست و این نوع جوابهای بی مغز کلمات بیهوده موجب این است
که امان از مکالمه برخیزد و هیچ چیز از راه تخاطب مجزوم به و متیقن نشود بواسطه آن که هر کس بدیگری سخنی
گوید اذا امر یا نهی یا غیر اینها او امیر سد که بمقتضای مفهوم این سخن عمل نکند و بگوید من پیداشتم که تو چیزی
دیگر قصد کرده والسلام علی اتبع الهدی و من المشاهیر روایت کرده از رسولخدا ص که گفت النجوم
امان لاهل السماء فاذا ذهب ذهبوا و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب
اهلبیتی ذهب اهل الارض یعنی همچنانکه ستارها باعث امنیت و بقای اهل اسمانند و چون برطرف
شوند اهل اسمان نیز برطرف خواهند شد اهل بیت من نیز امان و نگاهدارنده اهل زمین اند و بقای ایشان
اهل زمین باقی اند و چون بروند از جهان اهل بیت من اهل زمین نیز باقی نخواهند ماند واخطب خوارزم

نیز همین مضمون روایت کرده بی تفاوت و دیگر روایت کرده احمد از رسول خدا که گفت یا علی خلقت انا وانت من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة حاصل معنی آنکه یا علی من و تو آفریده شده ایم از یک نهال پس منم بیخ آن و توئی شاخ بر و مندان و حسن و حسین شاخهای نورس آن هر که پناه برد بشاخی از آن خدا تعالی میگرداند او را داخل در جنت و در مستدرک روایت کرده است از عبد الرحمن بن عوف که گفت فرا گیرید از من پیش از آنکه مشوب شود احادیث باباطیل شنیدم از رسول خدا که میگفت انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلی لقاحها والحسن والحسین ثمرتها وشیعتنا ورقها واصل الشجرة فی جنة عدن وسائر ذلک فی الجنة لقاح آن نخل نر است که بواسطه ثمر دادن بر نخل ماده میپاشند و غرض درین مقام بی نظیر است و معنی باقی الفاظ حدیث ظاهر است و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا روایت کرده که آنحضرت گفت ادعوا سید العرب یعنی بخوانید از برای من بهتر و مطاع عرب پس عائشه گفت آیا نیستی تو سید عرب آنحضرت فرمود انا سید ولد ادم وعلی سید العرب و چون آمد علی فرستاد رسول خدا و طلبید انصار را آنگاه آنحضرت با انصار گفت الا ادلکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا یعنی آیا دلالت نکنم شما را بچیزیکه اگر با و متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله دلالت کن پس آنحضرت گفت هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله عز وجل یعنی این علیست دوست دارید او را بدوستی من و اکرام کنید او را بکرامت من پس بدرستیکه جبرئیل امر کرد مرا از جانب خدا بانچه بشما گفتم و اخطب خوارزم روایت کرده از ابو ایوب انصاری حدیثی مشتمل آنکه گفت شنیدیم از رسول خدا که میگفت یا عمار اذا رایت علیا سلک وادیا وسلک الناس وادیا غیره فاسلک مع علی ودع الناس انه لن یدلیک فی ردی ولم یخرجک من هدی حاصلش آنکه ای عمار در زمانیکه ببینی علی را که براهی میرود و جمیع مردم را بدرستیکه علی ترا در بدی نمی اندازد و هرگز و بیرون نمی برد ترا هرگز از هدایت و راستی و محمد بن حسن شاگرد لبیب ابی داود سجستانی در کتاب شریفه نیز روایت کرده از ابی ایوب انصاری قریب این روایت و مشتملست بر اینکه حضرت رسول صلعم گفت یا عمار ان سلک

كلهم واديا وسلك علي واديا فاسلك وادي علي ودع الناس طرا يا عمار ان
عليا لا يزل عن هدي يا عمار ان طاعة علي من طاعتي وطاعتي من طاعة
الله حاصل معني آنكه طريقه علي را اختيار كن وپيرو او باش و واگذار همه مردم را بدرستيكه علي هرگز از ره
هدايت فرو دنمي آيد وطاعت او طاعت من است وطاعت من طاعت خداست **وابن حجر** در صواعق روايت
كرده از دار قطني واو از ابن عباس كه رسولخدا گفت علي باب حطة من دخل فيه كان مؤمنا
ومن خرج منه كان كافرا باب حطه دراصل آن بابيست كه خدا تعالى بني اسرائيل را امر كرد كه داخل
شوند دران تا از گناه پاك شوند چنانچه قرآن مجيد ازان خبر داده است ودرين حديث كنايه است از
وسيله مغفرت ونجات **وابن مردويه** روايت كرده باسناد از ابي ذر باين مضمون كه گفت بخدمت
رسولخدا رفتيم وگفتيم كيست يا حضرت محبوبترين اصحاب نزد تو كه اگر كار دگرگون شود وحادثه بظهور آيد
متوسل باو باشيم آنحضرت فرمود هذا علي اقدمكم سلما واسلاما يعني اينكه شما ميخواهيد عليست كه
از شما مقدم است در دين اسلام **وثعلبي** در تفسيرش روايت كرده كه چون نازل شد سوره اذا جاء نصر الله والفتح
بعد از برگشتن رسولخدا از غزوه خيبر آنحضرت فرمود يا علي انه قد جاء ما وعدت به جاء الفتح
ودخل الناس في دين الله افواجا وانه ليس احد احق منك بمقامي لقدمك في الاسلام
وقربك مني وصهرك وعندك سيدة نساء العالمين يعني اي علي آمد آنچه بآن موعود
شده بودم آمد فتح وداخل شدند مردم در دين حق فوج فوج وبدرستيكه نيست كسي سزاوارتر از تو بجانشيني
من از براي سبقت تو در اسلام ونزديكي تو بمن ودامادیت ونزد تست بهترين زنان اهل عالم **ودر**
**صحيح** ابي داود وصحيح ترمذي روايت شده از ابي جناده كه رسولخدا گفت علي مني وانا من علي
لا يؤدي عني الا انا او علي حاصل معني آنكه علي از من است ومن از او وبجا نياورد كسي از من بابت
حكمي از احكام الهي را مگر من يا علي **ودر مشكوة** اينحديث نيز روايت شده از صحيح ترمذي ومسند احمد **و**
**ابن اثير** در كتاب فردوس روايت كرده از علي بن ابيطالب كه رسولخدا گفت اللهم ارحم عليا اللهم
ادر الحق معه حيث دار يعني خدايا رحمت خويش را بعلي ارزاني دار ودايرگردان حق را با او چنانكه در
هر طرف كه او باشد حق نيز دران طرف باشد **وديگر** روايت كرده كه رسولخدا گفت من فارق عليا

فارقني و من فارقني فارق الله یعنی هر کس جدا شود از علی و پیرو او نشود از من جدای جسته باشد و هر کس از من جدای جوید از خدا جدای جسته باشد **دیگر** روایت کرده از عایشه که رسولخدا گفت الحق مع علي وعلي مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **و در جمع بین الصحاح** الستة در مناقب علي ابن ابیطالب از صحیح بخاري روایت شده از رسول خدا که گفت رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار **و سمعانی** در کتاب فضایل نیز بهمین عبارت روایت کرده از عایشه بی تفاوت **و اخطب** خوارزم روایت کرده از رسول خدا که گفت علي مع الحق و الحق مع علي یدور معه حیث ما دار **و حافظ** محمد بن موسی شیرازی شیخ معتبر ایشان در تفسیرش که مستخرج است از دوازده تفسیر علمای ایشان تفسیر ابی یوسف یعقوب بن سفیان و تفسیر ابي جریح و تفسیر مقاتل بن سلمان و تفسیر وکیع ابن جراح و تفسیر یوسف بن موسي و تفسیر قتاده و تفسیر ابی عبیده قاسم ابن اسلام و تفسیر علي بن حرب طائي و تفسیر سدي و تفسیر مجاهد و تفسیر مقاتل ابن حیان و تفسیر ابی صالح روایت کرده از ابن عباس که گفت مراد از اهل ذکر در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون محمد است و علي و فاطمه و حسن و حسین و ظاهر معنی آیه این است که بپرسید از اهل ذکر اگر شما نمیدانید **و از سفیان** ثوری مرشد ایشان نیز روایت کرده و او از سدی که استاد مفسرین ایشان است بهمین مضمون که مذکور شد **دیگر** روایت کرده در تفسیر مذکور از انس بن مالک که گفت یاد کردیم نزد رسولخدا مردی را بخوبی که روزه میدارد و صدقه و زکوة میدهد پس رسولخدا گفت من او را نمی شناسیم گفتیم یا رسول الله او عبادت میکند خدا را و بتسبیح و تقدیس او مشغول است و او را بجا نمی آورد باز آنحضرت گفت من او را نمی شناسم آنگاه آن مرد نمودار شد گفتیم یا رسول الله این است آن مرد رسولخدا چون نظرش بر او افتاد ابوبکر را گفت بگیر شمشیر مرا و برو گردنش را بزن بدرستیکه او اول کسی است که داخل میشود در لشکر شیطان ابوبکر شمشیر را گرفته داخل مسجد شد چون او را در رکوع یافت گفت والله که نمیکشم او را زیرا که رسولخدا ما را از کشتن نماز کنندگان نهی کرده است پس برگردید و حال را باز گفت رسول گفت بنشین که تو مرد این کار نیستی پس گفت ای عمر تو برخیز عمر گفت گرفتم تیغ را از ابوبکر و داخل شدم در مسجد در حالتی که آن مرد در سجود بود پس با خود گفتم والله که من او را نخواهم کشت زیرا که او را که

ایمن واشته انکه از من بهتر است پس برگشتم بسوی رسول خدا و گفتم آنچه دیدم پس آنحضرت گفت بنشین که تو مرد این کار نیستی آنگاه گفت برخیز ای علی که تو ئی کشنده او اگر او را بیابی بکش که اگر او را بکشی در امت من هرگز اختلاف بهم نخواهد رسید پس علی گفت گرفتم سیف را و داخل شدم در مسجد پس ندیدم او را آنگاه برگشتم و گفتم یا رسول الله او را نیافتم پس رسول خدا با من گفت یا ابا الحسن ان امة موسی افترقت علی احدی وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار وان امة عیسی افترقت اثنی وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار وان امتی ستفترق علی ثلث وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار فقلت یا رسول الله وما الناجیة فقال المتمسک بما انت علیه واصحابک مضمونش آنکه آنحضرت گفت بدرستیکه امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه از انها اهل نجات است و دیگران اهل دوزخ اند و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یکی از انها ناجی است و باقی در آتش اند و زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند یکفرقه ناجی باشد و باقی در آتش پس گفتم یا رسول الله از امت تو فرقه ناجیه کیانند آنحضرت گفت آنکسانیکه متمسک باشند بانچه تو و اصحابت بران باشند و حافظ مذکور روایت کرده که ابن عباس گفت والله که کشت الله دورا در صفین الا علی ابن ابیطالب **تنبیه** بعد از ملاحظه احادیث مذکوره اهل هدایت را جزم حاصل میشود که خلیفه و وصی بلا واسطه خیر المرسلین علی بن ابیطالب است و از حدیث آخر نیز ظاهر میشود خلوص عقیده ابو بکر و عمر نظر برسولخدا و پیروی ایشان آنحضرت را که با ایشان امر میکند و میگوید بکشید سر حلقه ارباب ضلالت را تا امت من از اختلاف ایمن گردند و ایشان سخن آنحضرت را نشنیده برای فاسد خود دست ازو باز میدارند ومن یضلل الله فماله من هاد **اصل هفتم** در ذکر اخباریکه مشتمل است بر ولایت و خلافت و وصی و وارث و امیر المومنین و امثال اینها بدانکه احادیث مشتمله برین امور که هر یک نصی است جلی بر امامت امیر المومنین در کتب معتبره هر دو فرقه بسیار است و کسی از عهده ذکر همه انها بر نمیتواند آمد لیکن درین مقام از کتب علما و پیشوایان ایشان انچه مذکور میسازد که قدر مشترکش نزد صاحب انصاف متواتر و متیقن گردد وبالله التوفیق **احمد حنبل** روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت گفتم بسلمان که بپرس از رسولخدا که وصی تو کیست پس گفت سلمان یا رسول الله وصی تو کیست آنحضرت بسلمان گفت

من کان وصي موسی یعني که بود وصي موسی سلمان گفت یوشع بن نون پس آنحضرت گفت وصیي
و وارثي یقضي دیني وینجز موعدي علی ابن ابیطالب یعني وصي من و وارث من که قاضي
و فتوی و منده است علی ابن ابیطالب است بدانکه لفظ دین را محققین علما بکسر دال ضبط کرده اند
نه بفتح دال و گفته اند دلیل نیز بران دلالت میکند زیرا که هیچکس را بر ذمه آنحضرت دینی و حقی باقی نمانده
بود در حین رحلت آنحضرت باتفاق پس دین بفتح دال مناسب نباشد دیگر روایت کرده از
امیر المومنین علی که چون نازل شد آیه وانذر عشیرتک الاقربین جمع کرد نبي از اقربای خود چهل نفر
و در بعضي روایات چهل نفر پس خوردند و آشامیدند سه مرتبه بعد از ان گفت رسول مر ایشان را
که من یضمن عني دیني ومواعیدي ویکون معي في الجنة ویکون خلیفتي في اهلي
یعني کیست که متعهد شود و از من فرا گیرد دین مرا و چنانچه هست بامت رساند و وعده های مرا بجا آورده
بوده باشد با من در بهشت و خلیفه من باشد بعد از من چنین روایت کرده که پس علی در جواب گفت
من آنگاه رسول خدا فرمود وانت یعني تو خواهي بود دیگر روایت کرده از ابن عباس که مر تعني
علی در حیات رسول خدا میگفت والله اني لاخوه وولیه وابن عمه ووارثه من احق به
مني یعني بخدا قسم که منم برادر او و منم ولي او و منم پسر عم او و وارث او کیست اولی و سزاوارتر
از من باو دیگر روایت کرده از رسول خدا که گفت اللهم اني اقول کما قال اخي موسی
اجعل لي وزیرا من اهلي علیا اخي اشدد به ازري واشرکه في امري یعني خداوندا من
میگویم همچنانکه گفت برادرم موسی حاصلش آنکه همچنانکه موسی درخواست کرده گفت هرون را وزیر من
گردان و پشت مرا باو قایم کن و او را شریک من ساز مرا در متصرف بودن و هدایت خلق من
نیز میگویم بگردان علی را که از اهل من و برادر من است وزیر من و قوي پشت ساز مرا باو و شریک
گردان او را با من در کار من یعني در هدایت و اولی متصرف بودن دیگر روایت کرده از ابي سعید
خدري که چون آیه وقفوهم انهم مسئولون نازل شد رسول خدا فرمود مسئولون عن
ولایة علي ابن ابیطالب و حاصل معني آیه در نیصورت چنین است که باز دارید خلایق را یعني در محشر
بدرستیکه ایشان پرسیده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب دیگر روایت کرده از ابن عباس

که در حالت شرع میگفت اللهم انی اتقرب الیک بولایة علی ابن ابیطالب یعنی بار خدایا من نزدیکی میجویم بتو بوسیله ولایت علی ابن ابیطالب **دیگر** روایت کرده از زید بن ابی اوفی که گفت رسول خدا در روز مواخاة گفت بعلی انت اخی ووارثی انگاه امیر المومنین علی گفت یا رسول الله چه چیز است انچه از تو میراث میبریم انحضرت فرمود ما ورث الانبیاء قبلك یعنی انچه میراث بردند از انبیای سابق پس علی گفت چه چیز بود میراث انبیاء انحضرت گفت کتاب الله وسنة نبیهم چون معنی وارث انیست که با وجود او میراث بدیگری نمیرسد پس هرگاه وارث کتاب و سنت انحضرت باشد با وجود او بدیگر نخواهد رسید **دیگر** روایت کرده از عبد الله بن عباس که گفت چون نازل شد ایه انما انت منذر ولکل قوم هاد رسول فرمود انا المنذر وعلی الهادی بك یا علی یهتدی المهتدون یعنی منم ترساننده و علی است راه نماینده و بتو ای علی هدایت میابند طالبان هدایت و معنی ظاهر ایه این است که جز این نیست که تو ترساننده خلایق را از عذاب الهی و از برای هر گروه راه نماینده ایست **و ابن مغازلی** در کتاب مناقب روایت کرده از عبد الله ابن بریده که گفت رسول خدا لکل نبی وصی ووارث وان وصیی ووارثی علی ابن ابیطالب **دیگر** روایت کرده در کتاب مناقب از سلمان که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذالك النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی ادم علیه السلام رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا پرستش میکرد ان نور خدا را بتسبیح و تقدیس و منزه میداشت خدا را از نقایص پیش از انکه مخلوق شود آدم بچهارده هزار سال پس چون خلق کرد خدا تعالی آدم را انداخت این نور را در صلب او و همیشه بود ان نور در یک چیز تا انکه جدا شدند در صلب عبد المطلب پس در من متحقق شد نبوت و در علی خلافت **دیگر** روایت کرده باسناد از علی ابن ابیطالب که رسول خدا گفت تختموا بالعقیق فانه اول جبل شهد لله بالوحدانیة ولی بالنبوة ولعلی بالوصیة وله بالامامة ولشیعته بالجنة حاصلش انکه انگشتر از عقیق بدست کنید بدرستیکه عقیق

اول شنگی است که گواهی داده از برای خدا بوحدانیت و از برای من به نبوة و از برای علی بولایت
و از برای فرزند علی بامامت و از برای شیعه او بجنت دیگر روایت کرده از ابی ایوب انصاری
که رسول خدا مر فاطمه را گفت یا فاطمة ان الله اطلع الی الارض اطلاعة فاختار
منها اباک فبعثه نبیا ثم اطلع الیها ثانیة فاختار منها بعلک فاوحی الی فانکحته
واتخذته وصیا مضمونش آنکه ای فاطمه بدرستیکه خدای تعالی نظر کرد بر زمین نظر کردنی و اختیار
کرد از اهل زمین پدر ترا پس فرستاد او را به نبوت بعد از آن نظر کرد بر زمین بار دیگر و اختیار کرد
از اهل زمین شوهر ترا پس وحی بمن فرستاد پس من ترا بزنی باو دادم و او را وصی خود کردم
دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت رسول خدا ان الله عز وجل انزل قطعة
من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزءا فی صلب عبد الله
وجزءا فی صلب ابی طالب فاخرج نبیا واخرج علیا وصیا یعنی بدرستیکه خدای تعالی
فرستاد قطعه از نور و ساکن گردانید آنرا در صلب آدم پس منتقل می ساخت آن نور را از
صلبی بصلبی تا اینکه قسمت کرد آن نور را به دو جزو و گردانید یک جزو را در صلب عبد الله و یک جزو را
در صلب ابو طالب پس بیرون آورد پیغمبری و بیرون آورد علی را وصی دیگر روایت کرده
از ابی ذر غفاری که رسول خدا گفت من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب
الله ورسوله ومن شک فی علی فهو کافر یعنی هرکسیکه منازعت کند با علی در امر خلافت بعد
از من پس او کافر است و بتحقیق که جنگ کرده است با خدا و رسول او و هرکه شک کند در حق علی پس او
کافر است دیگر روایت کرده از ابن عباس که گفت رسول خدا یا علی انک سید المسلمین
وامام المتقین وقائد الغر المحجلین ویعسوب المومنین یعنی ای علی بدرستیکه تو بهتر و مطاع
مسلمانانی و پیشوای متقیان و پرهیزگارانی و پیشرو آنانیکه بنور سعادت و ایمان ممتاز اند
از اقران خود مثل امتیاز اسپان پیشانی و چهار قوایم سفید از اسپان دیگر و سر گروه و امیر مومنانی
دیگر روایت کرده از عدی بن ثابت که گفت رسول الله صلعم بمسجد آمد و گفت ان الله اوحی
الی نبیه موسی ان ابن لی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا انت وهرون وابنا

هرون وان الله اوحی الی ان ابنی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا انا وعلی بن
ابیطالب خلیفتی و فاطمة و ابناء علی یعنی بدرستیکه خدا تعالی وحی کرد به پیغمبر خود موسی
که از برای من مسجدی پاک بنا کن که دران مسجد هیچکس ساکن نشود الا تو و هارون و پسران هارون
و بدرستیکه خدا تعالی وحی کرد بمن که مسجدی پاک بنا کنم که دران مسجد کسی ساکن نشود الا من
و علی بن ابیطالب که خلیفه منست و فاطمه و پسران علی دیگر روایت کرده باسناد از ابن مسعود که
گفت رسول خدا انتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد احدنا قط للصنم حاصل آنکه رسید
نبوت بمن و امامت بعلی هرگز سجده نکرده است هیچیک از ما بت را دیگر روایت کرده از ابن
عباس که گفت من نشسته بودم با طایفه از قریش نزد رسول الله که ناگاه ستاره فرود آمد پس
رسول خدا گفت من انقض هذا النجم فی منزله فهو الوصی من بعدی یعنی هر کس که این ستاره
در منزل او فرود آید پس اوست وصی من بعد از من آنگاه برخاستند جمعی از بنی هاشم و نگاه کردند
و دیدند که در منزل علی افتاد پس گفتند تو در دوستی علی گمراه شده چه این مقدمه را از خود
میگوئی پس فرستاد خدا تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و حاصل معنی آیه بطریقیه اهل تفسیر آنکه قسم بستاره چون طلوع
کند یا غروب نماید که گمراه نشد هم صحبت شما ای قریش و خطا نکرد در آنچه بشما گفت و او سخن
نمیکند از روی خواهش نفس و نیست آنچه میگوید مگر وحی که میرسد از جانب خدا دیگر روایت
کرده از انس که فرود آمد کوکبی در عهد رسول ص پس رسول خدا ص گفت من انقض فی داره
فهو الخلیفة من بعدی چون نگاه کردند دیدند که فرود آمد در منزل علی ع پس فرستاد خدا تعالی
والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
دیگر ثعلبی روایت کرده از سوره شعرا در تفسیر آیه و انذر عشیرتک الاقربین که چون نازل شد
این آیه جمع کرد رسول ص بنی عبد المطلب را و علی ع را گفت تا گوسفندی آورده از گوشت
و طعامی برای ایشان آماده کرد و بایشان خورانید و بعد از آن قدحی شیر طلبید و جرعه از آن
آشامید با آن جماعت گفت اشربوا بسم الله پس همه خوردند تا سیر شدند و روز دیگر نیز چنین کرد

بعد از ان فرمود ای اولاد عبد المطلب من فرستاده شده ام از جانب خدا و ترسانیده ام شما را از
عذاب و بشارت دهنده ام انچه نیامده است باو دیگری آمده ام بسوی شما بشارت دهنده بدنیا
و آخرت و بعد از تکلیف ایشان باسلام و اطاعت فرمود من یواخینی ویوازرنی ویکون ولیی
و وصیی بعدی وخلیفتی فی اهلی ویقضی دینی یعنی کیست که با هم برادر و هم پشت شود و بوده
باشد ولی من و وصی من بعد از من و خلیفه من باشد در اهل من و قاضی و مفتی دین من باشد
پس قوم ساکت شدند آنگاه اعاده کرد این کلام را سه مرتبه و در هر سه مرتبه قوم ساکت شدند و علی
میگفت منم یا رسول الله و آنحضرت میگفت انت پس برخاستند قوم و در ان حالت با بیطالب میگفتند
پسرت را اطاعت کن که او بر تو امیر شد و دیگر روایت کرده از ابوذر غفاری در تفسیر آیه انما ولیکم
الله که رسول خدا ص گفت اللهم ان موسی سالک وقال رب اشرح لی صدری ویسر
لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون
اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک
باخیک ونجعل لکما سلطانا اللهم وانا محمد نبیک وصفیک اللهم فاشرح لی
صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
یعنی بار خدایا بدرستیکه موسی بن عمران پیغمبر تو مسئلت نمود و دعا کرد و گفت خدایا گشاده کردان
سینه مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا بیابند قول مرا و بگردان از برای
من وزیری از اهل من که او هارون است برادر من و شریک کن او را در کار من پس فرستادی
بر او قران ناطق که زود باشد که قوی سازیم بازوی ترا به برادر تو و بگردانیم از برای شما دو کس
سلطنت را و منکه محمدم پیغمبر تو و صفی تو خدایا پس گشاده گردان سینه مرا و آسان گردان بر
من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز
بادو پشت مرا و دیگر روایت کرده از ابن عباس در تفسیر آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد که
گفت گذاشت رسول خدا دست بر سینه خود و گفت انا المنذر و اشاره کرد بکتف علی و گفت
انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی و دیگر روایت کرده باسناد از امیر المؤمنین

گفت المنذر النبي والهادي رجل من بني هاشم و بعد ازین روایت ثعلبی ذکر کرده که آنحضرت از رجل بني هاشم خود ش را خواسته **و امام فخر رازی** امام اهل سنت در تفسیر خودش نیز روایت کرده از ابن عباس مثل روایت اول ثعلبی بی تفاوت **و ابو العباس** مشهور بابن عقده رساله تصنیف کرده درین آیه و بطرق متعدده روایت کرده که این آیه نازل شده در شان علی **و ما الوهم** و در حلیة الاولیا روایت کرده باسناد از ابی هریره که حضرت رسول گفت لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بما ذا بعثتم قالت قالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتك والولاية لعلی بن ابیطالب

حاصل آنکه چون مرا در شب معراج بردند باسمان جمع شدند نزد من انبیا پس حضرت حق سبحانه بمن وحی فرستاد که از انبیا بپرس که بچه چیز مبعوث شدید من از ایشان پرسیدم انبیا گفتند مبعوث شدیم بگواهی دادن بر اینکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر الله و بر اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام و دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا لم یا انس اسکب لی وضوء یعنی بریز در ابریق از برای من آب وضو را انس گفت ریختم آب را در ابریق پس وضو ساخت رسول خدا و دو رکعت نماز گزارد آنگاه گفت یا انس اول من یدخل علیك من هذا الباب امام المتقین وسید المسلمین ویعسوب المومنین وخاتم الوصیین وقاید الغر المحجلین یعنی اول کسیکه وارد میشود بر تو درین خانه اوست امام متقیان و سید و مطاع مسلمانان و سرگروه مومنان و پیشوای آنانکه ممتاز اند بنور سعادت و ایمان از اقران خود و اوست خاتم اوصیا یعنی بیجا نکه بعد از من پیغمبری دیگر نخواهد بود و بعد از وی نیز وصی پیغمبری نخواهد بود گفت انس که من گفتم خدایا بگردان این کس را مردی از انصار و پنهان داشتم خواهش خود را آنگاه آمد علی پس برخاست حضرت رسول و متوجه شد بسوی او و او را در بر گرفت بعد از آن عرق از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت علی یا رسول الله تحقیق که امروز از تو می بینم که با من میکنی چیزی که با من نکرده بودی پس آنحضرت فرمود و ما یمنعنی وانت تودی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی

یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم تلطف با تو در حالی که تو پیرسالی از من آیا مست من احکام دین
مرا و تو می شنوانی با مت سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در ان اختلاف کنند
بعد از من و دیگر روایت کرده باسناد از ابی بروه اسلمی و او از رسول خدا صلعم که گفت ان الله عهد
الی فی علی عهدا فقلت یا رب بینه لی فقال اسمع فقلت سمعت فقال ان علیا رایة
الهدی وامام اولیائی ونور من اطاعنی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین من
احبه احبنی ومن ابغضه ابغضنی و در بعضی نسخ بجای این فقره و من اطاعه اطاعنی
واقع شده یعنی بدرستیکه خدای تعالی با من عهدی فرمود درباره علی بن ابیطالب من گفتم یا رب
از او بیان کن فرمود که بشنو من گفتم استماع نمودم پس فرمود بدرستیکه علی علم هدایت است و امام
دوستان من و نور هر کس که مطیع منست و اوست کلمه که بر متقیان واجب و لازم کرده ام هر که
او را دوست داشت مرا دوست داشت و هر که او را دشمن داشت مرا دشمن داشت و
هر که اطاعت او کرد مرا اطاعت کرده و دیگر روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت رسول خدا
ان الله عهد الی فی علی عهدا انه رایة الهدی ومنار الایمان وامام اولیائی ونور
جمیع من اطاعنی بعد از ان فرمود ان علیا امینی غدا فی القیامة وصاحب رایتی بیده علی
مفاتیح خزاین رحمة ربی یعنی بدرستیکه علی امین منست در روز قیامت و صاحب رایت منست
و در دست علی است کلیدهای رحمت پروردگار من و دیگر روایت کرده باسناد از عبدالله بن عباس
که گفت حضرت رسول خدا چهار رکعت نماز گذارد و بعد از ان دست را بدعا برداشت و گفت
اللهم ان موسی بن عمران سألک وانا محمد نبیک فقال رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی
هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فاستجبت دعاه وانا محمد نبیک
سألک وادعوک واقول رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی علی ابن ابیطالب اخی اشدد
به ازری واجعله خلیفتی یعنی بار خدایا بدرستیکه موسی بن عمران پیغمبر تو از تو مسئلت نمود و دعا

کرد و گفت خدایا گشاده گردان سینهٔ مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان
من تا بیابند قول مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او هارون است برادر من شریک
کن او را در امر من پس مستجاب گردانیدی دعای او را و منکه محمدم پیغمبر تو از تو مسئلت می‌کنم
و از تو میخواهم و میگویم ای پروردگار من گشاده گردان سینهٔ مرا و آسان کن بر من کار مرا و
بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی بن ابیطالب است برادر من و او را خلیفه
من گردان بعد از آن روایت کرده از ابن عباس که گفت در آن دم شنیدم که ندا کننده می‌گفت
یا احمد قد اتیت ما سألت یعنی رسیدی بآنچه خواستی وابن مردویه در کتاب مناقب از عبد الله بن عباس
روایت کرده که در آمد علی در خانهٔ رسول و عایشه نزد آنحضرت بود پس نشست امیر المؤمنین در
میان آنحضرت و عایشه آنگاه عایشه گفت یا علی نبود ترا جای نشستن غیر ران من پس حضرت رسول
دست بر پشت عایشه زد و گفت لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المؤمنین و سید المسلمین
وقائد الغر المحجلین یوم القیمة یقعد علی الصراط فیدخل اولیائه الجنة ویدخل
اعدائه فی النار یعنی مرنجان مرا در رنجانیدن برادر من پس بدرستیکه اوست امیر المؤمنین
و امام المتقین و قائد الغر المحجلین روز قیامت بر صراط خواهد نشست و در خواهد آورد دوستان خود را
به بهشت و دشمنان خود را در آتش و دیگر روایت کرده باسناد از انس بن مالک که او گفت سلمان
از رسول خدا پرسید که یا رسول الله بعد از تو از که اخذ احکام دین کنیم و مسایل حلال و حرام از
نزد که فرا گیریم و بر قول کدام یک از اصحاب اعتماد نمائیم حضرت رسول جواب نداد تا آنکه سلمان
ده مرتبه همین سوال کرد بعد از آن آنحضرت گفت یا سلمان ان خلیفتی و وصیی و وزیری
و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابیطالب یؤدی عنی دینی و ینجز موعدی یعنی ای سلمان
بدرستیکه وصی من و خلیفهٔ من و برادر من و بهتر کسیکه بعد از خود میگذارم علی بن ابیطالب
است که احکام دین را از من میرساند بامت و وعدهٔ مرا بجای می‌آرد و دیگر روایت کرده که برابراهیم
عرض شد ولایت علی پس حضرت ابراهیم گفت اللهم اجعل من ذریتی یعنی بار خدایا بگردان او را
از اولاد من و دیگر در آیه یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم

که معنیش اینست که ای کسانیکه ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و رسول را چون بخواند رسول
او شما را برای چیزیکه زنده میگرداند شما را، روایت کرده باین مضمون که مراد از آن چیز
ولایت علی بن ابیطالب ع است یعنی اجابت کنید چون بخواند شما را رسول خدا ص بولایت علی بن
ابیطالب و دیگر روایت کرده از زید بن صوحان که گفت شنیدم از حذیفة بن الیمان که رسول خدا ص
میگفت علی امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله الا وان
الحق معه و دیگر روایت کرده در آیه وشاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی که مراد از
هدی ولایت علی بن ابیطالب است و ظاهر معنی آیه این است که مخالفت رسول خدا ص کردند بعد از آنکه
روشن شد از برای ایشان طریق هدایت و دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله انصاری
و امام جعفر صادق ع که نازل شد آیه وبشر الذین امنوا وعملوا الصلحت ان لهم قدم صدق
عند ربهم در ولایت و امامت علی بن ابیطالب ع و معنی ظاهر آیه اینست که بشارت ده آنکسانی را
که ایمان آوردند و بجای آوردند افعال خوب را که از برای ایشان قدم صدق است نزد پروردگار
ایشان و دیگر روایت کرده از بریده که گفت امرنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان
نسلم علی علی بیا امیر المومنین حاصل معنی آنکه رسول خدا ص ما را امر کرد که سلام کنیم بر علی باین طریق
که السلام علیک یا امیر المومنین و دیگر روایت کرده از انس بن مالک که گفت رسول الله صلعم فرمود
ان خلیلی ووزیری وخلیفتی وخیر من اترک بعدی یقضی دینی وینجز موعدی
علی بن ابیطالب ع یعنی بدرستیکه دوست من و وزیر من و خلیفه من و بهترین کسیکه میگذارم بعد از خود
کسی که حکم میکند در دین من و بجای آرد وعده مرا علی بن ابیطالب است و دیگر روایت کرده باسناد از
عقبة بن عامر جهنی که او گفت من به رسول خدا ص گفتم که بعضی از مردم میگویند بهترین این امت بعد از تو
ابوبکر است و بعضی میگویند عمر است پس کیست بهترین امت که اگر ترا حادثه در پیش آید با او را متابعت
کنیم و با او اقتدا نمائیم رسول خدا ص فرمود اتبعوا من اختاره الله تعالی بالامامة من بعدی
ومن اشتق له اسما من اسمائه ومن زوجه الله ابنتی من عنده ومن وکل به ملائکته
تقاتلون معه عدوه ومن هو خیر امتی یعنی متابعت کنید آنکسی را که خدا تعالی اختیار کرده

او را با امت بعد از من و آنکسیکه خدا تعالی اشتقاق کرده از برای تو اسمی از اسماء خود و آن
کسی را که خدا تعالی دختر مرا بزن باو داده از نزد خود و آنکسی را که موکل کرده خدا تعالی باو تا
را که قتال کند با دشمنان او و آنکسی که بهترین این امت است عقبة بن عامر گفت من گفتم کیست که باین
صفات موصوفست ای رسول خدا فرمود علی بن ابیطالب **و اخطب خوارزم** روایت کرده از عبد الله
بن مسعود که گفت رسول خدا اتانی ملک فقال یا محمد سل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما
بعثوا قال علی ولایتک و ولایة علی بن ابیطالب یعنی آمد بسوی من ملکی پس گفت یا محمد سوال
کن از آنکسیکه فرستادیم پیش از تو از رسل که بچه مبعوث شده اند آنگاه ملک گفت بر ولایة تو و ولایت
علی بن ابی طالب **دیگر** روایت کرده از عبد الله ابن مسعود که گفت رسول خدا لما خلق الله تعالی ادم
ونفخ فیه من روحه عطس ادم فقال الحمد لله فاوحی الله تعالی حمدنی عبدی وعزتی
وجلالی لولا عبدان ارید ان اخلقهما فی دار الدنیا ما خلقتک قال الهی فیکونان
منی قال نعم یا ادم ارفع راسک وانظر فرفع راسه فاذا مکتوب علی العرش لا اله الا
الله محمد نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی وطاب ومن انکر حقه لعن
وخاب حاصل معنی آنکه چون خلق کرد خدا تعالی آدم را و دمید در روح او را عطسه زد آدم و گفت
الحمد لله پس وحی فرستاد خدا تعالی بحضرت آدم که حمد کرد مرا بنده من بعزت جلال خود قسم که اگر
نبودند آن دو بنده که من میخواهم ایجاد شان کنم در دار دنیا خلق نمیکردم ترا پس گفت آدم خداوندا
امیدوارم که این دو بنده تو از نسل من باشند خطاب آمد که آری ای آدم سر بالا کن و ببین آدم سر
بالا کرد و دید که نوشته شده بود بر عرش لا اله الا الله محمد نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة تا آخر
یعنی علی بر پا دارنده حجة خداست هر که بشناسد حق علی را پس پاکست وطیب و هر که انکار کند حق علی را
ملعون است و زیانکار **دیگر** روایت کرده از امام حسین علیه السلم و او از پدرش که گفت رسول خدا فرمود
نزل جبرئیل صبیحة یوم فرحا مستبشرا فقلت حبیبی جبرئیل ما لی اراک فرحا مستبشرا
فقال یا محمد وکیف لا اکون فرحا وقد قرت عینی بما اکرم الله اخاک و وصیک
وامام امتک علی بن ابیطالب فقلت وبم اکرم اخی وامام امتی قال باهی الله سبحانه تعالی

بعبادتہ البارحة ملئکتہ و حملة عرشہ و قال ملٰئکتی انظروا الی حجتی فی ارضی
بعد نبی محمد کیف قد عفر خدہ فی التراب تواضعا لعظمتی اشہدکم انہ امام
خلقی و مولی بریتی یعنی نازل شد جبرئیل در صباح روزی فرحناک خوش حال پس گفتم ای محبوب
من جبرئیل چیست ترا کہ بسیار خوشحال می بینم گفت یا محمد چون خوشحال نباشم و حالانکہ روشن شد
چشمم من با نچہ عطا کرد خدای تعالی بہ برادر تو و وصی تو و پیشوای امت تو علی بن ابیطالب پس گفتم
بچہ چیز اکرام کرد برادر مرا و امام امت مرا گفت مباہات کرد خدای تعالی بعبادت شب گذشتہ او
ملائکہ را و حاملان عرش را و گفت ای فرشتہای من نظر کنید بحجت من در زمین بعد از پیغمبر من محمد
کہ چگونہ برخاک مالیدہ است روی خود را بواسطہ تواضع از برای بزرگی و عظمت من شاہد میسازم
شما را کہ او ست امام و صاحب اختیار مخلوقات من **دیگر** روایت کردہ از رسول خدا صلعم کہ گفت یا
علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین **دیگر** روایت کردہ ہشام
از علی بن ابیطالبؑ کہ گفت رسول خدا فرمود لما اسری بی الی السماء ثم من السماء الی سدرة
المنتھی وقفت بین یدی ربی عزوجل فقال لی یا محمد قلت لبیک وسعدیک یا
ربی قال قد بلوت خلقی فایھم رایت اطوع لک قال قلت یا ربی علیا قال صدقت یا
محمد فہل اتخذت لنفسک خلیفة یودی عنک و یعلم عبادی من کتابی
ما لا یعلمون قال قلت اختر لی فان خیرتک خیرتی قال قد اخترت لک علیا فاتخذہ
لنفسک خلیفة و وصیا و نحلتہ علمی و حلمی امیر المومنین حقا لم ینلہا احد
قبلہ ولیست لاحد بعدہ یا محمد علی رایة الہدی و امام من اطاعنی و نور اولیائی
وھی الکلمة التی الزمتہا المتقین من احبہ فقد احبنی و من ابغضہ فقد
ابغضنی حاصل معنی آنکہ چون شب معراج مرا باسمان بردند و بعد از آسمان بسدرة المنتہی
رسیدم نزد رب خود خطاب آمد کہ یا محمد گفتم لبیک وسعدیک ای پروردگار من گفت بتحقیق کہ
آزمودی مخلوقات مرا پس کدام یک را از مخلوقات من فرمان بردار تر یافتی نسبت بخود گفتم ای
پروردگار من علی را گفت راست گفتی آیا گرفتہ تو از برای خود خلیفہ کہ برساند از تو احکام دین تو با مت

و تعلیم داده شده کان مرا از کتاب انچه بید انند گفتم تو اختیار کن از برای من پس هر کسیکه برگزیده
تو برگزیده من است آنگاه خطاب آمد که بتحقیق من برگزیدم از برای تو علی را پس بگیر او را از برای
خود بخلیفه و وصی و عطا کردم با او علم و حلم خود را و اوست امیر المومنین که بتحقیق نرسیده است
باین مرتبه از خلافت احدی پیش از او و نخواهد بود کسی را بعد از او ای محمد علی علم هدایت است و مقتدای
آن کسانیست که اطاعت من کنند و روشنی بخش دوستان من است و آن کلمه که لازم ساختم من او را
بر متقیان هر که دوست دارد او را بتحقیق دوست داشته مرا و هر که دشمن داشته است او را بتحقیق
که دشمن داشته مرا و در آخر همین حدیث روایت کرده که خدا تعالی خطاب کرد برسول خود و فرمود
لولا علی لم یعرف حزبی ولا اولیائی ولا اولیاء رسلی یعنی اگر علی نمی بود شناخته نمیشدند لشکر من و نه
دوستان من و نه دوستان پیغمبران من **دیگر** روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم روزی میرفتیم در راههای مدینه پس گذشتیم به نخلی از نخلهای مدینه پس آواز
کرد نخلی به نخلی دیگر که اینست نبی مصطفی و علی مرتضی بعد از آن گذشتیم از آنجا پس آواز کرد نخلی ثالث
ثالث که این است موسی و برادرش هارون بعد از آن گذشتیم از آن پس آواز داد رابع بخامس که این
محمد سید المرسلین و این است علی سید الوصیین پس تبسم نمود حضرت پیغمبر و گفت یا علی انما سمی نخل المدینة
صیحانیا لانه صاح بفضلی و فضلک یعنی ای علی نام نهاده شده نخل مدینه بصیحانی از برای آنکه نخل
با آواز بلند گواهی داده است بفضل من و تو **دیگر** روایت کرده ابن عباس که گفت رسول خدا صلعم بود
در خانه خود که امیر المومنین علی بصباح الخیر آنحضرت آمد و آنحضرت دوست میداشت که کسی سبقت
نکند بر علی در آمدن پیش آنحضرت و داخل شد در خانه پس دید که آنحضرت بصحن خانه است و سر مبارک
در کنار ابن الکلبی است پس گفت السلام علیک چگونه صباح کرد رسول خدا صلعم پس دحیه گفت بخیر ای
برادر رسول الله پس علی گفت جزای خیر دهاد ترا خدا تعالی از جانب اهل بیت پس دحیه بعلی گفت
بدرستیکه من دوست میدارم ترا ای علی و بدرستیکه ترا است پیش من مدحها میشمارم آن مدحها را به
تهنیت تو امیر مومنانی و پیشوای آنانی که ممتاز اند بنور ایمان و سعادت از اقران خود و تو سید و مطاع
اولاد آدمی روز قیامت سوای نبیین و مرسلین لوای حمد بدست تو خواهد بود روز قیامت روانه میشوید

بنفسه حاضر بود و شیعه تو با پیغمبر خدا و لشکر پیغمبر در حالتی که شادمان باشید پس به تحقیق رستگارانند
آنکسانی که دوستی تو دارند و زیانکار اند آنکسانی که ترا واگذاشته اند پس باید که بدوستی محمد دوست
دارند ترا و دشمنان ترا شفاعت محمد هرگز نخواهد رسید نزدیک من بیا ای صفوة الله پس گرفت
دحیه سر مبارک رسولخدا را و گرفت در کنار خود و گفت هی ما هی الهمهمة یعنی چه خبر بود و این سخنان
است پس علی گفت آنچه گذشته بود پس گفت آنحضرت یا علی لم یکن دحیة ولکن کان جبرئیل
سماك باسم سماك الله به فهو الذي القى محبتك في صدور الكافرين یعنی ای علی آن دحیه نبود ولکن
بود جبرئیل که خواند ترا بنامیکه خوانده است ترا خدا بآن نام پس خدا آن خدائیست که انداخته است محبت
ترا در سینه های مومنان و انداخته است ترس ترا در سینه های کافران دیگر روایت کرده از
ام سلمه رض که گفت در روزیکه نوبت من بود که با حضرت رسول باشم دیدم آنحضرت را که انداخته بود
انگشتان خود را در انگشتان علی در حالتیکه تکیه داده بود دست خود را بر دوش علی پس گفت
آنحضرت ای ام سلمه بیرون رو از خانه و خالی ساز از برای ما پس بیرون رفتم و ایشان بر دو با هم
راز میگفتند و من می شنیدم کلام را اما نمی فهمیدم که چه میگفتند تا اینکه با خود گفتم که روز به نصف رسید
پیش آمدم و گفتم السلام علیکم در آیم آنحضرت گفت برگرد و بجای خود رو و بعد از آن با هم براز گفتن مشغول
شدند تا قائم شد ظهر پس با خود گفتم روزم رفت و علی باز داشت آنحضرت را از من آنگاه پیش رفتم
و گفتم السلام علیکم در آیم رسولخدا گفت در میا پس رفتم بمکان خود تا اینکه گفتم با خود که وقت زوال شد
اکنون بیرون رو بمصلی پس پیش آمدم و ایستادم و گفتم السلام علیکم در آیم پس نبی گفت در آمن
داخل شدم و علی گذاشته بود دست خود را بر زانوهای رسولخدا و هر دو سر در گوش هم برده
بودند و با هم راز میگفتند چون داخل شدم و بیرون رفت علی نبی با من ملاطفت و مهربانی کرد و بعد
از آن گفت یا ام سلمه رض لا تلوميني فان جبرئيل اتاني من الله تعالى بامر ان اوصي به عليا
من بعدي وكنت بين جبرئيل وعلي جبرئيل عن يميني وعلي عن شمالي فامرني جبرئيل
ان امر عليا بما كائن بعدي الى يوم القيامة فاعذريني ولا تلوميني ان الله عز وجل اختار
لكل نبي وصيا فانا نبي هذه الامة وعلي وصيي في عترتي واهل بيتي وامتي من بعدي

یعنی ام سلمه ملامت مکن مرا زیرا که جبرئیل آمده بود از جانب خدا تعالی برای امری که من وصیت کنم بان
امر علی را و بودم من میانه جبرئیل و علی جبرئیل در طرف راست من بود و علی در طرف چپ و امر
کرد مرا جبرئیل که خبر دهم علی را آنچه خواهد شد بعد از من تا روز قیامت پس معذور دار مرا و ملامت
مکن بدرستیکه خدای عز و جل اختیار کرده است از هر امتی پیغمبر برای او برگزیده است از برای هر پیغمبری
جانشینی و من نبی این امتم و علی وصی من و جانشین من در عترت من و اهل بیت و امت من دیگر روایت
کرده از امام زین العابدین و او از پدرش امام حسین که رسول خدا علی را گفت یا ابا الحسن کلم الشمس
فانها تکلمك یعنی سخن گو با شمس پس بدرستیکه او نیز سخن با تو خواهد کرد آنگاه گفت علی شمس را
السلام علیك ایها العبد المطیع لله تعالی پس گفت شمس و علیك السلام یا امیر المؤمنین
وامام المتقین وقاید الغر المحجلین یا علی انت وشیعتك فی الجنة دیگر روایت کرده از جابر
که گفت رسول خدا ان الله تعالی لما خلق السموات والارض دعاهن فاجبنه فعرض علیهن
نبوتی وولایة علی ابن ابیطالب فقبلنا هما ثم خلق الخلق و فوض الینا امر الدین
فالسعید من سعد بنا والشقی من شقی بنا یعنی بدرستیکه چون خدا تعالی خلق کرد آسمانها و زمینها
را خواند ایشان را و اجابت کردند او را دعوت حق را پس ظاهر کرد بر ایشان نبوت مرا و ولایت علی بن ابیطالب
را پس قبول کردند ایشان بعد از آن موجود ساخت خلایق را و تفویض کرد بما امر دین را پس سعید آنکس
است که سعادتمند شود باطاعت ما و بدبخت آنکسی است که بدبخت شود بسبب سرپیچیدن از فرمان ما
دیگر روایت کرده از امام حسن و او از پدرش که گفت رسول خدا اتانی جبرئیل وقد
نشر جناحیه واذا فیها مکتوب لا اله الا الله محمد الرسول الله وعلی الآخر مکتوب
لا اله الا الله علی الوصی یعنی آمد بسوی من جبرئیل در حالتیکه واکرده بود هر دو بال خود را که
دیدم که در و نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بر دیگری نوشته بود لا اله
الا الله علی الوصی دیگر روایت کرده از امام حسن که گفت شنیدم از خود رسول خدا که میفرمود
من احب ان یحیی حیوتی ویموت میتتی ویدخل الجنة التی وعدنی ربی فلیتول علی ابن ابیطالب
وذریته الطاهرین ائمة الهدی ومصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب

الضلالة یعنی هرکه خواسته باشد که حیات یابد مثل حیات من و بمیرد مثل مردن من و داخل شود
بجنان بهشتی راکه وعده کرده است پروردگار من پس باید که اقتدا کند بعلی ابن ابیطالب و اولاد
او که طاهرانند و پیشوایان هدایت اند و چراغهای تاریکی و کفر و ضلالت اند بعد از و پس بدرستیکه ایشان
هرگز بیرون نمیبرند شمارا از در هدایت بدر ضلالت **دیگر** روایت کرده از ابن بریده و او از پدرش
که رسول خدا صلعم گفت لکل نبی وصی و وارث وان علیا وصیی و وارثی **دیگر** روایت کرده از سلمان
فارسی که رسول خدا صلعم امر کرد بعلی بن ابیطالب که یا علی تختم بالیمین تکن من المقربین یعنی در دست
راست خاتم بکن که از مقربین خواهی شد گفت علی یا رسول الله کیست مقربان آنحضرت گفت جبرئیل
و میکائیل علی گفت یا رسول الله بچه تختم کنم گفت بالعقیق الاحمر فانه جبل اقر لله بالوحدانیة
ولی بالنبوة ولک بالوصیة ولولدک بالامامة ولمحبیک بالجنة ولشیعة ولدک بالفردوس
یعنی بعقیق سرخ بواسطه آنکه کوه عقیق کوهی است که اقرار کرد از برای خدا بوحدانیت و از برای من
بنبوت و از برای تو بوصیت و از برای فرزندان تو بامامت و از برای دوستان تو بجنت و از برای
شیعه فرزندان تو بفردوس **دیگر** روایت کرده از معجم طبرانی باسناد از عبدالله ابن حکیم الجهنی
که گفت رسول خدا صلعم بدرستیکه خدای عزوجل وحی فرستاد بمن در حق علی سه چیز را در شب معراج
انه سید المومنین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین **دیگر** روایت کرده در حدیث
تزویج فاطمه باسناد از علی بن ابیطالب و او از رسول خدا صلعم که گفت مرا جبرئیل یا محمد ان الله
عزوجل اطلع علی الارض اطلاعة فاختارک من خلقه وابتعثک برسالته
ثم اطلع الی الارض اطلاعة ثانیة فاختار لک منها اخا و وزیرا وصاحبا وختنا
حاصلش آنکه بدرستیکه خدای عزوجل نظر کرد بر زمین نظر کردنی و برگزید ترا از جمله مخلوقات و مبعوث
گردانید ترا از برای رسالت بعد از آن بار دوم نظر کرد بر زمین نظر کردنی پس اختیار کرد از برای
تو از اهل زمین برادری و وزیری و صاحبی و دامادی **دیگر** روایت کرده از انس که گفت رسول خدا صلعم یا
انس اسکب لی وضوءا پس ریخت آنحضرت و دو رکعت نماز گذارد آنگاه گفت یا انس اول
من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین وسید المسلمین وامیر المومنین

وخاتم الوصيين وقايد الغر المحجلين یعنی اول کسیکه وارد میشود بر تو دربیجا اوست امام متقیان
وسید و مطاع مسلمانان وسرکرده مومنان و پیشوای آنانکه ممتاز باشند بنور سعادت وایمان
از اقران خود واوست خاتم اوصیا بلا واسطه یعنی بنحویکه بعد از من پیغمبری دیگر نخواهد بود و بعد
از وی نیز وصی پیغمبری دیگر نخواهد بود انس گفت من گفتم خدایا بگردان اینکس را مردی از انصار و پنهان
داشتم خواهش خودرا انگاه آمد علیؑ پس برخاست حضرت رسولؐ و متوجه شد بسوی او و او را
در برگرفت بعد از ان عرق از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت
یا رسول اللهؐ بتحقیق انچه امروز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی انحضرت فرمود
وما يمنعني وانت تؤدي عني ديني وتسمعهم صوتي وتبين لهم ما اختلفوا فيه من بعدي
یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم لطف با تو و حال انکه تو میرسانی از من بامت احکام دین مرا و تو می شنوانی
بامت من سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای امت من انچه دران اختلاف خواهند کرد و بعد از
من **ودیگر** روایت کرده از انس بن مالک که رسولخدا گفت ان الله رب العلمين عهد الي
عهدا في علي بن ابيطالبؑ فقال انه راية الهدى ومنار الايمان وامام اوليائي ونور
جميع من اطاعني علي بن ابيطالبؑ اميني غدا في القيامة وصاحب رايتي في
القيمة وبيده علي مفاتيح خزاين رحمة ربي **ودیگر** روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت
رسولخدا فرمود اتاني ملك فقال يا محمدؐ سئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا على ما
بعثوا قال على ولايتك وولاية علي بن ابيطالبؑ **وابن** ابی الحدید در شرح نهج البلاغة
روایت کرده از امام جعفر صادقؑ که رسولخدا گفت مر علیؑ را لولا اني خاتم الانبياء لكنت
شريكا في النبوة فانك وصي نبي ووارثه بل انت سيد الاوصياء وامام الاتقياء
و حاصلش انکه اگر این نبود که من خاتم انبیا بودم هر آینه تو شریک من بودی در نبوت و اگر چه نبی
نیستی اما وصی نبی و وارث اوئی بلکه بهتر اوصیا و مقتدای اتقیائی **وابن حجر** روایت کرده از بیهقی که
پیدا شد علی بن ابیطالب از دور پس گفت رسولخدا هذا سيد العرب پس عائشه گفت ایا تو
نیستی سید عرب انحضرت گفت انا سيد العلمين وهو سيد العرب **ودیگر** روایت کرده از

حاکم و او از جابر که رسولخدا گفت علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره و مخذول
من خذله **و در کتاب** وسیلة المتعبدین روایت شده از ابوذر غفاری که رسولخدا گفت علی اخی
و وزیری ان الله لا یقبل الفریضة الا بحب علی بن ابیطالب **و ابن شیرویه** در کتاب
فردوس الاخبار روایت کرده از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
انا و علی حجة الله علی عباده یعنی من و علی حجت خدائیم بر عباد او **و دیگر** روایت کرده از حذیفة بن
الیمان که حضرت رسول گفت لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المومنین ما انکروا فضله سمی
بذالک و آدم بین الروح و الجسد یعنی اگر می دانستند مردم که چه وقت علی نامیده شد بامیر
المومنین منکر نمی شدند فضل او را که مسمی شد باین اسم در وقتی که بود آدم مابین روح و جسد بعد از ان
فرمود و حین اخذ الله تعالی من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم قال
الله تعالی الست بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امامکم و قالت
الملئکة بلی یعنی در حینیکه فرا گرفت خدا تعالی از بنی آدم از صلب ایشان ذریه ایشانرا و گواه ساخت ایشانرا
بر نفسهای ایشان گفت آیا نیستم من پروردگار شما گفتند آری و ملائکه نیز گفتند آری پس گفت خدا تعالی
من پروردگار شما ام و محمد است نبی شما و علیست امیر شما **و دیگر** روایت کرده در آیه وقفوهم انهم
مسئولون از ابو سعید خدری که رسولخدا گفت که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی
**و واحدی** نیز گفته که روایت شده است در قول خدا تعالی وقفوهم انهم مسئولون
که مراد این است که ایشان مسئولند از ولایت علی و اهلبیت **و ابن حجر** در صواعق محرقه نیز
روایت کرده از دیلمی و احدی آنچه مذکور شد **و حافظ** ابو نعیم در کتابیکه استخراج کرده از کتاب
استیعاب **و ابن عبد البر** شیخ اهل سنت روایت کرده در قول خدا تعالی واسئل من ارسلنا
قبلک من رسلنا که در شبی که رسولخدا را معراج رو داد جمع کرد خدا تعالی او را و انبیا را در
یکجا آنگاه خطاب آمد که سلهم یا محمد علی ما بعثتم یعنی بپرس ای محمد که برای چه مبعوث شدید گفتند
بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و ولایة علی بن ابی طالب
**و نسفی** حنفی در تفسیر مدارک در تفسیر آیه بخوبی روایت کرده از امیر المومنین که گفت سوالی کردم از

رسول خدا ام که بالحق یعنی چه چیز است حق آنحضرت گفت الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت
الیک یعنی حق اسلام است و قرآن و ولایت وقتیکه بتو برسد **و** محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب کفایة
الطالب از ابو لیلی غفاری و ابو سعید خدری و سلمان فارسی روایت کرده که گفت رسول خدا انه ستکون
بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابیطالب والقرآن فانه اول من یرانی و اول
من یصافحنی یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر وهو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق
والباطل وهو یعسوب المومنین و امام المتقین یعنی زود باشد که بعد از من فتنه حادث شود پس
در وقتیکه آن فتنه پیدا آید اقتدا کنید بعلی ابن ابیطالب و بقرآن و ملازمت او باشید بدرستیکه او اول
کسی است که مرا خواهد دید و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد در قیامت و اوست صدیق
اکبر و فاروق این است فرق میکند میان حق و باطل و اوست سردار مومنان و پیشوای متقیان
**و صاحب کتاب** بشارة المصطفی روایت کرده که حضرت رسول خدا علی را در اوان طفولیت در
حجر خود میگرفت و میگفت هذا اخی و ولیی و ناصری و صفیی و ذخری و کهفی و صهری و وصیی
و زوج کریمتی و امینی علی وصیتی و خلیفتی و گفته مهد او را در وقت خواب می جنبانید
و همیشه او را بر دوش میگرفت و کوهها و دریای مکه را طواف میکرد **و حافظ** محمد ابن موسی
شیرازی که از معتبرین ایشان است در تفسیری که مستخرج است از دوازده تفسیر اهل سنت
روایت کرده در آیه عم یتسائلون از سدی و او از رسول خدا که گفت ان ولایة علی یتسائلون
عنها فی قبورهم یعنی بدرستیکه هر قوم سوال کرده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب در قبر
از آن گفته که پس باقی نماند مرده در مشرق و مغرب و بحر و بر مگر آنکه منکر و نکیر سوال میکنند که کیست
رب تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو **و صاحب** کتاب وسیلة المتعبدین عمر بن خضر روایت کرده
از ابو ذر غفاری که رسول خدا فرمود علی اخی و صهری و خلیفتی و عصمتی ان الله لا
یقبل فریضة الا بحب علی بن ابیطالب یعنی علی برادر من و داماد من و خلیفه من و یاور
من بدرستیکه خدا قبول نمیکند فریضه را الا بدوستی علی بن ابیطالب **و ابن ابی الحدید** که از جمله
مشاهیر علمای معتبر ایشان است در جلد اول شرح نهج البلاغه گفته که نزد ما شکی نیست در آنکه علی وصی

رسول است و نسبت داده است بعناد کسی را که خلاف این اعتقاد دارد و از جمعی کثیر از صحابه
و حضار حرب جمل و صفین ذکر کرده اشعار متضمن وصی بودن آنحضرت را از آنجمله خزیمة بن ثابت
ذو الشهادتین و ابن بدیل بن ورقا خزاعی و عمرو ابن احیحه و زحر بن قیس و جریر بن عبد الله
بجلی و عبد الله ابن ابی سفیان بن الحرث بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن جعیل و سعد بن قیس
همدانی و زیاد بن لبید انصاری و حجر بن عدی کندی و نعمان بن عجلان انصاری و عبد الله بن
ذویب اسلمی و مغیرة بن الحرث بن عبد المطلب و ابو الهیثم ابن التیهان و عبد الله بن عباس
بعد از آن گفته که اشعار متضمن این لفظ بسیار است ولیکن ما بعضی از اینها را که گفته شده
درین دو حرب یعنی جمل و صفین ذکر کردم و اما غیر این اشعار پس بسیار است که از شمار بیرون است
و اگر خوف ملالت نبود هر آینه ذکر میکردیم از اینها قدری که پر میکرد اوراق بسیاری را تا اینجا
بود مضمون کلام ابن ابی الحدید و از اشعاریکه روایت کرده از عبد الله ابن ابی سفیان یک
مصرعش این است (شعر) وصی النبی المصطفی و ابن عمه و از عبد الرحمن بن جعیل این بیت (شعر) علیا
وصی المصطفی و ابن عمه و از ابو الهیثم این بیت (شعر) ان الوصی امامنا و ولینا و اخطب
خوارزم در مناقب از عبد الله ابن ابی رافع روایت کرده که در مدح آنحضرت گفته (شعر) علی وصی
حبیب الحبیب وصی النبی من العالمینا (نظم) پوشیده نیست که عاقل منصف را ازین احادیث جزم و یقین
بهم میرسد که علی ابن ابیطالب بعد رسول خدا امام و مقتدای خلایق است بلا واسطه و ظاهر میشود
کذب متعصبین و متکلمین ایشان که در مقام بسبب عناد اهل بیت و اضلال عوام و تن در ندادن بالزام
میگویند این قسم احادیث از مفتریات شیعه است و جمع دیگر ایشان حیا مانع شده از آنکه چشم بپوشند
ازین همه اخبار که بعد را پیشوایان ایشان در کتب خود روایت کرده اند چنین گفته اند که او وصی
رسول خدا بود اما امام بلا واسطه نبود زیرا که مراد از وصی وصی در علم است و بر هر ذی شعور ظاهر
است رکاکت این نوع کلمات بحیثیتی که قابل جواب نیست اگر وصی بلا واسطه غیر ازین معنی ندارد که متصدی
امور او باشد بعد از وی پس هرگاه پیغمبر خدا آنحضرت را وصی کرده باشد باید که بعد از رسول خدا احکام
دین و هدایت است و حفظ شریعت همه با او تعلق داشته باشد نه بدیگری با آنکه احادیث مذکوره متضمن تصریحات

و امثال اینها نیز ثبت و بمنزلهٔ دال است بر آنکه امیر مومنان و امام متقیان بعد از رسول خدا صلعم بلا واسطه
آنحضرت است و بر تقدیریکه مراد وصی علم باشد نیز مدعی ثابت است نزد اهل انصاف بواسطه آنکه هرگاه
وصی در علم حضرت رسول خدا او باشد پس او عالم به احکام دین و عارف بقوانین شریعت و حفظ ملت رسول
باشد نه غیر او پس با وجود او دیگری مستحق خلافت نباشد تازه تر آنکه ابن ابی الحدید بعد از اعتراف
بر وصی بودن گفته که وصی بودن فوق مرتبهٔ خلیفه بودن است و معهذا قایل است بآنکه آنحضرت
بعد از سه جاهل که مدتهای مدید سجده بت کرده اند امام و خلیفه است نعوذ بالله من الضلال

**اصل هشتم** در ذکر احادیثی که بتصریح شده در آنها بامامت ائمه اثنا عشر و بودن آن ائمه
سبب بقای عالم و این اصل متضمن بر دو تبصره است **تبصرهٔ اول** در ذکر روایت در صحیح بخاری
در ثلث آخر روایت شده باسناد از جابر بن سمره که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت یکون
بعدی اثنا عشر امیرا یعنی می باشد بعد از من دوازده امیر و صاحب اختیار آنگاه آنحضرت گفت
که من از آن نشنیدم پس گفت پدرم که فرمود کلهم من قریش و دیگر روایت کرده از ابن عیینه که
گفت رسول خدا صلعم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا یعنی همیشه امر مردم گذران
خواهد بود مادام که امیر و مقتدای ایشان باشند دوازده مرد آنگاه متکلم شد بکلمه که مخفی ماند بر من پس
سوال کردم از پدر خود که چه گفت رسول خدا صلعم پدرم گفت کلهم من قریش و در صحیح مسلم نیز
روایت شده از جابر بن سمره که گفت با پدرم بخدمت رسول خدا رفتم پس شنیدم از آنحضرت که میگفت
ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة یعنی بدرستیکه این کار منقضی نمیشود
تا آنکه بگذرد در ایشان دوازده خلیفه جابر مذکور روایت کرده که بعد از آن متکلم شد آنحضرت بکلمه
که نفهمیدم پس سوال کردم از پدرم که رسول خدا چه گفت پدرم گفت فرمود کلهم من قریش و دیگر
روایت کرده مثل حدیث جابر از طریق ابن عیینه بی تفاوت و دیگر روایت کرده از طریق سماک بن حرب
که گفت رسول خدا لا یزال امر الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة و حاصلش آنکه همیشه امر
اسلام عزیز و قوی خواهد بود تا بگذرد دوازده خلیفه آنگاه آنحضرت گفت سخنی که نفهمیدم او را و
پس پرسیدم از کسیکه شنیده بود آن کلمه گفت که رسول الله فرمود کلهم من قریش و دیگر

روایت کرده از سعد ابن ابی وقاص که گفت رسول خدا صلعم لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة
وعلیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه بر پا خواهند ماند تا قیام ساعت یعنی روز حشر و بر
ایشان امیر خواهند بود دوازده خلیفه که همه از قریش باشند **و** دیگر روایت کرده از جابر ابن سمره
مثل همین روایت **و** در **جمع** بین الصحاح الستة روایت شده که رسول خدا صلعم گفت لا یزال الاسلام
عزیزا الی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش **و** در **صحیح** ابی داؤد نیز روایت شده انه
رسول خدا صلعم گفت لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة ویکون علیهم اثنا عشر
خلیفة کلهم من قریش **و** در **جمع** بین الصحیحین نیز بهمین مضمون روایت شده از طرق متعدده
و موید این احادیث صحیح است روایت احمد حنبل و اخطب خوارزم که رسول خدا صلعم فرمود النجوم امان
لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا واهلبیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهلبیتی
ذهب اهل الارض **و نیز** در **صحیح** مسلم و صحیح بخاری روایت شده باسناد از عبد الله بن عمر که
رسول خدا صلعم گفت لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان یعنی همیشه این امر در
قریش خواهد بود مادام که مانده باشد از مردم دو کس **و** در **جمع** بین الصحیحین حمیدی نیز بهمین مضمون
روایت شده در حدیث صد و شصت و نه از مسند عبد الله بن عمر **و** سدی که از مشاهیر علمای
چهار مذهب است و مقدم مفسرین است روایت کرده باین مضمون که چون ساره زوجه ابراهیم
اظهار کراهت نمود از بودن هاجر مادر اسمعیل خدا تعالی وحی فرستاد با براهیم علیه السلام
که اسمعیل را با مادرش ببر و فرود آر ایشان را بخانه من که در تهامه واقعست یعنی مکه معظمه
بدرستیکه من منتشر خواهم ساخت ذریت اسماعیل را و ایشان را تفضیل خواهم ساخت از ذریه او قومی
بزرگ غالب بر همه دینها و ملتها و دوازده بزرگ و عظیم خواهم گردانید از ذریه او را بعدد ستارهای
آسمان و در توریت نیز قریب باین روایت مذکور است مجملش آنکه گواهی ابراهیم باسماعیل که
زود باشد که مبعوث گردانم و بخلایق بفرستم از ذریه تو بادشاه دوازده رئیس و پیشوای
بزرگ **اخطب خوارزم** روایت کرده از سلیمان راعی که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که می گفت
لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی شبی که

مرا باسمان بردند گفت بمن خدای بزرگوار که ایمان آورد و گروید پیغمبر بآنچه نازل شد باو از جانب
پروردگار او فقلت والمومنون پس من گفتم مومنان نیز گرویدند بآنچه نازل شد قال صدقت
یا محمد من خلفت فی امتک قلت خیرها قال علی ابن ابیطالب قلت نعم گفت راست
گفتی ای محمد که خلیفه کردی در امت گفتم بهترین امت گفت علی بن ابیطالب گفتم آری ای پروردگار
من قال یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت لک اسما من اسمائی فلا
اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت ثانیة فاخترت منها
علیا فشققت له اسما من اسمائی فانا الاعلی وهو علی گفت ای محمد من نظر کردم در زمین
نظر کردنی پس اختیار کردم و برگزیدم از اهل زمین ترا و بیرون آوردم از اسمای خود اسمی را از برای
تو پس مذکور نمیشوم من در جائی مگر اینکه تو نیز مذکور میشوی با من منم محمود و توئی محمد بعد از آن نظر کردم
در زمین بار دگر پس اختیار کردم علی را و بیرون آوردم از اسمای خود اسمی را از برای او منم اعلی
و اوست علی یا محمد انی خلقتک وخلقت علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من
ولده من نوری وعرضت ولایتکم علی اهل السموات والارض فمن قبلها کان عندی من
المومنین ومن جحدها کان عندی من الکافرین ای محمد بدرستیکه من ترا و علی را و فاطمه را
و حسن و حسین را و امامانی را که پسران اویند آفریدم از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر
اهل آسمان و زمین هر کس قبول کرد و گروید بر ولایت شما خواهد بود نزد من از مومنین و هر کس انکار
کرد از آن خواهد بود نزد من از کافرین یا محمد لو ان عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع او
یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له حتی یقر بولایتکم ای محمد
اگر بنده از بندگان من پرستش کند مرا آنکه در عبادت من روحش از بدن مفارقت کند یا بگردد
از عبادت و ریاضت مثل پوست خشک درهم کشیده شده آنگاه بسوی من آید در حالتیکه منکر است
ولایت شما را نخواهم آمرزید تا آنکه اقرار کند بولایت شما یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب فقال
التفت عن یمین العرش فالتفت فاذا بعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین
ومحمد بن علی وجعفر ابن محمد وموسی ابن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی

بن محمد و الحسن ابن محمد و المهدي فی ضحضاح من نور قیام یصلون و هو فی وسطهم کانه کوکب دری یعنی ای محمد دوست میداری که ببینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار من پس گفت متوجه شو و به این جانب راست عرش را چون متوجه شدم دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد بن علی و علی ابن محمد و حسن بن علی و مهدی در نوری مثل آب تنک افتاده اند و نماز میکنند و مهدی در میان ایشان مثل کوکب نور درخشنده فقال یا محمد هو علاء الحجج و هو الثائر من عترتک وعزتی وجلالی انه الحجة الواجبة لاولیائی والمنتقم من اعدائی پس گفت ای محمد اینانند حجتهای من مهدیست از میان اهل بیت تو باز یافت کننده خونها و جفاها که نسبت با اهل بیت تو بظهور آورده اند بعزت و جلال خود هر قسم که اوست حجت لازم از برای دوستان من و انتقام کننده از دشمنان من وعما والدین شعر ده حنفی نیز بهمین مضمون روایت کرده است و نیز اخطب روایت کرده از امیر المومنین علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت انا وارد کم وانت یا علی الساقی والحسن الزاید والحسین الآمر و علی بن الحسین الفارط و محمد بن علی الناشر وجعفر ابن محمد السائق وموسی ابن جعفر محصی المحبین و المبغضین و قامع المنافقین و علی بن موسی مزین المومنین و محمد ابن علی منزل اهل الجنة فی درجاتهم و علی بن محمد خطیب شیعتهم ومزوجهم الحور العین والحسن ابن علی سراج اهل الجنة یستضیئون به والهادی شفیعهم یوم القیمة حیث لا یاذن الله الا لمن یشاء و یرضی یعنی من وارد شما ام بر سر حوض کوثر و توئی ای علی ساقی و حسن نشاط دهنده حوض و جایگاه تعیش محبان و شیعیان و حسین امر کننده و فرماینده و علی بن حسین پیش آینده بر سر حوض برای تهیه اسباب و محمد بن علی خبر کننده و جعفر بن محمد پیش رو و موسی ابن جعفر شمار کننده دوستان و دشمنان و بر اندازنده منافقان و علی بن موسی زینت دهنده مومنان و محمد بن علی جای دهنده اهل جنت هر کس را در مرتبه خود و علی بن محمد خطبه گوینده شیعیان خود و تزویج کننده حور العین از برای ایشان و حسن بن علی چراغ اهل جنت است که بنور

آو روشنی خواهد جست و هادی شفیع شیعیان است در روز قیامت در جائیکه رخصت دهد
خدا تعالی از برای شفاعت مگر کسی را که بخواهد و راضی باشد **دیگر** روایت کرده از سلمان که گفت حاضر
شدم بر نبی در هنگامی که امام حسین بن علی بر ران مبارک آن حضرت بود و آنحضرت می بوسید
دو چشم و دو لب او را و میگفت انت سید ابن سید ابو السادة انت امام ابن امام
ابو الائمة انت حجة ابن حجة ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم
یعنی تو سر گروه و بزرگ سر گروه و بزرگی و پدر بزرگان و پیشوایانی و توئی توئی که امام ابن
امامی و پدر امامانی توئی توئی حجة ابن حجة تو پدر نه حجة و امامی و نهم ایشان قائم ایشانست **و قریب** باین احادیث
است حدیثی که قبل ازین از صاحب کشاف مذکور شد که رسول خدا فرمود فاطمة مهجة قلبی
وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی وحبل ممدود
بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی **فایده** بدانکه
علمای اهل بیت رحمهم الله در کتب خود بطرق تواتر از صحابه پیغمبر مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله و
ابی سعید خدری و ابو ایوب انصاری و حذیفة بن اسید غفاری و غیر ایشان روایت کرده اند
از هر یک از ائمه اثنا عشر که باتفاق پاک اند از آلایش کذب و سایر معاصی نیز روایت کرده اند
باسانید صحیحه متواتره و همه آن روایات مشتمل است بر آنکه رسول خدا فرمود که ائمه هدی علی بن
ابیطالب و امام حسن و امام حسین و نه دیگر از نسل امام حسین است هر یک بعد از دیگری چنانکه مذکور
شد اسمای ایشان در روایات اخطب و نهم آن امامان که از اولاد امام حسین اند مهدی
است و در هر یک از روایات اسم هر یک از ایشان نیز مذکور است لیکن چون در تالیف
مختصر غرض اثبات حق است از روایات اهل خلاف بهذا باشاره اکتفا نمود **تبصره دوم**
بدان اسعدک الله که هر کس از روی راستی فکر و تامل کند بیقین میداند که احادیث مذکوره
منطبق نیست مگر بر طریقه اهل حق و فرقه ناجیه که تابعان اهل رسالت و شیعیان ائمه اثنا عشر اند و بعد از
فرقه دیگر راست نمی آید زیرا که امامانیکه پیغمبر خدا خبر داده باشد که تا قیامت دین با آن بر پا خواهد بود باید

مستجمع جمیع کمالات علمی و عملی و مؤید من عند الله باشند و اینچنین بزرگان نیستند مگر معصومین و
کمل اهل بیت که همه بر فضایل و کمالات و خوارق عادات و اخبار بمغیبات ایشان شهادت داده اند
و علمای مخالفین اقرار بصحت این حدیث دارند و معهذا از راه صواب دور افتاده اند و از نهایت حیرت
و بهت جمعی میگویند این دوازده خلیفه که رسول خدا صلعم خبر داده است خلفای اربعه اند و هشت خلیفه
دیگر بعد از آنها که از آنجمله یکی معاویه است که در عصر خود ام الفساد امت بود و بجمیع قبایح اتصاف
داشت و اهل بیتی را که خدا تعالی دوستی ایشان را اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان قرار داده و بر همه کس
صلوة بر ایشان را واجب گردانیده مدتها بقهر موده آن نابکار بی آزرم در بلادها بر منابر در حضور
خاص و عام سب میکردند چنانچه ظاهر است بر هر صاحب خبرت و بعد ازین نیز از روایات منوایی
ایشان دانسته خواهند شد و دیگری یزید ستمگار بی دین ملعون ازلی و ابدی و شش دیگر ملاعینی که بعد از
یزید قلاده حکومت در گردن داشتند و همیشه در عین مستی و جنابت در مسجد پیشنمازی میکردند و در
ترویج خون ناحق ریختن و زنا و اغلام و قمار و سایر فسوق کوشش می نمودند گاهی مصحف را نشانه
تیر می ساختند و زمانی چون حجاج کافر ناپاکی را بر مسلمانان می گماشتند چه فتنها که ازین ظالمان
ستمگر پیشه بظهور نیامد در واقع اگر ظلمت گمراهی چشم دل کسی را تیره نکرده باشد با وجود این همه آیات
و اخبار مذهبی را اختیار می توان کرد که موجب اعتراف بامامت این قسم کلاب بدسرشت باشند نعوذ
بالله من نزغات الشیطان و جمعی دیگر میگویند آن دوازده امیر ابوبکر است و عمر و عثمان و علی
و حسن بن علی و عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج دیگر از خلفای بنی عباس و مخفی نیست که
عبد الله بن زبیر در افعال ناشایسته و صفات ذمیمه هیچ باکی کم از یزید و معاویه نداشت و نسبت
بحضرت امیر المؤمنین و اولاد کرام آنحضرت نهایت عداوت می ورزید چنانکه ظاهر است بر متتبع کتب
سیر و خبث و حسدش خود اظهر من الشمس است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین
گفته که عبد الله بن زبیر دشمن بود با مرتضی علی و همیشه ناسزا میگفت بآنحضرت و بعد از آن گفته که
روایت کرده عمر بن شبه و ابن کلبی و واقدی و غیر ایشان از راویان اخبار که در ایامی که عبد الله
بن زبیر مدعی خلافت بود چهل جمعه در خطبه و نماز جماعت صلوة بر پیغمبر نفرستاد و میگفت برغم اقربایش

او صلوات بر او پیغمبر سیم و بعد از این لعنه بر روایت محمد ابن حبیب و ابو عبیده عبد الله زبیر میگفت
بسبیل تحقیر که پیغمبر را اهل بیت بدی هست بر زعم اینها صلوات بر او پیغمبر ستم الانصاف باید داد که
خود در باب اهلبیت نبوت فضایل بیشمار روایت کرده اند و اعتراف کرده اند که دشمن آل پیغمبر
ملعون است و در جمیع کتب صحاح ایشان از رسول خدا آمر و بیت که دشمن علی منافق است و
سب علی سب منست و آزار علی آزار منست و آزار من آزار خداست و آزار خدا کفر است و خود
همه اینها مقر و معترف اند و معهذا با امت اینچنین کافران منافق قایل می شوند و بر وافقت اخبار
و اطوار سلف مستور نیست که هیچیک از خلفای بنی عباس را الا شاید صلاح شود که تا قابلیت بچگی و دارنگی
داشته باشند چه جای امامت و جانشینی رسول خدا و تصرف در جمیع اشخاص و اموال مسلمانان بلکه
همه بشرب خمر و غنا و لبس حریر و زنا و لواطه و خون ریختن و غصب اموال مسلمین و امثال آن اشتغال
داشتند و غیر خوبی عمر ابن عبد العزیز نسبت به نهایت بدی دیگران است نه آنکه در نفس الامر استحقاق
خلافت رسول خدا و امارت مسلمانان داشت حاشا که با وجود آل رسول آل فرعون امت محمد را اولی
بتصرف باشند و بر صاحب فطرت ظاهر است که با وجود التزام امامت این قسم بطله باز اصل بحث برجا
از برای آنکه از صریح روایات کتب صحاح که مذکور شد چنین فهمیده میشود که همیشه دین بر پاست تا قیامت
و بر ایشان امیر خواهد بود و در هر عصری یکی از دوازده خلیفه پس باید که در هر عصر یکی از آن دوازده
بوده باشد تا معنی حدیث راست آید و آن ائمه که ایشان میگویند مدتهاست که عصر از وجود ایشان
خالی است و این خلاف مضمون قول پیغمبر است منافات مذهب زیاده از این نمی باشد که با التزام
این نوع لاطایلات و صرف عمر در تاویل احادیث و آیات باز مفاسد مترتبه بر جای ماند و بعضی
از متعصبین جاهل بحث کرده اند که این احادیث بمذهب شیعه ائمه اثنا عشریه نیز راست نمی آید از برای
آنکه از آن امامان بغیر از علی بن ابیطالب و امام حسن امیر و صاحب ریاست کبری نشود و نفهمیده اند که امامت
و خلافت پیغمبر موقوف نیست باقتدار و شوکت و رجوع خلایق بلکه همچنانکه نبوت بفرستادن خدای تعالی
و امر او متحقق میشود خواه امت اطاعت او کنند و خواه نکنند چنانکه ظاهر است در نوح و امثال او
از انبیای کرام است با اینها نگردیدند خلافت نیز بفرموده خدا و نص رسول و وصی رسول متحقق می شود و خواه

خواه مردم مطیع و منقاد شوند خواه نشوند قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا علاوه حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت کرده از رسول خدا که گفت من مات
ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مثل کفار
مرده باشد واین حدیث متفق علیه فریقین است و علمای ایشان این حدیث را صحیح میدانند و حال
آنکه دلالت صریح دارد بر حقیقت مذهب شیعه اهل بیت که محال می دانند خالی بودن زمان از وجود امام
معصوم واجب الاطاعة و بر ارباب نجات ظاهر است که مراد معرفت اهل بیت معصومین پیغمبر
آخر الزمان است چنانکه حضرت امیر در بعضی از خطب نهج البلاغة فرموده من مات منکم علی
فراشه و هو علی معرفة حق ربه وحق رسوله واهل بیته مات شهیدا یعنی
آنکه هر کس از شما بر فراش خود بمیرد در حالیکه بمعرفت حق پروردگار خود و رسول او و اهلبیت
رسول او بوده باشد شهید مرده است و علمای ایشان در بیان معنی این حدیث سخنان
غریب گفته اند جمعی کثیر الله امثالهم گفته اند که مراد از امام زمان پادشاه عصر است و بنابرین لازم
می آید که هر کس در زمان یزید و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس و همچنین در زمان پادشاهان قهار
خونخوار مثل چنگیز خان وغیره مرده باشد وانها را نشناخته باشد کافر مرده باشد و بعضی دیگر
گفته اند که مراد از امام زمان قرآن است یا بعضی از قرآن واین نیز مهجور است زیرا که قرآن
در جمیع ازمنه یکی است پس در حدیث نبوی اضافه کردن امام بزمان لغو و گفتن امام زمانه بیجا
خواهد بود و قطع نظر ازین مفسده بطریقه ابوحنیفه که امام اعظم ایشان است درست نمی شود
زیرا که او واجب نمیداند تعلیم و یاد گرفتن قرآن را نه کلا و نه بعضا اگرچه بواسطه نماز باشد بلکه
میگوید در نماز بجای قرائت واجب نباشد ودانستن چه اموجب کفر باشد و نیز هر منصف
خبیر میداند که این لفظ که نیز لفظ است از برای خلیفه و اولی بتصرف این قسم معنی بعیده اراده
کردن محض مکابره است و لهذا ملا سعد الدین در شرح عقاید در مقام تمسک این حدیث را دلیل
آورده از برای وجوب نصب امام انصاف داده که مذهب غیر امامیه کار مشکل میشود و بنابر
مقتضای این حدیث امامت انکه با آنچه دعوی دانش گفته که بعد از خلفای عباسیه کار مشکل

میشود و بر خود نپسندیده که خلفای بنی عباس امام او و سایر خلایق باشند و نشناختن ایشان باعث کفر
باشد سبحان الله در مقام اظهار دانائی و فضل بمرتبه که طعنه بر علمای امامیه زند و بزرگان را
بجهل نسبت دهد و در مقامی مثل یزید مردودی را که خودش اعتراف بملعون بودن او دارد
و امام و اجب المعرفة داند و بر خود لازم آرد که اگر امام زین العابدین یا امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهم السلام یا غیر اینها از ائمه معصومین در زمان این نوع بی دینان بودند بی معرفة آن
ظلمه معذب باشند العیاذ بالله از علامه دوانی سخن خوش طبعانه کنایه آمیز در افواه مذکور
است بنابر مناسبت مقام ایراد می نماید مشهور است که از ایشان پرسیدند که امام زمان کیست
در جواب گفتند اگر از شیعه پرسند میگویند مهدی بن امام حسن عسکری و اگر از اهل سنت و جماعت
سوال کنند میگویند سلطان یعقوب بن حسن بیگ ترکمان و الله الموفق المعین تتمه بدان
که جمیع فرق اسلام اقرار دارند بظهور مهدی لیکن عقیده فرقه ناجیه اثنا عشریه بمقتضای احادیث
صحیحه متواتره از رسول خدا و از ائمه معصومین آنست که بعد از امام حسن عسکری امام بحق و
مطلق فرزند خلف آنحضرت مهدی است و اوست صاحب عصر و زمان و قایم آل محمد و تا ظهور قیامت
دین بوجود او قایم است و اهل خلاف چشم از مضمون احادیث پوشیده از راه انکار گاهی از
مدت طول عمر آنحضرت استبعاد میکنند و گاهی میگویند بوجود امام غایب فایده مترتب نمیشود و بر
ارباب فطرت مستقیم ظاهر است که امثال این استبعادات ناشی نمیشود مگر از عناد یا از نقصان عقل
و تفکر اگر نه چه استبعاد دارد که خدای تعالی بقدرت کامله خود عمر خاتم اوصیای پیغمبر آخر الزمان را
زیاده از عمرهای متعارف قرار دهد و او را تا قیام ساعت زنده دارد شیخ کامل بهاء الدین
محمد عاملی قدس الله سره در اربعین حکایت کرده از سید جلیل رضی الدین ابن طاوس قدس الله
سره العزیز که در بعضی از کتب خود حکایت کرده به این مضمون که روزی او را با فضلای
متعدد صحبت اتفاق افتاد و سخن در میان ایشان کشید که مهدی و آنچه امامیه دعوی میکنند از حیوة
آنحضرت و طول مدت عمرش پس تشنیع کرد آن فاضل بر مسئله مصدق وجود مهدی و معتقد طول
عمر آنحضرت بود انکار بلیغ نمود از سید طاب ثراه گفته که پس من گفتم تو میدانی که اگر حاضر شود امروز

اگر مردی دعوی کند که من مشی بر آب میکنم هر آینه جمع میشوند از برای دیدن آن تمام اهل بلد پس چون
مشی کند بر آب و معاینه ببینند از او تعجب کنند از آن و بعد از آن بیاید روز دوم شخصی دیگر و بگوید
که من مشی بر آب میکنم و مشاهده کنند همان جماعت از او هر آینه تعجب شان کمتر خواهد بود از اول پس
چون بیاید روز سیوم شخصی دیگر و دعوی مشی بر آب کند بسیار باشند که انتظار گیان دو شخص اول حاضر
نشوند از برای دیدن مگر قلیلی و چون مشی کرد تعجب شان بالکلیه زایل خواهد شد پس چون بیاید شخص دیگر و
بگوید من نیز مثل اینها مشی بر آب میکنم و جمع شوند از برای تماشا آنکسانیکه مشاهده شخص اول کرده اند
و تعجب کنند از آن زیاده از تعجب از اول و دوم و سیوم هر آینه تعجب خواهند کرد و عقلا از
نقص عقول آن جماعت و مخاطب خواهند ساخت آن مردم را بابچه گرد و اینها باشند پس همین طریق است
حال مهدی بعینه بواسطه آنکه شما روایت کرده اید که ادریس زنده است در آسمان تا حال و نیز
روایت کرده اید که خضر زنده است تا حال و همچنین روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است
در آسمان و خواهد آمد بر زمین نزد ظهور مهدی پس چرا شما تعجب نمیکنید از ایشان و تعجب میکنید از
آنکه مردی از ذریت پیغمبر آخر الزمان مشابه یکی از اینها باشد و انکار میکنید آنکه یکی از جمله آیات پیغمبر
آخر الزمان این باشد که عمر شخصی از عترتش بیشتر باشد از عمرهای متعارف این زمان تا اینجا بود مضمون
کلام سید بروایت شیخ و الحق با وجود اندک انصافی بر همه کس ظاهر است که اصلا استبعاد ندارد
و همچنین هیچ استبعاد ندارد که حق تعالی بمقتضای مصلحت ولی آنحضرت را مامور بغیبت گرداند
محقق است که فیض نفوس کامله چون فیض آفتاب در وقت استفاده‌اش در ابر موقوف بر حضور
و رویت نیست و لهذا جمیع ارباب توحید از مرشد غایب خود استعانت میطلبند و از ایشان مستفیض
میگردند هر چند در میانه بعد المشرقین بوده باشد چنانچه ظاهر است از تتبع احوال انبیا و اولیا و همچنین
کافه خلایق بارواح انبیا و اولیا متوسل میشوند و هر یک در خور استحقاق از ایشان کامیاب مطالب
و مسرور و خوشحال میگردند هر چند آن کاملان بعالم آخرت انتقال کرده باشند پس چرا نشاید
که بوجود قائم آل خیر المرسلین نیز در ایام غیبت فواید عظیمه مترتب شود و محبان خالص العقیده
از فیض آنحضرت بمراتب ارجمند مراتب واصل گردند و نیز ظهور الف اسلام قائل اند بر وجود که

آسمان و زمین و تاثیرات ایشان در موجودات و معترفند با آنکه با هر کس کاتبان اعمال همراه‌اند
و نیز اقرار دارند بتاثیر شیطان و جنود وی در نفوس و اضلال آنها بدون رویت و معترفند بوجود
جن و تصرفات آنها و مرشدان ایشان همه قائلند بوجود اقطاب و ابدال غایب در اقطار ارض پس چرا انکار
کنند از آن پیغمبر آخر الزمان که افضل مخلوقات و عالم بطفیل او موجود گشته شخصی باشد که بفیضش
در حضور و غیبت بهره و بهجت برسد والله الهادی

## اصل سیم

در ذکر برخی از فضایل مستلزم امامت و تنبیه بر افضلیت آنحضرت مشتمل بر هفت لمعه

### لمعه اول

بدان ای اسعدک الله که باتفاق مفسرین
و ارباب اخبار هر دو فرقه در قضیه‌ای که طایفه از نصارای نجران بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از حال عیسی پرسیدند
و گفتند او چگونه بنده خدا و مخلوق اوست و حال آنکه بی پدر بهم رسیده آیت ان مثل عیسی کمثل
آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی بدرستیکه مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است خدا خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن گفت
بشو پس شد این خبر حق از جانب پروردگار تست پس مباش از شک کنندگان پس هر که خصومت و جدل
نماید با تو در باب عیسی از دانستن آنکه او بنده و مخلوق خداست پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران
خود را و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما نفسهای خود را و شما نفسهای
خود را و بعد از آن مباهله کنیم یعنی تضرع و دعا کنیم تا عقوبت و خسران عظیم بمدعی باطل شود پس بگردانیم
لعنت خدا بر دروغگویان پس نصاری آن روز که آیه نازل شد مهلت خواستند و باتفاق همه
فرق اسلام روز دیگر رسول خدا بقصد مباهله بیرون آمد با علی بن ابیطالب و فاطمه و امام حسن و امام
حسین علیهم السلام و چون نصاری از عالم خود مصلحت دیدند او بایشان گفت ای جماعت نصاری
من بزرگانی را می‌بینم که اگر درخواست کنند خدا تعالی بدعای ایشان کوه را از جا زایل گرداند مباهله
مکنید که هلاک می‌شوید و یک نصرانی در روی زمین نخواهد ماند تا روز قیامت این است مجملی از آنچه
ثعلبی و مقاتل و کلبی و صاحب کشاف و غیر ایشان از مفسرین و محدثین روایت کرده‌اند و در صحیح مسلم

در فضایل علی ابن ابیطالب روایت شده از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که چون نازل
شد آیه مباهله خواند رسول خدا صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و گفت اللهم هؤلاء اهلی
بر منصف خبیر مخفی نیست که این آیه دالست بر منزلتی عظیم از برای علی بن ابیطالب که هیچیک را از
است نبوده و ناطق باینکه با وجود صاحب این فضیلت خلافت پیغمبر آخر الزمان بدیگری نمیرسد
و تجویز نیست که صاحب این منزلت تابع دیگری باشد از رسول خدا صلعم خواه مراد از انفسنا موافق قول
مفسرین محققین هر دو فرقه روایت ابن مغازلی از شعبی و اخطب خوارزم از ابن عباس و ابن
حجر در صواعق از دار قطنی علی بن ابیطالب باشد و بس و خواه مراد رسول خدا صلعم و علی بن ابیطالب
باشد چنانکه بعضی از متعصبین از پیش خود تکلف کرده سخن باطل گفتند نفس خود ساخته اند اما بنابر
اول از برای آنکه تا کسی از رهگذر کمالات نفسانی و افعال اختیاری و قرب الهی نهایت مناسبت
برسول خدا صلعم نداشته باشد و او را امتیاز تام از سایر اصحاب نباشد خدا تعالی او را نفس رسول
خود نمیخواند و این در نهایت وضوح است و اما بنابر ثانی بواسطه آنکه اگر علی ابن ابیطالب در فضایل
و کمالات از قرب ربانی از دیگران امتیاز تام نداشت و او را با رسول خدا صلعم از راه مناسبت ذاتی
نهایت اتحاد نبود خدا تعالی از میان اصحاب و اقوام رسول صلعم مخصوص او را با رسول صلعم خود شریک
نمیگردانید در انفسنا و این نیز بسیار ظاهر است و آنکه از روی تعصب جدل گفته که مراد از انفسنا
مردانست و بنابر آنکه عرب در مباهله خویشان خود را جمع میکنند حضرت رسول صلعم ایشان را طلب
کرده سخنش از نهایت رکاکت اصلا صورت ندارد چه بنابرین تقدیر اکتفا باین چهار کس مناسب نبود
بلکه بایستی که آنحضرت عقیل و جعفر و عباس و ازواج و سایر اقربای خود را بخواند و نیز اطلاق انفسنا
درینمقام بر رجال محض تعسف است چنانکه ظاهر است نزد عقل سلیم و قطع نظر ازین بر عقلا
مستور نیست که شریک گردانیدن رسول خدا صلعم آنحضرت را در دعای خود دلالت صریح دارد بر اینکه
قرب منزلت ایشان نسبت بجناب الهی بیشتر از دیگرانست و در واقع کدام فضیلت ازین عظیم‌تر
که رسول خدا صلعم در استجابت دعا ایشان را معاون خویش گرداند و احمد حنبل روایت
کرده در مسند خود که گفت رسول خدا صلعم کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز وجل قبل

ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا
وجزء علی یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم بچهارده هزار سال پس چون
خلق کرد خدا تعالی آدم را قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس جزوی از آن نور من شدم و جزوی علی
و اخطب خوارزم در مناقب روایت کرده باسناد از رسول خدا که گفت انا و علی نورا بین یدی
الله عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک
النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره صلب عبد المطلب
ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب
ابی طالب فعلی منی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی فمن احبه فبحبی احبه و من ابغضه
فببغضی ابغضه یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم بچهارده هزار سال پس
چون خلق کرد خدا تعالی آدم را جای داد آن نور را در صلب او پس همیشه خدا تعالی نقل میکرد آن
نور را از صلبی بصلبی تا آنکه قرار داد او را در صلب عبد المطلب بعد از آن بیرون آورد او را از صلب
عبد المطلب و منقسم گردانید او را بدو قسم قسمی در صلب عبد الله و قسمی در صلب ابو طالب پس علی از من است
و من از علی ام گوشت او گوشت من است و خون او خون من است هر که او را دوست دارد بدوستی
من او را دوست دارد و بدوستی من او را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بدشمنی من او را
دشمن داشته و از ابن مغازلی قریب بهمین مضمون روایت شده لمعه دوم احمد حنبل
روایت کرده باسناد حدیث مواخات را بطرق متعدده و در بعضی از آنها مذکور است که چون
بفرموده رسول خدا در میان اصحاب عقد مواخات منعقد شد آنحضرت علی را با دیگر اصحاب
برادر نساخت و چون علی از سبب آن پرسید رسول خدا گفت والذی بعثنی بالحق ما اخرتک
الا لنفسی یعنی قسم بکسیکه مرا براستی بخلق فرستاد که تاخیر نینداختم ترا مگر از برای خود من آنگاه
فرمود فانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انت اخی و وارثی
و در بعضی چنین مذکور است که رسول خدا فرمود انما ترکتک لنفسی انت اخی و انا
اخوک یعنی وا گذاشتم ترا مگر از برای خود من تو برادر منی و منم برادر تو و در جمع بین

الصحاح الستة در مناقب امیر المومنین و در سنن ابی داود و صحیح ترمذی ایراد
شده که چون رسول خدا عقد مواخات بست در میانه اصحاب علی از روی اندوه از رسول خدا سبب
برادر نکردن خودش را پرسید پس رسول خدا گفت انت اخي في الدنيا والاخرة و ابن مغازلی
نیز روایت کرده باسناد که چون روز مواخاة رسول خدا علی را با کسی برادر نساخت و علی از سبب
آن پرسید آنحضرت گفت انما اخرتك لنفسي الا يسرك ان تكون اخا نبيك یعنی باخر نهادم
شما را مگر از برای خودم آیا خوشحال نمیسازد ترا آنکه برادر نبی خود باشی بعد ازین روایت کرده
که پس گرفت دست علی را و بر منبر برد و گفت ان هذا مني وانا منه الا انه مني بمنزلة هارون
من موسى الا من كنت مولاه فهذا علي مولاه و بعد ازین روایت کرده که پس عمر علی
را دید و گفت بخ بخ لك يا ابا الحسن اصبحت مولاي ومولى كل مسلم و از طرق
دیگر نیز روایت کرده که رسول خدا فرمود انت اخي في الدنيا والاخرة و ابن مغازلی در کتاب
مناقب روایت کرده از رسول خدا که میگفت مكتوب على باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات
والارض بالفي عام محمد رسول الله علي اخوه یعنی نوشته شده است در بهشت پیش از خلق
کردن خدا تعالی آسمانها و زمین را بدو هزار سال که محمد پیغمبر خداست و علی برادر اوست
و احمد حنبل روایت کرده از جابر بن عبد الله که رسول خدا گفت رايت على باب الجنة مكتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخوه و اخطب خوارزم روایت کرده از جابر که گفت
بودیم نزد رسول خدا که پیدا شد علی بن ابیطالب پس رسول خدا گفت قد اتاكم اخي یعنی بتحقیق که آمد نزد
شما برادر من بعد از آن رو بسوی کعبه کرد و گفت والذي نفسي بيده ان هذا وشيعته
هم الفائزون يوم القيمة حاصلش آنکه قسم بخدایی که جان من در قبضه قدرت اوست که این کس
یعنی علی و شیعه اش در روز قیامت فایز و رستگارند برحمت الهی و نعمت جاوید بعد از آن فرمود
انه اولكم ايمانا معي واوفاكم بعهد الله واقومكم بامر الله واعدلكم في الرعية
واقسمكم بالسوية واعظمكم عند الله مزية یعنی بدرستیکه علی پیشتر از شماست در ایمان
با من و وفا کننده تر است از شما بعهد خدا و پابرجای تر است از شما قیام بامر الله و عادلتر

از شما در قسمت بسویه کردن و بزرگتر است از شما نزد خدا تعالی در افزونی منزلت بعد از ان
ابن مسعود گفت انحضرت فرمود نازلت فیه ان الذین امنوا و عملوا الصلحت اولئك هم
خیر البریة یعنی نازل شد در حق او آیه مذکوره و ظاهر معنی آیه انکه بدرستیکه انکسانیکه ایمان آورده
اند و کارهای خوب کرده اند ایشانند بهترین خلایق و **حافظ ابو نعیم** در حلیة الاولیا روایت
کرده از رسولخدا که گفت اخصمك یا علی بالنبوة فلا نبوة بعدی وتخصم الناس بسبع لا
یحاجك فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله واوفاهم بعهد الله واقومهم
بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی الرعیة وابصرهم بالقضیة واعظمهم
عند الله مزیة حاصلش انکه غالبم بر تو ای علی به نبوة زیرا که نبوتی نیست بعد از من و غالبی
تو بر ناس بهفت فضیلت که منکر نیست انرا احدی از قریش تو بیشتری از ایشان در ایمان بخدا
و وفا کننده تری از ایشان بعهد خدا و پابرجای تری از ایشان در قیام بامر الله و بهتری
از ایشان در قسمت بسویه و عادلتری از ایشان در رعیت و بیناتری از ایشان در قضایا و احکام
و بزرگتری از ایشان نزد خدا در افزونی منزلت **تنبیه** بر اهل انصاف پوشیده نیست
که تا کسی متصف باین صفات نباشد و در مراتب کمالات و قرب منزلت ربانی از همه در پیش نباشد
رسولخدا او را از میان جمیع اصحاب و اقارب ازبرای برادری خود اختیار نمیکند زیرا که
دوستی رسولخدا از روی خواهش و هوای نفس نیست بلکه از جهت مناسبت ذاتی و ارتباط صفاتی
و قرب منزلت بجناب الهی است و هرگاه کسی در ذات و صفت برسولخدا اشبه و اقرب
باشد از دیگران و بشهادت رسولخدا از همه افزون باشد یقین است که با وجود او دیگری
وصی پیغمبر خدا نمی تواند بود **لمعه سیوم** روایت کرده **احمد حنبل** در کتاب مشهور فضایل
باسناد از زید بن ارقم که گفت جمعی را از اصحاب رسولخدا درهای شارع در مسجد رسول بود پس روزی
رسول گفت سدوا هذه الابواب الا باب علی یعنی سد و مسدود سازید این درها را غیر دریکه
از خانه علیست پس جمعی درین باب سخن کردند پس برخاست رسولخدا و بعد از حمد و ثنا گفت
اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیه قائلکم والله ما سددت

شيا ولا فتحته ولكني امرت بشي فاتبعته حاصلش آنكه اما بعد از حمد و ثناي الهي بدرستي كه من امر كردم
بسد و كردن اين درها غير در علي پس متكلم شد در ين باب گوينده شما سخدا قسم كه سد و نكردم من چيز
را و نگشادم چيزي را لكين مامور شدم بامري پس متابعت كردم انرا **و در صحيح ترمذي**
روايت كرده از ابن عباس كه گفت امر كرد رسولخدا صلعم بسد ابواب شارع در مسجد الا باب علي عم
**و ابن مغازلي** روايت كرده از حذيفه بن اسيد غفاري حديثي مشتمل اينكه رسولخدا امر
پيغام فرستاد بسوي ابوبكر و عمر و عثمان تا سد و كردانند ابواب شارع در مسجد را و علي را فرمود تا در جاي
خود باشد و چون برسولخدا رسيد كه جمعي درين باب سخنان ميگويند آنحضرت برخاست و بعد از
خطبه فرمود والله ما اخرجتكم ولا اسكنته ان الله عز وجل اوحى الى موسى واخيه ان
تبوا لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة واقيموا الصلوة وامر موسى ان لا
يسكن مسجده ولا ينكح فيه ولا يدخله الا هرون وذريته وان عليا مني بمنزلة
هارون من موسى حاصلش آنكه بخدا قسم كه بيرون نكردم ايشان را از مسجد و ساكن نساختم علي را
بدرستيكه خداي عز و جل بموسي و برادرش وحي فرستاد كه بنا كنيد از براي قوم خود بمصر خانها و بگردانيد
خانهاي خود را قبله و بگذاريد نماز و امر كرد بموسي تا ساكن نسازد در مسجدش و نگذارد كه نكاح كنند و در ان
داخل نشوند مگر هرون و ذريه او و بدرستيكه علي بمنزله هارون است از موسي **ديگر** روايت كرده
از براء ابن عازب موافق روايتي كه از احمد حنبل تخريج يافت **و حافظ ابو ذكريا** اصفهاني
در كتاب مناقب عباس روايت كرده از عبد الله بن عباس كه رسولخدا صلعم علي بن ابيطالب را گفت
ان موسى سئل الله ان يطهر مسجده ولا يمر به جنب ولا يسكنه الا هو وهرون
واني سئلت الله ان يطهر مسجدي ويحله لك ولذريتك يعني بدرستي كه موسي
طلب كرد از خدا تعالى تا پاك سازد مسجد او را و نگذرد در وي جنبي و ساكن نكرداند در ان مسجد
كسي را غير خودش و هارون و بدرستيكه من طلب كرده ام از خداي تعالى تا پاك سازد مسجد مرا
و حلال كرداند انرا از براي تو و ذريه تو بعد از ان روايت كرده مشتمل آنكه بعد از امر كردن بسد
ابواب ابي بكر و عمر و عباس و گفتگوي مردم دران باب رسولخدا صلعم بالاي منبر رفت و گفت

ما انا سددت ابواب‌کم ولا انا فتحت باب علي ولکن الله سد ابوابکم وفتح باب علي
یعني من مسدود نکردم درهاي شما را و نگشادم در علي را و لیکن خدا تعالی مسدود کرد درهاي شما را
و گشود در علي را **و در مصابیح** روایت شده از ابو سعید خدري که رسول خدا صلعم گفت یا علي
**لا یحل لاحد ان یجنب في هذا المسجد غیري وغیرک** یعني اي علي حلال نیست از براي احدي
که جنب شود درین مسجد غیر از من و تو **روایت کرده** احمد حنبل در مسند که خواند رسول خدا صلعم علي
را در غزاي طایف و راز گفت با و بطول انجامید راز گفتن آنحضرت تا آنکه مکروه داشتند قومي
از صحابه آنرا پس گفت قایلي از ایشان بتحقیق که دراز کرد راز را امروز با ابن عم خود پس رسید
این سخن برسول خدا صلعم پس جمع کرد از ایشان گروهي را بعد از ان گفت ان قایلا قال لقد
**اطال الیوم نجوی ابن عمه اما اني ما انتجیته ولکن الله انتجیه** یعني بدرستیکه گوینده
گفت دراز کرد امروز راز را با ابن عمش آگاه باشند و بدانند بدرستیکه من راز نگفتم و لیکن خداي
راز گفت با و **وابن مغازلي** در مناقب روایت کرده از جابر بن عبد الله مثل روایت احمد حنبل **و در**
**مناقب** اخطب خوارزم **و در صحیح** ترمذي **و در مصابیح** نیز روایت شده از رسول خدا صلعم که دران روز
گفت **ما انتجیته ولکن الله انتجاه تنبیه** مخفي نیست بر صاحبان بصیرت دلالت کردن این
احادیث بر نهایت امتیاز و قرب منزلت علي بن ابیطالب علیه السلام نسبت بخدا و رسول صلعم بحیثیتي که عقل هر
عاقل منصف را جزم بهم میرسید که با وجود آنحضرت دیگري سزاوار مرتبه خلافت و ولایت نیست
**لمعه چهارم احمد حنبل** روایت کرده از عبد الله بن بریده و او از پدرش که گفت روز
خیبر رایت را ابوبکر برداشت و بجانب کفار رفت و فتح ناکرده برگشت در روز دیگر عمر رایت را برداشت
و بجنگ رفت و او نیز فتح ناکرده بازگشت و دران روز مردم از اندوه و مشقت بسیار رسیدند پس
رسول خدا صلعم گفت **اني دافع الرایة غدا الی رجل یحبه الله ورسوله ویحب الله ورسوله**
**لا یرجع حتی یفتح له** یعني بدرستیکه من خواهم داد علم را فردا بمردي که دوست میدارد او را خدا
و رسول و دوست میدارد او خدا و رسول را و برنخواهد گشت تا آنکه فتح شود از براي او و بعد ازین
روایت کرده که مردم دران شب بیدار بودند و مذکور مي‌ساختند با خود که آیا فردا از رسول خدا

کرا علم خواهد داد و چون مردم صباح کردند نزد رسول خدا ص رفتند و هر کس را امید آن بود که باو خواهد داد
آنگاه طلب کرد رسول خدا ص علی را در حالتی که از چشم درد داشت و آب دهن مبارک در چشم آنحضرت
انداخت و لوا را باو داد و فتح نصیب لشکر اسلام شد **دیگر** روایت کرده از سعید بن مسیب که رسول خدا
دران روز گفت لاعطین الرایة رجلا یفتح الله علی یدیه یحبه الله ورسوله ویحب
الله ورسوله تا آخر که گرفت رایت را و فتح شد **و بطریق** دیگر نیز روایت کرده **و در**
روایتش از ابو هریره مذکور است که عمر گفت دوست نداشتم امارة را مگر امروز **و در بعضی** از روایات
احمد لیس بفرار نیز مذکور است یعنی نیست گریزنده **و در صحیح** مسلم و **صحیح** بخاری نیز روایت شده
باسناد از سهل بن سعد که رسول خدا ص در روز خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله
علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله بعد ازین روایت کرده اند موافق روایت
اول احمد تا آنکه آب دهن مبارک در چشم علی انداخت تا به شد پس رایت را باو داد و بعد ازین
زیادات دیگر نیز مذکور است **و از طرق** دیگر که بعضی نظر به بعضی دیگر از راه زیاده و نقصان امتیاز
دارد نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند **و در جمع** بین الصحاح الستة از صحیح ترمذی نیز روایت
شده باسناد از سهل بن سعد مثل روایت مذکور از بخاری و مسلم **دیگر** روایت کرده از سلمة بن
الاکوع مشتمل امور مذکوره با حکایت قتل مرحب نیز در تفسیر آیه و یهدیکم صراطا مستقیما روایت
کرده مشتمل بر روایت اول احمد با زیادتی مثل قتل مرحب و غیره و دران مذکور است که بعد از
رجعت عمر و فتح نکردن اصحاب عمر را بجبن نسبت میداد و عمر اصحاب را **و ابن مغازلی**
نیز روایت کرده باسناد از رسول خدا ص بعد از رجعت ابوبکر و عمر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه
الله ورسوله کرارا غیر فرار یعنی ستیزنده ناگریزنده است و بعد ازین روایت کرده شفا دادن
چشم علی بآب دهن مبارک آنحضرت و رایت بعلی دادن و فتح کردن **و در دلائل النبوة** بیهقی
و **تاریخ** طبری و **حلیه** حافظ ابو نعیم نیز مثل روایت ابن مغازلی روایت کرده **و از طرق**
دیگر نیز ابن مغازلی روایت کرده امر خیبر را و در بعضی از آنها لیس بفرار نیز مذکور است
**و ابن حجر** در صواعق گفته که روایت کرده طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی و عمران بن حصین

در روایت کرده بزار از ابن عباس که رسول خدا صلعم در روز خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا
یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار یفتح علیه
و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره بعد از ان ذکر کرده طلبیدن علی را و رایت باو دادن
و سایر اصحاب حدیث نیز روایت کرده اند که کثیری از انها مشتمل است بر فضایل بسیار و باتفاق جمهور
ارباب سیر روز اول رسول خدا صلعم علم را بابوبکر داد و او بجانب حصن رفته منهزم باز گشت در روز
دوم نیز عمر از ورسوا تر گردید بعد از ان رسول خدا فرمود لاعطین الرایة تا آخر پس روز دیگر
علم را بحضرت امیر المومنین داد و آنحضرت علم را برگرفته متوجه جنگ کفار شد و مرحب را که سرکرده
ایشان بود و در همه قبایل عرب بشجاعت اشتهار داشت بضرب ذو الفقار بدوزخ فرستاد و بعد
از ان حلقه در خیبر گرفته آن در عظیم را از جای برکند و بر روی خندق پل ساخت تا مسلمانان
بر ان عبور نمودند و حصار خیبر در تصرف اهل اسلام در آمد و آنحضرت در ان روز فرمود ما
قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة و لکن قلعته بقوة ربانیه یعنی بر نکندم در خیبر را بقوة جسمانیه
بلکه بر کندم ان را به قوة ربانیه **و اخطب خوارزم** در مناقب روایت کرده از رسول خدا صلعم
که در روز فتح خیبر بعلی ابن ابیطالب گفت لولا ان یقول فیك طوایف من امتی ما قالت النصاری
فی عیسی ابن مریم لقلت فیك الیوم مقالا لا یمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا
من تراب رجلیك و فضل طهورك یستشفون به و لکن حسبك ان تکون منی و انا
منك ترثنی و ارثك و انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا علی
انت تؤدی دینی و تقاتل علی سنتی و انت فی الآخرة اقرب الناس منی و انك غدا
علی الحوض خلیفتی تذود عنه المنافقین و انت اول من یرد علی الحوض و انت
اول داخل فی الجنة من امتی و ان شیعتك علی منابر من نور حاصلش آنکه اگر این نبود
که می گفتند طایفه از امت من در حق تو آنچه را نصاری در حق عیسی بن مریم میگفتند هر آئینه میگفتم
در حق تو اوصافی چند که نمیگذشتی بر هیچ فرقه از مسلمین الا آنکه بر میداشتند خاک پای ترا و باز مانده
آب وضوی ترا از برای تحصیل شفا و نجات و لیکن بس است ترا آنکه هستی از من بمنزله هارون از موسی

الا آنکه نیست پیغمبری بعد از من ای علی تو دین و ملت مرا بخلق خواهی رسانید و قتال خواهی کرد موافق
دین و ملت من و توئی نزدیکتر مردمان بمن و بدرستی که تو بر لب حوض کوثر خلیفه من خواهی بود
و منع خواهی کرد منافقان را از آن و تو اول کسی که وارد خواهی شد بر من در لب حوض کوثر و تو
اول کسی که داخل می شوی در جنت از امت من و بدرستیکه شیعه تو بر منبرهای نور باشند در جنت
بعد از ین از تتمه این حدیث روایت کرده که رسول خدا فرمود حربك حربی و سلمك سلمی و
سرك سری و علانیتك علانیتی و سریرة صدرك کسریرة صدری و انت باب علمی وان
ولدك ولدی ولحمك لحمی ودمك دمی وان الحق معك والحق علی لسانك
و فی قلبك وبین عینیك والایمان مخالط لحمك ودمك کما خالط لحمی ودمی ان
الله عز وجل امرنی ان ابشرك انك وعترتك فی الجنة وعدوك فی النار لا یرد
علی الحوض مبغض لك ولا یغیب عنه محب لك حاصل آنکه جنگ با تو جنگ با من است و
صلح با تو صلح با من است و سر تو سر من است و علانیه تو علانیه من است ما فی الضمیر تو ما فی الضمیر من است
و تو باب علم و دانش منی و بدرستیکه فرزند تو فرزند من است و گوشت تو گوشت من است و خون
تو خون من است بدرستیکه حق با تست و حق بر زبان تست و در دل تست و در پیش چشم تست و ایمان
ممزوج است با گوشت و خون تو همچنانکه مخلوط است با گوشت و خون من بدرستیکه خدای عز و جل امر کرده
است مرا تا بشارت دهم ترا بآنکه تو و عترت تو در جنت خواهند بود و عدو تو در نار خواهد بود و وارد
نخواهد شد بر حوض کوثر دشمن تو و غایب نخواهد شد از و دوست تو **واحمد حنبل** در مسند روایت
کرده که رسول خدا صلعم در حق علی بن ابیطالب گفت والذی نفسی بیده لولا ان تقول طوایف
من امتی فیك ما قالت النصاری فی ابن مریم لقلت الیوم فیك مقالا لا تمر بملأ من
المسلمین الا اخذ التراب من تحت قدمك للبركة حاصلش آنکه قسم بآن کسی که جان من
در قبضه قدرت اوست که اگر نمی گفتند گروهی چند از امت من در حق تو آنچه میگویند نصاری در حق
عیسی هر آئینه میگفتم امروز در شان تو سخنی چند که نمیگذشتی بر جماعه از مسلمین مگر آنکه بر میداشتند
خاك زیر قدمهای ترا از برای تیمن و تبرك **واحمد حنبل** در مسند دیلمی در کتاب فردوس

**وابن مغازلی** در مناقب **واخطب** در مناقب روایت کرده که رسول خدا صلعم در حینیکه قوم ثقیف نزد آنحضرت آمدند فرمود **لتسلمن او لابعثن الیکم رجلا منی** یا گفت **مثل نفسی فلیضربن اعناقکم ولیسبین ذراریکم ولیاخذن اموالکم** حاصلش آنکه مسلمان شوید والا خواهم فرستاد بسوی شما مرد دیگر از من است یا مثل من است پس خواهد زد گردن شما را و اسیر خواهد برد کسان شما را و خواهد گرفت اموال شما را بعد ازین روایت کرده اند که عمر گفت بخدا قسم که نخواستم امارت را مگر از وز پس بلند میکردم سینه خود را که شاید بگوید این است آنگاه گرفت آنحضرت دست علیؑ را و گفت این است **و در مسند** احمد حنبل **و جمع** بین الصحاح الستة روایت شده که قریش جمع شدند نزد رسول خدا صلعم و گفتند یا محمد قوم ما بتو ملحق شده اند انها را بما باز فرست پس بخشم شد رسول خدا صلعم بعد از ان گفت **لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منکم امتحن الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین** حاصلش آنکه در گذرید ای قریش والا خواهد فرستاد بشما خدای تعالی مردی را از شما که امتحان کرده است دل او را الله برای ایمان تا بزند گردن شما را بر سر دین و ملت بعد ازین گفته که پرسیدند یا رسول الله صلعم آنکس ابوبکر است گفت نه گفتند عمر است گفت نه **ولکن خاصف النعل فی الحجرة** یعنی علی بن ابیطالب که دران وقت دوال نعلین آنحضرت می دوخت و ثعلبی روایت کرده در تفسیرش باسناد که چون رسول خدا صلعم اراده هجرت از مکه نمود علی بن ابیطالبؑ را در مکه از برای ادای دیون و ودایعی خود و رد امانتهائی که نزد رسول خدا صلعم بود گذاشت و امر کرد علیؑ را در شبی که بغار رفت در حالتیکه احاطه کرده بودند مشرکین خانه رسول صلعم را تا بر فراش آنحضرت بخوابد بعد ازین گفته که پس علیؑ چنین کرد پس وحی کرد خدای تعالی بجبرئیل و میکائیل که من در میان شما عقد اخوت بستم و گردانیدم عمر یکی از شما را درازتر از عمر دیگری اکنون کدام یک از شما ایثار میکند حیات خود را برای برادر خود پس اختیار کردند هر دو حیات خود را و هیچیک بدیگری بدل حیات نکردند آنگاه خدای تعالی وحی بایشان فرستاد که چرا شما مثل علی ابن ابیطالب نباشید که من در میان محمد صلعم و او عقد مواخات بستم و او بر جای محمد خوابید و میخواهد جان خود را فدای او نماید اکنون بروید نزد علی ابن ابیطالبؑ و او را از دشمنان نگاه دارید پس هر دو فرود آمدند و جبرئیل بنزد جانب سر آنحضرت نشست و میکائیل بجانب پای او و ما آنگاه

جبرئيل گفت بخ بخ من مثلك يا ابن ابيطالب يباهي الله بك الملائكة حاصلش آنكه مباركباد ترا
اي علي بن ابيطالب كيست مثل تو خدا تعالي بسبب جوانمردي و اخلاص تو با ملائكه مباهات ميكند پس
در حالتيكه رسول خدا صلعم متوجه مدينه بود و فرستاد خدا تعالي در شان علي بن ابيطالب ومن الناس
من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله يعني از مردمان كسي هست كه ميفروشد نفس خود را از براي
طلب رضا و خوشنودي خدا تعالي **واحمد حنبل** در مسند **واخطب** در مناقب نيز روايت كرده
اند از ابن عباس حديثي در فضايل علي بن ابيطالب مشتمل آنكه ابن عباس گفت فروخت علي نفس
خود را و پوشيد لباس رسول خدا صلعم را و بر جاي آنحضرت خوابيد و مشركين ميپنداشتند كه رسول خدا صلعم است
پس آمد ابوبكر در حالتيكه علي خوابيده بود و چون ميپنداشت كه نبي است گفت يا نبي الله علي نحو البئر گفت
بدرستيكه رسول خدا صلعم بجانب بئر ميمون رفت پس ابوبكر رفت بجانب بئر ميمون و دريافت نبي صلعم را
**تنبيه** چون محبت خدا و رسول بكسي از راه خوبي ذات و صفات و شايستگي اعمال آنكس است و جان
خود را فداي رضائي خدا كردن كاشف از فرط اخلاص و ايمان بخدا و رسول است پس تامل بايد كرد كه هرگاه
نبي در حق كسي خبر دهد كه خدا و رسول او را دوست ميدارند و صاحب آن اخلاص و فتوت باشد
مستحق خلافت و امامت است يا ديگران و از روي انصاف بايد ديد كه اينچنين اخلاص و فتوت كه ملائكه
از عهده آن نتوانند آمد چه جاي بشر در كدام يك از اصحاب غير علي ابن ابيطالب موجود بود تا لوا
بعد آنحضرت ميتي گرفت الحق صاحب اين مروت و اخلاص و قرب الهي لايق مرتبه ولايت است نه آنكه
در جميع عساكر و حضور دوست و دشمن رسول خدا صلعم را واگذاشته خود بهجو نامردان عالم عار فرار را
فوز عظيم دانند [illegible] روايت شده **در جامع** ترمذي **وجمع** بين الصحاح الستة **وسنن** ابي داود
**ومناقب** اخطب **ومناقب** ابن مغازلي **ومصابيح** از انس ابن مالك كه گفت بود نزد رسول خدا
مرغ پخته پس رسول خدا صلعم گفت اللهم ائتني باحب خلقك اليك ياكل معي يعني خداوندا بسوي من بفرست
كسيكه محبوب ترين خلق تست نزد تو تا بخورد با من اين مرغ را **واحمد حنبل** در مسند روايت كرده
باسناد از سفينه غلام رسول خدا صلعم كه گفت آورده شد براي رسول خدا صلعم دو مرغ پس گفت رسول خدا صلعم
اللهم ائتني باحب خلقك اليك و الي رسولك پس آمد علي بن ابيطالب و تناول نمود مرغ را با

رسولخدا ص و این حدیث را جمهور محدثین هر دو فرقه بطرق متعدده روایت کرده اند و در بعضی
از روایات ابن مغازلی و اخطب انس منقولست که چون رسولخدا ص این دعا را فرمود علی
بن ابی طالب آمد و اذن دخول طلبید و چون من امیدوار بودم که شاید مردی از انصار باین
فضیلت ممتاز گردد او را گفتم پیغمبر مشغول بحاجت است پس بازگشت علی و بیدرنگ مراجعت نمود و باز او را برگردانیدم
و در مرتبهٔ سیوم نیز میخواستم مثل بار اول و دوم او را برگردانم پس شنید رسولخدا ص مکالمه
را پس خواند او را آنحضرت گفت یا علی چه بود ترا که دیر آمدی آنحضرت گفت دو بار پیش ازین هم
انس مرا بازگردانید بعد ازین انس گفته که رسولخدا ص مرا گفت که ترا چه برین داشت من گفتم
که محبت قوم خود یعنی انصار مرا برین داشت **و ترمذی** در صحیحش روایت کرده از رسولخدا ص
که در وقتیکه علی را بجائی فرستاده بود میگفت **اللهم لا تمتنی حتی تریني عليا** یعنی خدایا میران
مرا تا آنکه بنمائی بمن علی را **و در مسند احمد حنبل و کتاب فضائلش و مناقب** اخطب خوارزم
روایت شده از رسولخدا ص که گفت **ان السعيد كل السعيد حق السعيد من احب عليا في
حياته و بعد موته** حاصلش آنکه بدرستیکه سعید کامل و سعید حقیقی آنکسی است که دوست دارد علی را
هم در زمان حیات و هم بعد از موتش **و در صحیح مسلم و صحیح ابی داود و جمع بین الصحیحین
و مشکوة** روایت شده از علی بن ابیطالب که گفت **والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لعهد النبي
الامي الي ان لا يحبني الا مؤمن ولا يبغضني الا منافق** حاصلش آنکه قسم بآنکسی که شکافته است
دانه را و خلق کرده است انسان را که عهد کرده و قرار داده با من نبی که دوست ندارد مرا مگر مؤمن
و دشمن ندارد مرا مگر منافق **و ابن عبد البر** در کتاب استیعاب باین مضمون آورده که روایت
کرده اند طایفهٔ از صحابه که رسولخدا ص علی را گفت **لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا
منافق** و علی میگفت **والله انه لعهد النبي الامي الي انه لا يحبني الا مؤمن ولا يبغضني
الا منافق و احمد حنبل** در مسند روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت **عهد النبي الي
انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق و نیز** روایت کرده از ام سلمه که رسولخدا
علی بن ابیطالب را گفت **لا يبغضك مؤمن ولا يحبك منافق و در صحیح بخاری**

نیز از ام سلمه بهمین مضمون روایت شده **و در صحیح ابی داود و جمع بین الصحاح الستهٔ**
**و صحیح ترمذی** از ابو سعید خدری روایت شده که میگفت میشناختیم منافقان را بدشمن داشتن ایشان
علی را **و ابن حجر** در صواعق روایت کرده از طبرانی از ام سلمه که رسولخدا گفت من احبّ علیا
فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله یعنی هر که دوست
دارد علی را پس بتحقیق که دوست داشته مرا و هر که دشمن دارد علی را پس بتحقیق که دشمن داشته مرا و هر که دشمن
دارد مرا پس بتحقیق که دشمن داشت خدارا **و احمد حنبل** در مسند روایت کرده از ام سلمه که رسولخدا
گفت من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که علی را ناسزا گفت پس بتحقیق که مرا ناسزا گفته است **و ابن
حجر** در صواعق از حاکم نیز روایت کرده و همچنین اخطب خوارزم در مناقب **و نیز** در صواعق روایت
شده از بزار از سعد بن ابی وقاص که رسولخدا گفت من اذی علیا فقد اذانی یعنی هر که برنجاند
علی را پس بتحقیق رنجانیده است مرا **و دیگر** روایت کرده از طبرانی و حاکم از ابن مسعود که رسولخدا
گفت النظر الی علی عبادة **و اخطب** در مناقب نیز بهمین مضمون روایت کرده **و احمد
حنبل** در مسند روایت کرده از ابن عباس که رسولخدا گفت من احبک فقد احبنی و حبیبک
حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن ابغضک بعدی **و دیگر** از عمار
که رسولخدا علی را گفت طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک وکذب
فیک یعنی خوشا کسیکه دوست دارد ترا و راست گوید در حق تو و وای بر آنکه دشمن دارد ترا
و دروغ گوید در حق تو **تنبیه** بر صاحب انصاف پوشیده نیست که هر که احب خلایق باشد نزد خدا و دوستی
مومن باشد و عداوت او عداوت با خدا و رسول باشد و سبش سب رسولخدا باشد وصی
و خلیفه رسولخدا او می تواند شد نه دیگری عجب دارم از آنکه این حدیث متواتر المعنی در جمیع کتب
معتبره ایشان مذکور است و معهذا امثال معاویه ملعون را که انواع دشمنی ازو نسبت بامیر المومنین
و سایر اهل بیت رسید از خلفا میدانند و او را حضرت خال المومنین می نامند و میگویند در آنچه
کرده مثاب است نعوذ بالله من هذه الاعتقادات خذلهم الله فی الدنیا و الآخره **المعتقد هشتم**
**احمد حنبل** روایت کرده در فضایل که رسولخدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها

و در روایت دیگرش واقع شده انا دار الحکمة و علی بابها و در مناقب ابن مغازلی و خطیب
خوارزم روایت شده از ابن عباس که رسول خدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم
فلیأت الباب و در کتاب مصابیح نیز همین مضمون روایت شده ابن مغازلی روایت کرده از
جابر بن عبد الله انصاری و علی ابن ابیطالب که رسول خدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد
العلم فلیأت الباب و ابن حجر در صواعق روایت کرده از بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن
عبد الله که رسول خدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها و حاکم روایت کرده از علی بن ابیطالب
که رسول خدا گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و ترمذی
روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت انا دار الحکمة و علی بابها از غرائب تعصبات
آنکه ابن حجر در صواعق بواسطه فضیلت خلفای ثلثه در برابر این حدیث متواتر روایت کرده از
دیلمی که رسول خدا گفت انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها
و علی بابها و از بس ظلمت جاهلیت سد راه بصیرتش گشته هیچ ملاحظه نکرده که شهر را سقف نمی باشد
و رسول خدا هرگز متکلم باین چنین سخنان نمی کرد و ادنی شنونده را اگر گویند فلان شهر سقف
دارد البته حمل بمسخریه خواهد کرد و این مرد تعجب دارد که حدیث مذکور دال است بر فضیلت خلفای
ثلثه جزم نموده که عثمان سقف شهر علم است احمد حنبل در مسند و بیهقی در صحیحش روایت
کرده اند از رسول خدا که گفت من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عزمه
و الی ابرهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده فلینظر الی علی
ابن ابیطالب یعنی هر کس بخواهد ببیند آدم را در علمش و نوح را در عزمش و ابراهیم را در حلمش و موسی
را در فطنتش و عیسی را در زهدش پس باید که نظر کند بعلی ابن ابیطالب و در روایت دیگر بیهقی
واقع شده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابرهیم فی حلمه
و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب و اخطب
خوارزم در مناقب و بغوی در صحاح روایت کرده اند از ابی الحمراء که رسول خدا گفت
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی بن زکریا فی زهده

و الی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالبؑ **و ابن مغازلی** در
مناقب روایت کرده باسناد از انس بن مالک که رسول خداؐ گفت من اراد ان ینظر الی علم آدمؑ
و فقه نوحؑ فلینظر الی علی بن ابیطالبؑ **و ثعلبی** در تفسیرش و جمعی دیگر از مفسرین روایت کرده اند
که مراد از من عنده علم الکتاب در آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتب
علی بن ابی طالبؑ است ظاهر معنی آیه آنکه بگو ای محمد شاهد است میان من و شما خدا تعالی و آنکس نزد اوست علم کتاب
**و جمهور مفسرین مثل ثعلبی و واحدی و غیر ایشان و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا**
روایت کرده اند که مراد از اذن واعیة علی بن ابیطالبؑ است **و قاضی عضد** در مواقف اقرار
کرده و گفته که بر وایت اکثر مفسرین این آیه در شان علی بن ابیطالبؑ است و این آیه در سوره الحاقه بعد
از ذکر احوال قوم نوحؑ واقعست و حاصل ظاهرش با رعایت ما قبل این است که حالانکه بر قوم نوحؑ اجرا
کردیم از گرفتاری کافران و رستگاری مومنان برای آنست که خلق را تنبیه شود و نگاهدار دان پندها
را گوش نگاهدارنده و یاد گیرنده **تنبیه** عاقل بصیر پوشیده نیست که لایق مرتبه ولایت کسی است که باب
مدینه علم خیر المرسلین و متصف بصفات جلیله انبیای بزرگوار باشد نه دیگری چون کسی از عهده حصر
فضایل علی ابن ابیطالب بر نمیتواند آمد چنانکه روایت کرده اخطب خوارزم از رسول خداؐ که گفت لو ان
الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن
ابیطالب لهذا این حدیث مشهور مناشده که علمای معتمد ایشان مثل ابن مغازلی و ابن مردویه و اخطب خوارزم
نیز روایت کرده اند اختصار می نماید و روایت کرده اند از عامر بن واثله که گفت حاضر بودم و خود می شنیدم
که علی بن ابیطالبؑ در روز شوری با اصحاب شوری میگفت اکنون من بر شما حجتی تمام میکنم که عرب و عجم
قادر بتغییر او نباشند بعد از آن فرمود انشدکم بالله ایها النفر جمیعا فیکم احد وحد الله
قبلی قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد له اخ مثل جعفر الطیار فی الجنة مع
الملئکة قالوا اللهم لا قال انشدکم بالله هل فیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله و
اسد الرسول سید الشهداء غیری قالوا اللهم لا قال انشدکم بالله هل فیکم له
زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت محمد صلعم سیدة نساء اهل الجنة غیری قالوا اللهم لا

قال انشدکم باللہ هل فیکم احد له سبطان مثل سبطي الحسن و الحسین سیدي شباب
اهل الجنة غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد ناجی رسول الله
صلعم عشر مرات قدم بین یدي نجواه صدقة قبلی قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله
هل فیکم احد قال له رسول الله صلعم من کنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه لیبلغ الشاهد الغائب غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد
قال له رسول الله اللهم ائتني باحب الناس الیك والی واشدهم لك حبا ولي حبا یاکل معي
من هذا الطیر فاتاه واکل معه غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد
قال له رسول الله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله لا یرجع
حتی یفتح الله علی یده اذ رجع غیري منهزما غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل
فیکم احد قال له رسول الله فیه لبني ولیعة لتنتهن او لابعثن الیکم رجلا نفسه کنفسي
وطاعته کطاعتي ومعصیته کمعصیتي یقتلکم بالسیف غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم
بالله هل فیکم احد قال رسول الله کذب من زعم انه یحبني ویبغض هذا غیري قالوا اللهم
قال فانشدکم بالله هل فیکم احد سلم علیه في ساعة واحدة ثلثة الاف من الملئکة
منهم جبرئیل ومیکائیل واسرافیل حیث جئت بالماء الی رسول الله من القلیب غیري
قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد نودي به من السماء لا سیف الا
ذو الفقار ولا فتی الا علي غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد
قال له جبرئیل هذه هي المواساة فقال رسول الله انه مني وانا منه وقال جبرئیل
وانا منکما غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد یقاتل الناکثین و
القاسطین والمارقین علی لسان النبي غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل
فیکم احد قال له رسول الله صلعم اني قاتلت علی تنزیل القران وتقاتل علی تاویل القران
غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد ردت علیه الشمس حتی
صلی العصر في وقتها غیري قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد امره

رسول الله ان یاخذ براءة من ابی بکر فقال له ابو بکر یا رسول الله نزل فی شیء
فقال انه لا یودی عنی الا علی غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم
احد قال له رسول الله لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا کافر غیری قالوا
اللهم لا قال فانشدکم بالله اتعلمون انه امر بسد ابوابکم وفتح بابی فقلتم فی ذلک
فقال رسول الله انا ما سددت ابوابکم ولا انا فتحت بابه بل الله سد ابوابکم
وفتح بابه غیری قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله اتعلمون انه ناجانی یوم الطائف
دون الناس فاطال ذلک فقلتم ناجاه دوننا فقال ما انا انتجیته بل الله انتجاه غیری
قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله قال الحق مع علی و
علی مع الحق یدور الحق مع علی کیف ما دار قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله
اتعلمون ان رسول الله قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی
لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض قالوا نعم قال فانشدکم
بالله هل فیکم احد وقی رسول الله من المشرکین بنفسه واضطجع فی مضجعه
غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد بارز عمرو بن عبد ود
العامری حیث دعاکم الی البراز غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم
احد انزل الله فیه آیة التطهیر حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم
احد قال له رسول الله انت سید العرب غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم
بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ما سألت الله شیئا الا سألت لک مثله غیری
قالوا اللهم لا چون اکثر فضایلی که در حدیث مذکور است پیشتر هر یک در مقام خود مذکور است لهذا بر
سبیل تفصیل متعرض ترجمه نگشته اشاره به بعضی از امور غیر ظاهر مینماید قوله فانشدکم بالله یعنی قسم
میدهم شما را بخدا قوله بین یدی نجویه صدقة مجمل این امر بروایت جمهور مفسرین آنست که
چون اغنیای صحابه با رسول خدا اسرار بسیار میگفتند و آنحضرت را از کثرت جلوس و تکلم بسیار ایشان

خوش نمی آمد و حیا مانع می شد که ایشان را مانع می شد که ایشان را مانع شود و لهذا نازل شد آیه یا ایها
الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة حاصل ظاهرش آنکه ای
کسانی که ایمان آورده اید چون مناجات کنید و راز گوئید با رسول الله باید که پیش از راز گفتن
صدقه بدهید پس همه اصحاب ترک مجالست و مناجات با رسول کردند بعضی از راه فقر و جمعی از
راه خست و بخل و حضرت امیر در آن وقت یک دینار طلا داشت آن را بده درهم بفروخت و بده دفعه
هر بار درهمی بصدقه میداد و با رسول خدا راز میگفت و تا حکم این آیه باقی بود بغیر از امیر المؤمنین
کسی با رسول خدا راز نگفت تا آنکه برای سرزنش صحابه آیه ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی
نجویکم صدقات نازل شد و حکم آیه نجوی منسوخ گشت و حاصل ظاهر آیه آنکه آیا ترسیدید که پیش از
مناجات با رسول خدا صدقه بدهید و لهذا حضرت امیر فرموده که در قرآن آیه ایست که بغیر از من
هیچکس بآن عمل نکرده است و نبی ولیعه بعین مهمله بر وزن سفینه قبیله ایست از قبایل یمن و قلیب
بقاف بر وزن قتیل یعنی چاه و محل خبر قلیب بروایت اخطب خوارزم آنکه در شب بدر رسول خدا
باصحاب گفت که کیست از برای ما آب بیارد پس برخاست علی بن ابیطالب و مشک را برداشت
بسر چاهی عمیق آمد و مشک را پر آب کرد پس خدای تعالی وحی فرستاد بجبرئیل و میکائیل
و اسرافیل که بیاری محمد و لشکر او بروید و ایشان با ملایکه دیگر فرود آمدند و در آن اثنا بر سر
چاه بر علی ابن ابیطالب گذشتند و بر آن حضرت همه ایشان سلام کردند و بروایت فریقین و جنگ
احد در وقتی که اصحاب گریخته بودند و حضرت امیر بر رسول خدا ایستاده بود و از هر طرف که
فوجی از مشرکان قصد رسول خدا میکردند بضرب ذوالفقار ایشان را متفرق می ساخت جبرئیل
نازل شد و میخواند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار بعد از آن گفت یا رسول الله تعجب میکنند ملائکه
از جانفشانی علی از برای تو و چون مواساة بمال یعنی از مال خود همراهی کسی کردن متعارف است جبرئیل
گفت هذه هی المواساة یعنی اینست مواساة که کسی بجان همراهی کند نه آنکه از مال خود دیگری
را بهره مند سازد و بروایت متواتره دو فرقه رسول خدا بعلی ابن ابیطالب فرمود تو مقاتله
خواهی کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین و مراد از ناکثین سپاه جمل است که بسرکردگی عایشه

و طلحه و زبیر با حضرت امیر مومنان جنگ کردند و چون ایشان عهد و بیعت امام بحق را شکستند رسولخدا
این اسم را بر ایشان جاری ساخت و مراد از قاسطین معاویه و اصحاب اوست که از حق عدول کردند و
با آنحضرت که خلیفه و وصی رسولخدا صلعم بود قتال کردند و قاسط یعنی عدول کننده از حق است چنانچه خدا تعالی
فرموده و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و از مارقین خوارج نهروان است که رسولخدا در حق ایشان فرموده
یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یعنی بیرون میجهند از دین چنانکه تیر از کمان می
جهد و حکایت رد شمس در کتب فریقین مذکور است و موافق بعضی از روایات ابن مغازلی این است که
وحی نازل شد بر رسولخدا صلعم در حالیکه سر مبارکش در کنار علی بود پس علی ابن ابیطالب ع بواسطه آنکه سر
رسولخدا صلعم در کنار داشت نماز عصر نکرد تا آنکه غروب کرد آفتاب پس رسولخدا صلعم گفت اللهم انکان
علی علی طاعتک وطاعة رسولک فاردد علیه الشمس یعنی خداوندا اگر علی بطاعت تو و
طاعة رسول تو بوده است پس بازگردان از برای او آفتاب را پس آفتاب از مغرب طالع شد تا علی ابن ابیطالب
نماز عصر گذارد و بعد از آن غروب کرد **لمعه هفتم** در تنبیه بر افضلیت امیر المومنین بر هر صاحب
فطرت مستقیم پوشیده نیست که کسیکه از جانب خدا و رسول باین همه فضایل که مذکور شد ممتاز باشد
اکمل و افضل جمیع اصحاب است و اعظم است درجه و اقرب است در منزلت نزد خدا تعالی و انکار این
محض مکابره است و نیز هر کرا از حالات آنحضرت فی الجمله اطلاعی باشد به یقین میداند که بعد از
رسولخدا صلعم در هیچ کمالی از کمالات احدی را لاف همسری با آنحضرت نمیرسد اولا در علم بر ارباب
تحقیق ظاهر است که آنحضرت اعلم ناس بود لهذا صحابه در جمیع مسایل مشکله با آنحضرت رجوع میکردند
و حکما از کلمات و خطب آنحضرت استفاده حکمت نظری و عملی کرده اند و میکنند و فقها و مفسرین
جمیع فرق اسلامیه یا بامام جعفر صادق منتهی میشوند یا با بن عباس و این هر دو از آنحضرت تعلیم گرفته
اند اما ابن عباس خود بلا واسطه شاگرد آنحضرت بود اما امام جعفر صادق علیه السلام زیراکه او از
پدرش امام محمد باقر علیه السلام استفاده نموده و او از پدرش امام زین العابدین و او از پدرش
امام حسین و او از آنحضرت تعلیم گرفته بلا واسطه و هر کس تامل در خطب نهج البلاغه کند میداند که جمیع
مسایل حکمت طبیعی و الهی در آنها مندرج است بانهایت وضوح و جمیع متکلمین از معتزله و اشاعره منتهی می شوند

در تعلیم بعبد الله بن محمد بن حنفیه و او با آنحضرت ارشاد یافته بلا واسطه و علم نحو را نیز اولاً آنحضرت
با بو الاسود تعلیم فرموده باتفاق و علم فصاحت نیز از آنحضرت انتشار یافته و بعد از جمیع فصحا خطب آنحضرت
را فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق گفته اند و کمل صوفیه نیز خرقه خود را با آنحضرت میرسانند و اهل
علوم غریبه نیز همه خود را با آنحضرت منسوب میسازند و از فیض کتاب جفر و جامع که بروایات متواتره
علمای اهل بیت از آنحضرت است و مشتمل است بر علم اولین و آخرین بهره مند گشته اند و جمعیکه از اهل
خلاف معتبر اند نیز برین اعتراف نموده اند **میر سید شریف** در شرح مواقف در مبحث تعلق
علم واحد بمعلومین چنین گفته که بدرستیکه جفر و جامعه دو کتاب اند از علی بن ابیطالب و تحقیق که ذکر شده
دران دو کتاب بطریقه علم حروف حوادثی که حادث میشود تا انقراض عالم و امامانی که معروفند
از اولاد او میدانند آن دو کتاب را و حکم میکنند از روی آن دو کتاب و در کتابت قبول عهدیکه
علی بن موسی الرضا با مامون نوشته مذکور است که تو شناختی از حقوق ما آنچه را پدران تو نشناختند
پس من قبول کردم عهد ترا لیکن جفر و جامع دلالت میکنند برانکه این عهد تمام نخواهد شد و بعد ازین
گفته که مغاربه را نصیبی از علم حروف هست و منسوب میسازند دران علم خود را باهل بیت و من دیدم در
شام نظمی که دران بسبیل رمز اشاره شده بود باحوال ملوک مصر و شنیدم که آن نظم مستخرج است از آن
دو کتاب تا اینجا بود مضمون کلام میر سید شریف **و ملا سعد الدین** در شرح مقاصد
در مبحث امامت نیز گفته که امام علی بن موسی الرضا در آخر آنچه در پشت عهدنامه مامون نوشته بود این
بود که جفر و جامعه دلالت میکنند بر ضد این عهد که تو کرده بعد ازین گفته که الحال آن عهدنامه موجود
است در مشهد رضوی در خراسان و بر متتبع ظاهر است که اخبار بمغیبات آنحضرت از حد و حصر
متجاوز است مثل خبر دادنش زوال مملکت بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس و آمدن سپاه ترک
و مغول و زوال دولت بنی عباس و مثل خبر دادن از شهید شدن خود از ابن ملجم و از شهید
شدن امام حسین در کربلا و از سنان بن انس قاتل آنحضرت و خبر دادن از گذشتن خوارج از
نهر و خبر دادن بمصلوب شدن رشید هجری که از خاصان اصحاب آنحضرت بود بعد از بریده شدن
هر دو دست و هر دو پای او و خبر دادن از حجاج و افعالش و از کشته شدن کمیل ابن زیاد که

که از خواص آنحضرت بود و بدست آن ناپاک و خبر دادن از مصلوب شدن میثم غلام آنحضرت و بمیثم
بودن نخلی که او را بر آن بر دار کشیدند و خبر دادن از کشته شدن قنبر و خبر دادن ببودن براء
بن عازب تا زمان کشته شدن امام حسینؑ و یاری نکردن براء امام حسینؑ را و غیر اینها از آنچه در کتب معتبره
هر دو فرقه روایت شده **و در کتب فریقین** بروایات متعدده واقع شده که آنحضرت بر
منبر میگفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید و بعد از پیغمبر مرد نیست
چیزی که شما از من بپرسید من آنرا چنانکه هست ندانم **و در صحیح مسلم** روایت شده که آنحضرت
بر منبر فرمود بپرسید از کتاب خدا بدرستی که نیست آیه از آیات قرآن مگر آنکه من میدانم که در کجا نازل
شده و بپرسید از فتنها پس نیست فتنه مگر آنکه میدانم پیشرو آنرا و میدانم آنکس را که در آن فتنه کشته میشود
**احمد حنبل** روایت کرده در مسند که نبود از اصحاب رسول خدا احدی که سلونی گوید مگر علی ابن
ابیطالب **دیگر** روایت کرده در مسند از سعید بن مسیب که عمر بن الخطاب پناه میبرد بخدا از مشکلی که
حل آنرا از علی بن ابیطالب نشنیده بود و چرا چنین نباشد و حال آنکه از اوان طفولیت تا اوان رحلت
خیر المرسلین با نهایت حفظ و ذکاء و حدس صائب همواره در خدمت رسول خدا می بود و همیشه از آنحضرت
تربیت می یافت و آنحضرت نهایت سعی و اهتمام در ارشادش بجا می آوردند و لهذا عرفانش بمرتبه
رسیده بود که میفرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا حاصلش آنکه اینچنان بر من حقیقت
امر روشن است که اگر پرده حجاب از میان برخیزد در ایمان من نیفزاید **دیگر** در زهد هیچکس از اهل
خبرت منکر نیست که غیر رسول خدا در ترک دنیا و گذشت از لذت آن مثل علی ابن ابیطالب نبود
همیشه بدنیا خطاب میکرد و میگفت ترا سه طلاق داده ام و پیوسته سر انبان نان جو را که خوراکش
بود مهر میکرد که مبادا حسنینؑ در آن روغن یا چیزی دیگر که فی الجمله لذتی بخشد داخل کنند و همیشه لباس
خشن بود و نعلین از لیف می پوشید و خود لباس پاره شده خود را می دوخت و بند شمشیر خود را
از لیف میکرد **دیگر** در عبادت باتفاق همه غیر رسول خدا کسی از آنحضرت عابدتر نبود و استغراق
در عبادت بمرتبه بود که در حین نماز پیکان از جسد مبارکش میکشیدند و خبردار نمی شد و از بسیاری
سجود جبین منورش مثل سینه شتر شده بود و همه کس اداب نماز شب و دعاها و مناجاتها را

از آنحضرت کسب کرده اند و حالش در اخلاص این بود که فرموده والله ما عبدتک خوفاً من نارک
ولا شوقاً الی جنتک ولکن رأیتک اهلاً للعبادة فعبدتک حاصلش آنکه بخدا قسم که عبادت
نکردم ترا از ترس دوزخ و نه از خواهش بهشت ولیکن چون ترا مستحق عبادت یافتم عبادت کردم **دیگر**
در شجاعت باجماع جمیع فرق اسلام از همه امت اشجع بود و در تمام اقطار دنیا در برابر آنحضرت مثل مرد نشده
و در کثرت جهاد و قتل مشرکین هیچکس مثل آنحضرت نبود و هر کس از غزوات آنحضرت فی الجمله واقف
باشد می داند که این نحو قوت و قدرت ربانی است نه جسمانی در واقعیکه جبرئیل در شانش لا فتی
الا علی لا سیف الا ذو الفقار خواند و رسول خدا ص در وصفش بگوید لضربة علی یوم خندق
افضل من عبادة الثقلین کرا یارا که در شجاعت و فتوت با و برابری تواند کرد و لهذا در کتب معتبره نقل
روایت شده از عمر و حسن بصری که در حق آنحضرت گفته اند لولا سیفه لما قام عمود الاسلام
**دیگر** در سخاوت نزد همه کس مسلم است که آنحضرت اسخی از جمیع امت بود و در حالت تنگی آن بقدر
داشت که در شانش نازل شد ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله **و شرافت**
**نسبش** نیز بر عالمیان روشن است الحق کدام شرافت زیاده از ابن عم رسول خدا و زوج فاطمه
زهرا علیها السلام بودن متصور است **و همچنین** در هر صفتی از صفات کمال احدی از امت با آنحضرت
برابری نمی تواند کرد و این بر مطلعین احوال و اطوار سلف بسیار ظاهر است پس ظاهر شد که آنحضرت
افضل امت است و هرگاه افضل باشد خلیفه و جانشین رسول خدا ص آنحضرت خواهد بود زیرا که تقدیم
مفضول بر فاضل قبیح است عقلاً **اصل دهم** در ذکر برخی از مطاعن داله بر بطلان امامت
خلفای ثلثه مشتمل بر چهار تذکره **تذکره اول** در مطاعن مشترکه از آن جمله تخلف هر سه از
جیش اسامه و بیان این امر بر سبیل اجمال آنکه باتفاق ارباب سیر و احادیث و نقله آنحضرت رسول خدا ص در اوان
قرب رحلت اسامه بن زید را امیر گردانید بر ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی کثیر از مهاجر و انصار و حکم
فرمود تا بجانب فلسطین بغزا روند بسرداری اسامه و تاکید بلیغ نمود در بیرون رفتن ایشان
از مدینه و مطابق روایت رئیس متکلمین ایشان محمد شهرستانی در کتاب ملل نحل و در روایت میر سید
شریف از آمدی امام پیشوای ایشان در شرح مواقف و غیر ایشان از علمای مورخین فرمود

لعن الله من تخلف عن جیش اسامه یعنی لعنت کند خدا بر کسیکه تخلف کند از لشکر اسامه ایشان
هر سه بجاری آنحضرت را بهانه ساخته از جیش اسامه تخلف نمودند که مبادا بعد از رفتن ایشان خلافت بعلی
ابن ابیطالب قرار گیرد با آنکه بر همه ظاهر بود که آنحضرت بمقتضای آیه شریفه وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی هر چه میفرمود باید بوحی الهی است و همه کس مامورند باطاعت آن پس جمعیکه امر رسول خدا
نشنوند و بسخن او عمل نکنند یقین است که صلاحیت خلافت پیغمبر آخر الزمان ندارند و نیز ظاهر است که اگر رسول خدا
بخلافت یکی ازین سه راضی می بود در چنین وقتی ایشان را به بیرون رفتن از مدینه امر نمیفرمود
و ایشانرا تابع اسامه نمیکرد لیکن چون آنحضرت بر ما فی الضمیر ایشان اطلاع داشت آنها را برفتن با اسامه
مامور ساخت و علی بن ابیطالب را نزد خود در مدینه نگاهداشت تا ارباب شعور را متحقق شود که اینها قابل
خلافت نیستند و دیگر کفر ایشان چه باتفاق جمیع امت این هر سه بعد از مدتها که کافر بودند و بت می پرستیدند
بشرف اسلام در یافتند و علی بن ابیطالب باتفاق در طفلی بسعادت ایمان ممتاز گردید و نیز و عقل سلیم
متحقق است که هر که سجده بت کرده باشد قابلیت مرتبه رفیع خلافت رسول خدا که ضعف مرتبه نبوت است
ندارد و آیه شریفه انی جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظلمین
نیز برین دعوی برهانیست قاطع زیرا که بحضرت ابراهیم خبر داده که من گردانندهٔ ام ترا از برای مردم
پیشوا و مقتدا و حکایت کرده از ابراهیم که از ذریهٔ من نیز امام و پیشوا گردان و در جواب فرمود که نمی رسد
عهد من یعنی امامت بظالمان و مراد از ظلم ظالم در حین ظلم نیست چه ظاهر است که حضرت ابراهیم از برای
ذریت ظالم در زمان ظلم امامت را طلب نمیکند و نیز مراد منحصر در آن ذریت که هرگز متصف بصفت ظلم
نشده باشند نیست والا جواب مطابق سوال نخواهد بود پس مراد از آن یا ذریه است که بالفعل صالح
و عادل باشند و در بعضی اوقات متصف بصفت ظلم شده باشند یا اعم از و از آن که اصلا متصف
بظلم نشده باشند و بنا برین جواب چنین میشود که امامت نمیرسد بآن ذریه که متصف بظلم شده است
و در بعضی از اوقات و هر که در بعضی از اوقات کافر باشد ظالم نیز خواهد بود بمقتضای آیه والکافرون
هم الظلمون پس روشن شد که خلفای ثلثه که چندین سال کافر بودند مستحق خلافت نیستند و اگر کسی گوید
مراد عهد نبوت است با آنکه معنی لغت ظاهر آیه و قول اکابر مفسرین ایشان مثل صاحب کشاف و امثال

اوست بی فایده نیز هست زیراکه هرگاه نبی جایز الظلم نباشد خلیفهٔ نبی که نایب اوست و بعد از و در امت او بهدایت خلایق و حفظ احکام دین مشغول است نیز باید که جایز الظلم نباشد چنانکه ظاهر است بر صاحب انصاف و از مویدات مثبت مقصود است آنچه خدا تعالی در سورهٔ ابراهیم فرموده که ابراهیم در مناجات گفت

واجنبني وبني ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن كثيرا من الناس فمن تبعني فانه مني

یعنی دور کردان مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتان را ای پروردگار من بدرستیکه بتان گمراه کردند بسیاری از مردم را پس هرکه پیروی من کند بدرستیکه او از من است پس ازینجا ظاهر شد که از ذریت او هرکس که بت پرستیده پیروی او نکرده و هرگاه پیروی او نکرده باشد از و نخواهد بود و هرگاه از و نباشد یقین است که طلب امامت از برای او نکرده و نیز موید مطلوب است روایت ابن مغازلی از ابن مسعود که رسولخدا گفت انتهت الدعوة الي والى علي لم يسجد احد منا قط لصنم زیراکه حاصلش اینکه رسید بمن و علی پیشوائی و رهنمائی از برای آنکه ما بت را هرگز سجده نکرده ایم پس اگر بت پرستی در بعضی اوقات منافات نداشت با امامت رسولخدا این طور سخن نمیفرمود چنانکه ظاهر است **دیگر** ترک تجهیز و تکفین و تعزیهٔ رسولخدا کردن و بیعت همان لحظه بدون مشوره با اهل بیت رسولخدا و سایر اقربای آنحضرت در اخذ سعی و تلاش نمودن زیراکه ظهور این امر از ایشان دلیلی است ظاهر بر عدم اخلاص و عقیدهٔ بنهایت حرص بر امارت و حکومت اگر نه چه معنی دارد که خیر المرسلین که بنص لولاك لما خلقت الافلاك آسمانها بطفیل او موجود گشته ایشان را از ذلت کفر و خواری جاهلیت بعز اسلام سرفراز کرده و سالها از برای ارشاد و هدایت ایشان متحمل زحمتهای بی اندازه شود و همواره انواع شفقت و عنایت درباره شان مبذول دارد و ایشان اصلا متوجه تغسیل و تکفین جسد مبارک آنحضرت نشوند و بامر تعزیه اشتغال ننمایند و با اهل بیت او که قران مجید از عصمت ایشان خبر داده مشورت نکنند با آنکه بر همه ظاهر بود که رسولخدا محبت و اطاعت ایشان را اجر رسالت قرار داده و صلوة برایشان را جزو صلوة بر خویش گردانید و امت را مکرر باطاعت ایشان مامور ساخت و فرمود که اگر اطاعت ایشان کنید هرگز بضلالت نخواهید افتاد و خبر داده که ایشان با قرآنند و قران با ایشانست و نجات از اطاعت ایشان حاصل میشود و توسل بایشان موجب رستگاری است و محبت ایشان باعث نجات است و بهمه را الیقین بود که علی

بن ابیطالب در علم و زهد و شجاعت و رای و تدبیر و سایر کمالات از جمیع امت بهتر آمده بود و همواره
از رسول خدا صلعم فضایل بسیار در حق او استماع می نمودند و مکرر شنیده بودند از آنحضرت که نسبت علی با من
نسبت هرون است بموسی و ایشان را خبر داده بود که علی با حق است و حق با علی است و میدانستند که خدا
در قرآن مجید او را ولی امت و نفس رسول خدا صلعم گفته و رسول او را بخطاب مولی ممتاز گردانیده و او را
برادر خویش خوانده و فرزندان او را فرزندان خویش دانسته و فاطمه زهرا علیها السلام را باو ارزانی داشته و
خبر داده که او دوست میدارد خدا و رسول صلعم را و خدا و رسول دوست میدارند او را و الحق اگر کسی بهره
از انصاف و شعور مستقیم داشته باشد و خود را از تقلید و تعصب معرا سازد بیقین میداند که باعث
بر ارتکاب این قسم امور موجبی ندارد بغیر از حب ریاست و عناد با اهل بیت و الا بمقتضای عرف و عادت
و طور عقل و رعایت حقوق رسالت و یقین راه نجات و آئین دینداری و اجتناب از خطا و ضلال بایستی
که بعد از پرداخت امور تعزیت و تجهیز و تکفین رسول خدا صلعم با علی بن ابیطالب و سایر اهلبیت و اقارب
آنحضرت مصلحت دیده بر تقدیر عدم نص خدا و رسول خدا صلعم بمشورت و صوابدید ایشان تعیین خلیفه
نمایند نه اینکه متوجه آیات و احادیث نشده و اصلا بامر تعزیت نپرداخته و از اهل بیت مصلحت نپرسیده
از مردم برای خود بیعت بگیرند و بعد از آن اهل بیت رسول خدا صلعم بجبر و قهر تکلیف بیعت نمایند عجب است
که سنیه اهل بیت علمای ایشان را ملامت میکنند و میگویند چه معنی دارد سخن شما که امامت ابوبکر باجماع
ثابت شده و خدا و رسول صلعم نص بر خلافت هیچکس نکرده اند و چرا رسول خدا با نهایت شفقت و عنایت
نسبت بحال امت این چنین امر عظیمی را مهمل واگذارد و ایشان از راه جدل میگویند امامت داخل در
اصول دین نیست بلکه از فروع است و اینچنین امری را اگر خدا و رسول خدا صلعم باختیار امت واگذارند
محذوری ندارد و در امثال این مقام از راه تنزیه عوام فریبی آمده میگویند چون نهایت اهتمام بشان
امامت بود و صحابه از دردی که داشتند تعیین امام را بر تجهیز و تکفین رسول و مشوره با اهل بیت او
مقدم داشتند و بر هر ذی عقلی ظاهر است که درد دین صحابه بیش از درد دین پیغمبر و اهل بیت او نبوده و
صحابه را غم امت و فکر ملت بیش از ایشان نبود و همچنین نزد همه کس روشن است که اگر ایشان این
مقدار صبر میکردند که بعد از کفن و دفن رسول خدا صلعم بمصلحت اهل بیت امر خلافت را انتظام دهند هیچ

مفسده مترتب نمیشد و اصلا خلل در دین را نمیبافت و چگونه چنین نباشد حال آنکه بعقیده همه ایشان در
روز اول و دویم کار بیعت باتمام نرسید و معهذا بلاد اسلام را کسی تاخت و تاراج نکرد و نه کسی از مسلمانان
بدست کفار اسیر شد و نه بر مدینه کسی شبخون آورد **و دیگر** آنکه ابوبکر و عمر بواسطه اخذ بیعت از اهل بیت
قصد سوختن خانه فاطمه زهرا کردند **و ابن عبد ربه** اما معتمد القول ایشان در جزو رابع از کتاب
عقد چنین گفته که اما علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه و ابوبکر عمر را گفت اگر ابا کنند از بیعت بر دو زار کن
پس عمر آمد با آتش افروخته تا خانه فاطمه را آتش زند فاطمه گفت یا ابن خطاب آمده که بسوزی خانه ما را عمر گفت
آری **و صاحب** کتاب محاسن و **انفاس الجواهر** شیخ موثق ایشان در کتاب سقیفه نیز قریب
بهمین مضمون روایت کرده **و واقدی** که از اجله مشایخ قریب العهد ایشان است روایت
کرده که عمر بن الخطاب با جمعیکه در ایشان بود اسید بن الحضین و سلمه بن اسلم آمد نزد علی و گفت
بیرون آیید والا خواهم سوخت خانه را بر شما **و ابن خزابه** که از معتبرین ایشان است در
کتاب غرر نقل کرده که زید ابن اسلم گفت من از آنکسانی بودم که با عمر بن خطاب هیمه بر در خانه
فاطمه بردند پس عمر بفاطمه گفت بیرون کن هر که در خانه تست والا خانه را با هر که در آنست خواهم سوخت
و در خانه علی بود و فاطمه و حسنین و جماعتی از اصحاب رسول خدا پس فاطمه گفت خانه را بر فرزندان
من آتش خواهی زد عمر گفت آری بخدا قسم مگر آنکه بیرون آیند و بیعت کنند تا اینجا بود مضمون روایت
ابن خزابه **و محمد بن جریر** بن کثیر طبری شافعی صاحب تاریخ کبیر و تفسیر که از مشاهیر علمای ایشان است
در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که والله خواهم سوخت خانه را بر شما
مگر آنکه بیرون آیید برای بیعت **و صاحب ملل و نحل** که از معتمدین علماست نیز روایت کرده
از نظام معتزلی مشهور که عمر قصد سوختن خانه فاطمه زهرا کرد و طفلی محسن نام از حضرت فاطمه زهرا ساقط شد بسبب
الم که در آن روز از عمر بن الخطاب بآنحضرت رسید **و ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه
نقل کرده که در وقتیکه نزد استادم نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی زید بصری خواندم خبر آمدن زینب از مکه بمدینه و ترسانیدن
هبار بن اسود او را به نیزه و ساقط شدن حمل او و مباح کردن رسولخدا خون هبار بن اسود را ابوجعفر
نقیب گفت هرگاه رسولخدا مباح گرداند خون هبار بن اسود را از برای آنکه او زینب را ترسانید تا حمل

و ابن قتیبه ... بهمین مضمون روایت کرده ...

ازو ساقط شد ظاهر حال این است که اگر رسول خدا زنده می بود هر آینه مباح میگردانید خون کسی را که فاطمه
را ترسانید تا آنکه اسقاط حمل نمود و بعد ازین گفته که پس من گفتم با بو جعفر نقیب که من از تو روایت کنم
آنچه جمعی میگویند که ترسانیده شد فاطمه و محسن ازو ساقط شد ابو جعفر گفت نه این را از من روایت
کن و نه بطلان نقش را ای اہل انصاف و ارباب شعور ببینید که بواسطه حکومت بیجا دو روزه از ابن خطاب
و ابن ابو قحافه نسبت بآل پیغمبر آخر الزمان که ملائکه بجا و جای ایشان افتخار میکنند چه نوع ظلم و بیحرمتی
بظهور آمده بروایت بزرگان و پیشوایان مخالفین و معهذا از نهایت رسوخ مراتب ناشایسته بنی امیه
شدت عصبیه و جهالت این چنین ستمگاران را خلیفه و امام می دانند ومن یضلل الله فماله من هاد
دیگر گریختن ایشان از مقاتله کفار چنانکه در کتب ارباب سیر و فرقه مفصلا مذکور است که در جنگ
حنین بقولی چهار کس نزد رسول ماندند علی و عباس و ابو سفیان بن حارث و عبد الله بن مسعود و بقولی
ده کس علی و عباس و فضل ابن عباس و ابو سفیان بن حارث و ربیعه برادرش و پنج دیگر و باقی
مردم که از جمله ایشان خلفای ثلثه بودند عار فرار بر خود پسندیده رسول خدا در میان اعدای دین
گذاشتند و از جنگ روگردان شدند و همچنین در احد و خیبر چنانکه مخفی نیست بر واقفان ارباب
سیر و بر هر صاحب فطرت پوشیده نیست که تا اخلاص و اعتقاد نسبت برسول خدا ثابت است در سوخ
در دین باقی است از هیچکس این قسم افعال شنیعه بظهور نمی آید در واقع صاحب قوتی که نسبت بچون
خودی فی الجمله موالات و آمیزشی داشته باشد هرگز بر خود قرار نمیتواند داد که او را در مهلکه گذاشته
خود راه سلامت پیش گیرد پس با وجود ارادت و عقیدت درست نسبت برسول خدا چگونه ارتکاب
این چنین امر قبیحی توان نمود و از تعصبات رسوای بهره بیضاوی نمود آنکه در سوره برائة در
تفسیر آیه ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بواسطه اصلاح نامردی دیگر خلفای ثلثه نقطه دران روز
بغیر از عباس و ابو سفیان بن حارث کسی نزد رسول نماند و هیچ نفهمیده از تکذیب رسول خدا که باتفاق
در حق امیر مومنان و سرور مردان فرموده کرارا غیر فرار بر هر که اندک شعوری دارد ظاهر
است که در حق کسیکه خدا تعالی در قرآن مجید او را یاد کرده که نفس خود را فدا کرده از برای
خوشنودی خدا و جمیع خلایق از کافر و مسلمان و عرب و عجم و ترک و دیلم او را اشجع ناس میدانند

و ملائکه از حملات او در تعجب اند و جبرئیل در حق او گفته لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
این قسم بیتابی گفتن بغیر از حماقت و جهالت و عداوت سوء چیزی دیگر ندارد اللهم احشره مع خلفائه
الفسادین ابی بکر و عمر و عثمان **تذکره دویم** در مطاعن مختصه با ابوبکر از انجمله آنکه منع
حق فاطمه زهرا کرد و آل رسول خدا را کاذب و خاین و جاهل وانمود و بیان این قصه بسبیل اجمال آنکه
بعد از فتح خیبر و نزول آیه وات ذی القربی حقه که امر است بدادن حق ذا القربی رسول خدا
فدک را که وهبی است از حی از تملیک حضرت فاطمه زهرا نمود و در زمان حیات رسول در تصرف حضرت
فاطمه بود و بعد از رحلت آنحضرت ابوبکر حضرت فاطمه را از تصرف در فدک مانع آمد پس آنحضرت
اظهار کرد که پیغمبر بمن بخشیده است ابوبکر سخن او را نشنیده از سیده نساء عالمیان گواه طلبید مطابق
روایات مشکوه ابوبکر جوهری صاحب کتاب سقیفه و فدک که همه او را ثقه و معتمد و متبحر میدانند و روایت
واقدی و یاقوت حموی شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و بشر بن ولید و ابن ابی الحدید و صاحب
تاریخ آل عباس و صاحب کتاب ملل و نحل و عمر بن شبه و اعتراف ابن حجر در صواعق بعد از آن حضرت فاطمه
امیر المومنین و ام ایمن را بگواهی طلبیده ایشان گواهی دادند آنگاه ابوبکر گفت گواهی شوهر در حق
زنش مسموع نیست چه محتمل است که برای جلب نفع خود گواهی دهد و ام ایمن نیز چون یک زن است
گواهی او اعتبار ندارد و باین وسیله فدک را از تصرف خیر النسا بیرون برده داخل بیت المال نمود
و بروایت شیخ جلال الدین سیوطی شافعی در تاریخ خلفا ابوبکر آنرا مخصوص خود ساخت و همچنین
عمر و چون غصب فدک بر عالمیان روشن بود لهذا از خلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز و از بنی عباس
ابو العباس سفاح و مامون و غیرهما آنرا باولاد فاطمه تسلیم کردند **ابوهلال عسکری** در کتاب
اخبار الاوایل ذکر کرده که اول کسی که فدک را بورثه فاطمه رد کرد عمر بن عبد العزیز بود و بعد از زمان
او از ایشان گرفته شد تا زمان سفاح اول خلفای بنی عباس پس سفاح بایشان باز داد و بعد از
سفاح از ایشان گرفته شد تا زمان مهدی بن منصور عباسی پس او نیز بایشان باز داد و بعد از
مهدی از ایشان گرفته شد تا زمان مامون بعد از آن مامون بایشان تسلیم کرد **و شارح**
**مقاصد** نیز در شرح کتاب مذکور گفته که در کتب تواریخ مذکور است که اول عمر بن عبد العزیز

فدک را باولاد فاطمه باز داد و بعد از ان در سال دو صد و بیست از هجرت مامون بعامل خود نوشت
تا فدک را باولاد فاطمه باز داد تا اینجا بود مضمون کلام شارح مقاصد و مجملی از آنچه صاحب تاریخ
آل عباس درین باب ذکر کرده این است که بعد از انکه جماعتی از اولاد حسنین نزد مامون دعوی
فدک کردند مامون جمع نمود دویست کس از علمای حجاز و عراق و غیر ایشان را و تاکید کرد که کتمان صواب
ننموده از متابعت حق و راستی سر نه پیچند پس ایشان بروایت واقدی و بشر بن ولید و غیره نقل
کردند که بعد از فتح خیبر جبرئیل بایة **فات ذا القربی حقه** نازل شد پس رسول خدا ص گفت کیست ذی القربی
و چه چیز است حق او جبرئیل گفت فاطمه ع است که فدک حق اوست پس رسول خدا ص فدک را بانحضرت
داد و در وقتیکه ابوبکر فاطمه را از تصرف در فدک مانع شد آنحضرت ع فرمود پدرم بمن داده است
و ابوبکر او را قبول ننموده خواست تا درین باب چیزی نوشته فدک را بانحضرت باز دهد عمر بن الخطاب
گفت از فاطمه بینه طلب کن پس ابوبکر از آنحضرت بینه طلبید و آنحضرت امیر المومنین و ام ایمن و
اسما بنت عمیس را بگواهی آورد پس ابوبکر بر طبق این چیزی نوشت تا فاطمه تصرف در حق خود نماید
انگاه عمر شنیده نزد ابوبکر آمد و از ابوبکر صحیفه را گرفته نوشته را محو ساخت و گفت فاطمه ع زنی است
و علی بن ابیطالب ع شوهر اوست غرضش جلب نفع است از برای خود و محو شهادت و زن خود
اعتبار ندارد و ابوبکر نیز قول او را قبول نموده حضرت فاطمه ع را از ان اعلام نمود انگاه حضرت فاطمه ع
قسم یاد کرد که ایشان گواهی براستی داده اند و بایشان گفت شما نشنیده اید از رسول خدا ص که گفت
اسما بنت عمیس و ام ایمن از اهل جنتند ایشان اعتراف کردند که شنیده ایم و معهذا حق آنحضرت
را ندادند پس از ایشان آزرده شده قسم یاد کرد که شکایت هردو را نزد رسول خدا ص خواهم کرد و
چون بیمار شد وصیت کرد امیر المومنین ع را نگذارد که ابوبکر و عمر بر آنحضرت نماز کنند و روز دیگر
مامون هزار کس از علما و فقها را جمع کرد و بعد از مناظره بر استحقاق فاطمه ع اتفاق نمودند بعد از ان
مامون از ایشان فضایل علی ابن ابیطالب ع پرسید و ایشان برخی از فضایل آنحضرت ع ذکر کردند
چنانکه مذکور است در رساله مامون و همچنین از فضایل حضرت فاطمه ع پرسید و همه فضایل جلیله
روایت کردند و از ام ایمن و اسما پرسید گفتند رسول خدا ص فرمود که این هردو از اهل جنت اند

پس مامون گفت چگونه تجویز میکنید که علی باین فضایل و زهد و ورع بغیر حق شهادت دهد یا انکه باآنهمه
علم نداند که شهادت تنها در حق فاطمه اعتبار ندارد و همچنین کدام عاقل تجویز میکند که فاطمه باطهارت و
عصمت و سیده نساء عالمیان بود چنانکه شما روایت کردید طلب غیر حق خود کند و خواسته باشد
که مال جمیع مسلمین را بظلم متصرف شود و بعد از بسیاری ازین قسم سخنان صواب مامون حکم کرد
تا فدک را باولاد فاطمه داد و بدیشان سپرد و تا درین باب رساله نوشتند و امر کرد که در موسم حج انرا بمردم
بخوانند و ان رساله را اصحاب تاریخ در تالیفات خود ذکر کرده اند صاحب معجم البلدان
بعد از انکه گفته فدک دهی است از حجاز و واقع در دو روزه مدینه و از رسولخدا بود و فاطمه گفت
رسولخدا ان را بمن داده و ابوبکر از و شاهد طلبید ذکر کرده که عمر بن عبد العزیز فدک را بورثه
فاطمه باز داد و بعد از وی ابو العباس سفاح و بعد از وی مهدی بن منصور و بعد از ایشان مامون
نیز در زمان خود بایشان باز داد و امر کرد تا از برای ایشان سجلی پرداختند و بر مامون خواندند
پس دعبل خزاعی درین باب گفت شعر اصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مامون هاشما
فدکا تا اینجا بود مضمون کلام صاحب معجم البلدان حاصل معنی شعر انکه زمانه از نشاط خندان شد
بسبب رد مامون فدک را به بنی هاشم و چون سیده نساء عالمیان دید که ایشان دیده و دانسته
از روی حسد و عناد تکذیب آل نبی معصوم حضرت رسول نمود و حق ایشان را بعنف تصرف کردند لهذا بار دیگر
برای اتمام حجت بعنوان وراثت که مسلم الثبوت مسلمین بود دعوی نمود چنانکه روایت کرده اند
بخاری و مسلم در صحیحین خود که فرستاد فاطمه بنت النبی نزد ابوبکر و طلب کرد میراث رسولخدا از
انچه داده بود رسولخدا در مدینه و فدک و انچه باقی مانده بود از خمس خیبر پس ابوبکر ابا نمود و گفت
بدرستیکه رسولخدا گفت لا نورث ما ترکناه صدقه حاصلش انکه از ما پیغمبران میراث برده
نمیشود و انچه را باز گذاشته ایم صدقه است و بعد ازین چنین روایت کرده اند که پس فاطمه غضب
کرد برابی بکر و دوری گزید و دیگر سخن نگفت باو تا انکه بعد از شش ماه رحلت نمود و چون فوت شد
علی بن ابیطالب انحضرت را در شب مدفون ساخت و رخصت نداد ابی بکر را در تدفین انحضرت
ای اهل انصاف و صاحبان فطرت مستقیم نظر کنند که امام ایشان چگونه از عهده اجر رسالت

بیرون آمده و بچه نوع وصیت پیغمبر آخر الزمان را در حق عترت او بجا آورده و حرمت سلاله نبوت
را چه قسم نگاهداشت و اهل بیت مطهر را از رجس که قرآن با ایشان و ایشان با قرآن اند و تمسک بایشان
موجب نجات است بچه ظلمی متهم ساخت در واقع کدام بی آزرمی عنود روا میدارد که قرة العین رسول
خدای از عصمتش نیز داده و درکتب صحاح فریقین رسول خدا سیده نساء اهل جنت و بضعة خود
خوانده و آزار او را آزار خود دانسته خواسته شد که حق جمیع مسلمین را بظلم تصرف نماید و مرتضی علی با آن
همه فضایل که خدا و رسول خدا درباره او شهادت داده اند چنانکه بعضی از آنها مذکور شد در اصول سابق و آن
تقدس و کمال و علم و زهد و ورع و سخا و مجاهده و ریاضت و گذشت از لذات نفسانی و زخارف
دنیوی که نزد جمیع فرق انام مسلم است برای نفع خود حضرت فاطمه زهرا را از امر ناصواب مانع نشود و باین
اکتفا نموده گواهی ناحق نیز بدهد نعوذ بالله من قبایح الجاهلیة هر که ادنی شعوری باشد میداند
که ظهور این امر شنیع از ابوبکر بغیر از حسد و عناد و وحشت ذاتی هیچ موجبی نداشته چنانکه در کتب علمای
اهل بیت بطریق تواتر بصحت رسیده و آنچه را حضرت امیر در نهج البلاغة در نامه که بعثمان بن حنیف
که از قبل آنحضرت والی بصره بود مندرج ساخته مصدق مطلوب است و آن اینست کانت فی ایدینا
فدك من كل ما اظلته السماء فشحت عليها نفوس قوم وسخت عنها نفوس
آخرین و نعم الحکم الله یعنی بود در دست ما فدک از آنچه سایه انداخته بران آسمان یعنی در
تمام روی زمین ما را همین فدک بود پس حسد بردند بران نفسهای جمعی یعنی ابوبکر و اتباعش و در
گذشتند از آن بجوانمردی قومی دیگر یعنی آل رسول خدا و خدای تعالی خوب حکمیست و متعصبان
بنی امیه پرست بواسطه اصلاح فعل بد ابی بکر گاهی تا در عصمت رسول خدا حرف میدارند تا بعلی
و فاطمه چه رسد و شکی نیست که تجویز عدم عصمت در حق رسول آخر الزمان و کمال این چنین
خیانت و ظلمی درباره حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا کفر محض است پس دوستداران
ابی بکر در حقیقت خود را و او را هر دو تکفیر کرده اند و گاهی میگویند اگرچه ابی بکر میدانست که ایشان
راستگو و معصوم اند لیکن آنچه کرده موافق شرع است و التزام کرده اند که اگر پیغمبر نیز
دعوی کند از وی بینه باید خواست هر چند نزد قاضی یقین العصمت باشند و چشم پوشیده اند از آنکه

فایده بینه حصول ظن است از برای حاکم ولهذا اقرار اقوی است از بینه پس در وقتیکه حاکم جزم بصدق
قول مدعی داشته باشد دیگر طلب بینه بی‌معنی است وخلاف بدیهه عقل جمیع عقلا است ولهذا در کتب
فریقین روایت شده که اعرابی بر رسولخدا دعوی قیمت شتری کرد وآنحضرت باعرابی فرمود که قیمت
شتر را بتو داده ام پس اعرابی از آنحضرت بینه طلب کرد آنگاه خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین برخاست
و گواهی داد پس رسولخدا خزیمه را گفت از کجا دانستی که من قیمت آن را داده ام خزیمه گفت
اگرچه من حاضر نبودم لیکن گواهی دادم ازین جهت که تو رسولخدائی و ما بتو ایمان آورده ایم پس آنحضرت
خزیمه را گفت شهادت ترا بمنزله دو شهادت گردانیدم وباین سبب ملقب بذی الشهادتین گردید
پس ظاهر شد که این قسم جواب نیز نص است برحماقت ابوبکر و تابعانش و بر هر عاقل منصف روشن است
که آنچه در مرتبه دوم ابوبکر از رسولخدا روایت کرده کذب و افترا است اولا از برای
آنکه اگر این سخن راست بودی بایستی که رسولخدا آن را بعلی و فاطمه و فرزندان ایشان بگوید
زیرا که وراثت تعلق بایشان داشت و اختصاصی که ایشان را بآنحضرت بود دیگری را نبود و باتفاق
پس هیچ معنی دارد که رسولخدا با نهایت اشفاق و عطوفت که نسبت بایشان داشت و بمقتضای
آیه شریفه وانذر عشیرتک الاقربین مامور شده بود باندازه اقارب و اهمیت در تعلیم و ارشاد است
خصوص علی بهیچوجه مخبر نسازد تا آنکه قرة العینش حضرت فاطمه زهرا و داماد و ابن عم و برادرش
علی بن ابیطالب نزدیکان یکان متهم بنادانی و ظلم شوند العیاذ بالله **بخاری** در صحیح خود
روایت کرده که امام حسن در ایام شیرخوارگی خرمای صدقه در دهان انداخت پس حضرت رسول
او را از آن منع نموده فرمود الم تعلم ان الصدقة حرام علینا یعنی آیا تو نمیدانی که صدقه
بر ما حرام است تا اینجا بود مضمون روایت بخاری و برین مناقشه دارد آورده اند که چون در آن
زمان امام حسن طفل و غیر مکلف بود چرا آنحضرت چنین فرموده و **شیخ ابن حجر عسقلانی**
متعصب که از مشاهیر علمای ایشان است در شرح بخاری در جواب ازین مناقشه متکلم بصواب
شده گفته از برای آنکه امام حسن در آن وقت نیز مطالعه لوح محفوظ میکرد پس هرگاه آنحضرت امام حسن
را در شیرخوارگی مانع شود و بگوید تو نمیدانی که صدقه بر ما حرام است و دانایان ایشان اعتراف

کستند که آنحضرت در ایام رضاع مطالعه لوح محفوظ میکرد چگونه مرتضی علی که باب مدینه علم است و همه
روایت کرده اند که او اقضا و اعلم امت است و جمیع اصحاب مسایل از و استفاده می نمودند و
رسول خدا صلعم درباره او در حدیث وارد در شان حسنین ع فرمود که ابو هما خیر منهما علم بمیراث نبرد
از انبیا نداشته باشد و رسول خدا صلعم چه آنحضرت را و فاطمه ع را خبر نداد ازین معنی و اما ثانیاً بواسطه
آنکه صریح مخالفت کلام ربانی است چنانکه فرموده و ورث سلیمان داود و نیز از ذکریا حکایت
نموده که در حین طلب فرزند گفت انی خفت الموالی من ورائی فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی
ویرث من آل یعقوب واجعله ربی رضیا یعنی ظاهرش آنکه من میترسم از بنی اعمام خود
که بعد از من خواهند بود پس عطا کن مرا فرزندیکه میراث برد از من و از آل یعقوب و بگردان
ای پروردگار من او را راضی و صالح و مخفی نیست که اگر آیه را بظاهر حمل نکنند و تکلف کرده بگویند
که مراد وراثت در علم و نبوت است معنی آیه پسندیده نخواهد بود بواسطه آنکه بنی اعمام ذکریا
اگر استحقاق مرتبه نبوت داشتند پس چرا او نخواسته باشد که بایشان برسد و اگر نداشتند یقینش
حاصل بود که بایشان نمیرسد پس ترسیدن از پیغمبر شدن بنی اعمام معقول نخواهد بود و در واقع پیغمبری
چرا برسد از آنکه دیگری از خویشان او بعد از و پیغمبر شود و نیز هرگاه مراد وراثت در علم و نبوت
باشد واجعله رب رضیا لغو است چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم زیرا که رتبه پیغمبری که در
اول خواسته فوق این مرتبه است و لهذا در تفسیر نیشاپوری شافعی مسطور است که روایت شده
از ابن عباس و حسن و ضحاک که مراد وراثت در مال است و از نیجاست که در هیچیک از کتب
ارباب سیر روایت نشده که اولاد انبیای سابق از آبای خود میراث نبرده اند و نیز هر ذی شعوری
میداند که در ین قسم آیات وراثت در علم مراد بود بایستی که ظاهر باشد بر علی بن ابیطالب که
بنص رسول خدا قران با اوست و او با قران تا لب حوض کوثر و باتفاق اعلم آیات قرانیست و
همچنین بر حضرت فاطمه علیها السلام و حالانکه خلافش ظاهر بود و الا دعوی وراثت مال رسول
نمیکردند و این دلیلی است ظاهر بر آنکه مراد وراثت در مالست و منعش مکابره محض است
و انکس که از تعصب گفته اگر مراد وراثت در مال باشد لازم می آید دعای ذکریا مستجاب نشده باشد

چه یحیی پیش از زکریا از دنیا رفت سخنش از عدم تتبع و تامل ناشی شده از برای آنکه در کتب علمای
معتبر ایشان مثل کشاف و تاریخ طبری مذکور است که یحیی بعد از زکریا کشته شد و معهذا بحث او
بر خودش نیز وارد است زیرا که از دعای زکریا که فرمود انی خفت الموالی من ورائی ظاهر است
که او فرزندی را طلب کرد که بعد از و میراث از و ببرد و گرنه من ورای یحیی خواهد بود پس بر تقدیر
یحیی میراث پیغمبر را نیز بعد از زکریا نبرده پس دعای زکریا مستجاب نگشته باشد و قطع نظر از جمیع
مراتب هر کرا ادنی تمیزی دارد ظاهر است که هیچ دوستی و آشنائی از اوساط ناس بعد از فوت آشنای
خود نسبت باولاد و اقارب او این طور سر نمیکند بلکه آنچه از دستش می آید از مهربانی و رعایت
نسبت بانها بجا می آرد پیداست مستور نیست بر ارباب فتوت پس بر تقدیر محال که فدک از حضرت فاطمه
نبود اگر ایشان بمقتضای مروت و فتوت با سلاله نبوت و رعایت حقوق پیغمبر آخر الزمان بقدر
مقدور در استرضای سیدة النساء میکوشیدند و از مسلمانان التماس میکردند تا قلیلی که از حضرت
رسول ماند بذریت پیغمبر آخر الزمان واگذارند چه خلل در دین راه می یافت یقین حاصل است
که همه اهل اسلام باین رضا میدادند و از حصه خود بطوع و رغبت می گذشتند **و ابن ابی
الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغه که ابو العاص بن ربیع شوهر زینب که بزعم
اهل سنت دختر رسول خدا صلعم است از خدیجه در جنگ بدر اسیر شد و چون اهل مکه فدای اسیران خود را
فرستادند زینب نیز فدای ابو العاص را فرستاد و از آنچه زینب فرستاده بود قلاده بود که خدیجه مادر او
در وقت زفاف ابو العاص باو داده بود پس چون رسول خدا صلعم آن را دید رقت بسیاری کرده از
مسلمانان درخواست نمود تا ابو العاص را سر دادند و آنچه زینب فرستاده بود باو باز فرستادند
بعد ازین ابن ابی الحدید گفته که خواندم این روایت را به ابی جعفر نقیب یحیی بن ابی زید البصری
پس نقیب گفت میدیدی که ابوبکر و عمر باین مقام نرسیدند آیا اقتضا نمیکرد شرع تکرم و احسان
خوشدل ساختن فاطمه را بفدک بر تقدیریکه فدک از فاطمه نبود چه میشد اگر ایشان از اموال
مسلمین برای او بطریق هبه میگرفتند آیا کمتر بود مرتبه فاطمه از مرتبه زینب و حال آنکه فاطمه سیده
نساء عالمیان است انتهی بود مضمون کلام ابن ابی الحدید الحق هر که اندک انصافی داشته

و از اطوار بنی امیه خود را دور دار و بیقین میدانند که از هیچ مسلمان راسخ العقیده این قسم
افعال قبیحه نسبت بآل رسول صادر نمیشود **شعر** مرا مرا باور نمی آید روی اعتقاد حق زیرا
حوزون و دین پیمبر داشتن **نعم الحکم الله والزعیم محمد والموعد یوم القیمة** و انانکه
گفته اند اگر فدک حق حضرت فاطمه بود بایستی که حضرت امیرؑ در ایام خلافت در تصرف خود آورد
حرف شان ناشی نشده مگر از قلت تدبر و تتبع زیرا که شیخ المحدثین محمد بن بابویه در اوایل کتاب
علل روایت کرده باسناد از ابراهیم کرخی که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق عم که
چرا نگرفت حضرت امیر المومنین فدک را در ایام خلافت خود آنحضرت در جواب فرمود بود اسطے
اقتدا از رسول خدا صم زیرا که عقیل بن ابی طالب خانه آنحضرتؐ را در مکه فروخته بود بی رضای
آنحضرت و چون مکه فتح شد گفتند یا رسول الله صم چرا رجوع بخانه خود نمیکنی آنحضرت گفت
**انا اهل بیت لا نسترجع شیئا یوخذ منا ظلما** یعنی ما اهل بیت رسالتیم باز نمیگیریم آنچه
را از ما بظلم گرفتند **دیگر** روایت کرده از علی بن فضال که گفت پرسیدم از حضرت امام
موسی کاظم عم که چرا نگرفت امیر المومنین در وقت خلافت خود فدک را متصرف نشد آنحضرت
فرمود لانا **اهل البیت لا یاخذ حقوقنا ممن ظلمنا الا هو** یعنی از برای آنکه ما اهل بیت
رسالتیم نمیگیرد حقوق ما را از کسی که بظلم حق ما می برد الا خدا تعالی و قطع نظر ازین جواب صحیح
بر همه مخالفین محقق است که هرگاه امیر المومنین اراده بر طرف کردن آئین بدیکی از خلفاے ثلثه میکرد
مردم باطل پرست همه فریاد و غوغا میکردند چنانچه روایت شده در کتب فریقین که چون
در کوفه حضرت امیر مردم را از نماز تراویح در رمضان که از بدعت عمر است منع فرمود
همه در مسجد فریاد بر آوردند که واه عمراه پس حضرت امیر که دنیا را سه طلاق داده بود از برای
کوتاه شدن زبان بدگویان از مثل فدک درگذرد چه استبعاد خواهد داشت **بلبیه در صحیح**
**بخاری** و جمع بین الصحاح الستة در باب مناقب حضرت فاطمه روایت شده باسناد
از رسول خدا صم که گفت **فاطمة بضعة منی سیدة نساء اهل الجنة** یعنی فاطمه بهترین
زنان جنت است **و در جمع بین الصحاح الستة** نیز روایت شده در باب

مناقب حضرت فاطمه ع در صحیح ابی داود که رسول خدا صلعم بفاطمه گفت الا ترضین ان تکونی سیدة
نساء العالمین او سیدة نساء هذه الامة یعنی آیا راضی نیستی ای فاطمه که بوده باشی
بهترین زنان عالم و در صحیح مسلم روایت شده از عایشه که رسول خدا گفت یا فاطمة
الا ترضین ان تکونی سیدة نساء المومنین او نساء هذه الامة و ثعلبی
نیز روایت کرده در تفسیر آیه انی سمیتها مریم و غزالی در احیاء العلوم در باب ذم
بخل و حب مال روایت کرده حدیثی از عمران بن حصین مشتمل بر آنکه خدا بفاطمه گفت انت سیدة
نساء اهل الجنة و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و جمع بین الصحیحین
و جمع بین الصحاح الستة باسناد در روایت شده از رسول خدا صلعم که گفت فاطمة
بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی یعنی فاطمه پاره از من است هر که غضب کرد او را
پس به تحقیق که غضب کرد مرا و در مشکات از متفق علیه بخاری و مسلم و حمیدی در حلیه
حافظ ابو نعیم روایت شده از رسول خدا صلعم که گفت فاطمة بضعة منی من یریبنی ما رابها
و یوذینی ما اذاها حاصلش آنکه تهمت بر و تهمت بر من است و رنجانیدن او رنجانیدن من است پس ازین احادیث
مذکوره متحقق گشت که رنجانیدن و غضب سیدة نساء عالمیان اذیت و غضب رسول خدا صلعم است و آنچه از صحیح بخاری
و مسلم و غیرهما قبل ازین تحریر یافت دانسته شد که ایشان حضرت سیدة النساء را بغضب آوردند و رنجانیدند
تا آنکه در حیات خود با ایشان متکلم نشد و اذن نداد که بعد از رحلت بر آنحضرت نماز کنند و بروایتی که ابن
مردویه در مناقب ذکر کرده آنحضرت چندان شکایت ایشان کرد که هیچ شنونده را شبهه نمی ماند در نفاق
صریح ایشان و خدا تعالی در قرآن مجید فرموده که الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الاخرة اکنون باید دید که از مقدمات چه نتیجه حاصل است از برای آنکه حرمت سلاله نبوت
نداشتند فاعتبروا یا اولی الابصار دیگر معزول گشتنش از بردن سوره برائت و خواندن آن بر اهل
حج احمد حنبل در مسند روایت کرده باسناد از علی ع ابن ابیطالب باین مضمون که چون نازل
شده ده آیه از سوره برائة خواند رسول خدا صلعم ابوبکر را و او را با آیات مذکوره بمکه فرستاد تا بر اهل مکه بخواند
و بعد از آن خواند مرا و گفت دریاب ابوبکر را و هر جا که باو رسی آیات مکتوبه را ازو بگیر و ببر آنها را

و بر اهل مکه بخوان پس رسیدم بابوبکر و گرفتم از و آیات را پس برگشت ابوبکر بسوی رسول خدا ص و از سبب
آن پرسید باین مضمون که یا رسول الله آیا نازل شد در حق من چیزی رسول خدا ص گفت نه لیکن جبرئیل
آمد بسوی من و گفت لن یؤدی عنک الا انت او رجل منک حاصلش آنکه باید هرگز نرساند احدی
از تو مگر خود تو یا مردی که از تو باشد **و دیگر** روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا ص فرستاد ابوبکر
را با برائة بسوی اهل مکه بعد از ان فرستاد و از و باز ستد و گفت لا یذهب بها الا رجل من اهل بیتی
یعنی باید که نبرد آنرا مگر مردی که از اهل بیت من پس فرستاد علی را **و در صحیح ابی داود و صحیح**
**ترمذی و جمع بین الصحاح الستة** در تفسیر سوره برائت روایت شده باسناد از ابن عباس
مشتمل بر آنکه رسول خدا ص فرستاد ابوبکر را و امر کرد که در موسم بخواند بر اهل مکه بعد از ان علی را از پی
او فرستاد و چون به ابوبکر رسید از رسول خدا ص نوشته با و داد و در ان امر شده بود که علی بخواند این
کلمات را و مرقوم بود که فانه لا ینبغی ان یبلغ عنی الا رجل من اهل بیتی یعنی سزاوار نیست
که رساند از من مگر مردی که از اهل بیت من **و در صحیح ترمذی** در جامع الاصول روایت کرده از
انس که رسول خدا ص فرستاد برائة را با ابی بکر و بعد از ان او را طلبید و گفت لا ینبغی لاحد ان یبلغ
هذا الا رجل من اهلی پس خواند علی را و با و داد **و در صحیح بخاری** نیز روایت
شده در ستر سورت که رسول خدا ص علی را از پی ابی بکر فرستاد و امر کرد تا علی برائة را بخواند **و**
**ثعلبی** نیز در تفسیر سوره برائة روایت کرده باسناد و مشتمل بر آنکه فرستاد رسول خدا ص ابی بکر را
با آیات سوره برائت تا بخواند بر اهل موسم و بعد از رفتن ابوبکر علی را از پی او فرستاد و چون با و
رسید برائت را از و فرا گرفت پس برگشت ابی بکر و از سبب پرسید رسول خدا ص گفت لا یبلغ عنی
غیری او رجل منی **و اخطب خوارزم** نیز روایت کرد و مشتمل بر آنکه بعد از برگشتن
ابوبکر و از سبب پرسیدن رسول خدا ص گفت امرت ان لا یبلغها الا انا او رجل منی یعنی مأمور
شده ام بآنکه نباید برساند آنرا مگر من یا مردی که از من باشد **تنبیه** اکنون تامل باید نمود که هرگاه خدا
و رسول ص راضی نباشد که شخصی چند آیه قرآنی را در حیات رسول خدا ص بر طایفه از امت بخواند پس
بعد از رحلت رسول خدا ص جمیع امور دین و دنیای تمام خلایق را چگونه با او میگذارند و چون را

می شوند که صاحب اختیار جمیع نفوس و حامی دین و حافظ قرآن و احکام نبوت و رہنمای کافهٔ امت بوده
باشند و آنچه مخالفین در حسن پوشی این امر گفته اند که باعث بر عزل ابوبکر رعایت عادت عرب و قاعدهٔ
جاهلیة بود که در شکست و بست عهد و پیمان اعتبار نمی کردند مگر بسخن آنکس که صاحب عهد است یا کسیکه
از خویشان او باشند محض تزویر است بواسطه آنکه اگر چنین بود مناسب نبود که رسولخدا صلعم بگوید جبرئیل
آمد و بمن خبر داد و من از جانب الله مامور شده ام و مناسب نبود که مخصوص خود ساخته بگوید باید
که نرساند از من تا آخر بلکه مناسب آن بود که بگوید بواسطه آنکه عرب از صاحب عهد و اقارب او بدیگری
اعتبار نمی کنند و این نهایت ظهور دارد بر صاحب ذوق سلیم و نیز بر آنحضرت صلعم که در مکه نشو و نما یافته
بود و بسبب تائید ربانی مطالعه لوح محفوظ میکرد و اینچنین امر ظاهری مخفی نبود پس چرا ابوبکر را در اول
میفرستاد و نیز آنحضرت همواره بامر الهی بر خلاف عادت جاهلیت عمل می نمود و ارسال برائت
نیز بعد از آن بود که قریش نقض عهد رسولخدا صلعم کرده بحمایت بنو بکر بر بنی خزاعه تاخت آوردند و نزول
در خصوص آیات براءة که ایشان را فرستاده شده بود بقتل و گرفتن مشرکین بعد از ماههای
حرام و از آنچه مرتضی علی را بآن مامور ساخت که در مکه بمردم بگوید منع مشرکان بود از دخول در
کعبه و حج گذاردن ایشان پس دیگر چه ضرورت بود که آنحضرت متابعت عادت جاهلیت نماید
و نیز از این قرار بایستی که آنحضرت عم خود را عباس که نزد قریش شیخی موقر بود با ایشان سابقهٔ
آمیزش داشت بفرستد نه مرتضی علی که در حداثت سن بود و بواسطه کشته شدن خویشان و
قبیلهٔ قریش بتیغ آنحضرت و فرط مقاتله اش با کفار و نهایت حمایتش در دین و ملت همه او را
دشمن میداشتند چنانکه ظاهر است پس ظاهر شد که این قسم سخنان بواسطه تلبیس حال ابوبکر رض
و اخفای منزلت علی بن ابیطالب گفتن شاهد بر عناد و سفاهت دانایان اهل خلافت و بر ارباب
هدایت مستور نیست که غرض اصلی خدا و رسول صلعم تنبیه بود بر عدم استحقاق ابوبکر مرتبه جلیلهٔ خلافت
را چنانکه دانسته شد والله المنور لقلوب الطالبین **دیگر** عارف نبود باحکام دین چنانچه
نشناخت کلاله را که عبارتست از کسیکه نه پدر داشته باشد و نه پسر چنانکه روایت شده در کتب
فریقین که پرسیدند از و کلاله را چون نمیدانست ساکت شد و بعد از زمانی گفت میگویم من در کلاله

از پیش خود اگر صواب گویم از خداست و اگر خطا گویم از شیطان و تدانست میراث جده را چنانکه روایت
شده در کتب فریقین که پرسید از و جده از میراثش او در جواب گفته نیافتم از برای تو چیزی در
کتاب خدا و سنت رسول ص تا آنکه او را خبر کردند مغیره و محمد بن مسلمه که رسولخدا ص جده را سدس داد
**دیگر** فجاءه سلمی را در آتش بسوخت و حال آنکه رسولخدا ص باتفاق علمای ایشان نهی از ان کرده و فرموده
لا یعذب بالنار الا رب النار و برید دست چپ دزد را حالانکه باتفاق دست راست را باید
برید و دانایان ایشان در امثال این مقام میگویند ابوبکر مجتهد بود اگر بعضی مسایل را غلط کند
باید اند چه بینود و هیچ تامل نمیکنند بر فرضیکه مجتهد باشد آخر این چنین مجتهدیست که این قسم مسایل ظاهره
سهلة التحصول را نمیداند و هر گاه مجتهدی این قسم مسایل را نداند دیگر چگونه قابلیت خلافت پیغمبر
آخر الزمان ص دارد و حال آنکه به بدیهه عقل متحقق است که امام باید عالم بمعارف ربانی و حقایق فرقانی
و حلال و حرام مشکل و دانای هر آیه از آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و موقت و غیر موقت و
مجمل و مفصل بوده باشد تا حافظ احکام دین و ملت و رهنمای امت تواند بود **دیگر** در کتب فریقین روایت
شده که عمر در حق او گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه
یعنی بود بیعت ابوبکر بی اصل بی اندیشه ناشی از خطا نگاه داشت خدا تعالی شر او را پس هر کس رجوع کند بمثل
ان بیعت بکشید او را **و در روایت** جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عمر بن
خطاب باین عبارت واقع شده انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها قد کانت کذلک
ولکن الله وقی شرها یعنی بود بیعت ابوبکر امری بی اصل ناشی از عدم تدبیر و اصابت رای که باتمام رسید
آگاه باشید و بدانید که بتحقیق چنین بود ولیکن خدا تعالی نگاه داشت شر او را و در آخر این روایت
بعد از چند روز که عمر حکایت از روز سقیفه کرده باین مضمون گفته که هر که بیعت کند با دیگری بدون
مشورة مسلمین ان بیعت بیعت نیست و حق آن دو نفر کشتن است **دیگر** آنکه خود اعتراف کرده و در خفی
خود گواهی داده و گفت اقیلونی ولست بخیرکم و علی فیکم یعنی واگذارید مرا زیرا که من بهتر از شما
نیستم و حال آنکه علی ع در میان شماست موافق روایت ابن ابی الحدید و قاسم بن سلام صاحب کتاب اموال
**و در روایت** ابن حجر از احمد حنبل چنین مذکور است که ابوبکر گفت انما انا بشر ولست بخیر

من احد الله و در امثال این مقام زمانی از اضطراب بر و رانکار میر سند و گاهی خاطر را باین تسلی میدهند که او کسر نفس کرده بمیدانند که امام باید که در روس منابر کمالات خود را ظاهر سازد به امت تا ایشان را علما بشان او بهم رسد و بقول او عمل کنند نه آنکه مردم را از خود بی اعتقاد سازد و در واقع در منبر و مسجد که موضع ارشاد خلایق است این طور شکست نفسها چه معنی دارد **دیگر** آنکه در کتب فریقین روایت شده موافق روایت عبد الجبار معتزلی شیخ معتمد ایشان در کتابش که مشتمل است بمغنی در امامت و موافق روایت ابن حجر از احمد حنبل که ابوبکر گفت اذا رایتمونی استقمت فاتبعونی واذا زغت فقوموني واعلموا ان لی شیطانا یعتریني فاذا رایتموني عصیت فاجتنبوني یعنی چون به بینید مرا که براه راست میروم متابعت کنید مرا و چون از راه بیرون روم و گمراه شوم براه باز آرید مرا بدرستیکه مرا شیطانیست که از راهم بیرون میبرد پس چون به بینید که عصیان کنم از من احتراز کنید **و موافق** آنچه ملا علی قوشجی در شرح تجرید ذکر کرده باین طریق گفته ان لی شیطانا یعتریني فان استقمت فاعینوني وان عصیت فجنبوني و معانی همه روایت نزدیک بهم است **دیگر** از ظلمش آنکه باتفاق خالد بن ولید را بواسطه زکوة به قبیله مالک بن نویره فرستاد و خالد با وجود اسلام ان قبیله طمع در زوجه مالک بن نویره کرده او را با قبیله اش قتل و غارت نمود و هم در ان شب با زوجه مالک زفاف کرد و عمر نیز بسابقه ربطش با مالک هر چند سعی کرد که ابوبکر در حق خالد قصاص شرعی بجا آرد ابوبکر قبول نکرد و عمر در بین با خالد گفت اگر من خلیفه شوم هر آینه ترا خواهم کشت بسبب این امر که از تو صادر شد **دیگر** در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده که در حین طلب فاطمه فدک را بطریق میراث ابوبکر گفت لا اغیر شیئا من صدقة رسول الله عن حالها التی کانت یعنی بخدا قسم که تغیر نمیدهم چیزی از صدقه رسول را از حالتیکه داشت در زمان رسول و عمل خواهم کرد بنحویکه رسول خدا عمل کرده است **و در جمع بین الصحیحین** روایت شده که ابوبکر قسمت میکرد خمس را موافق قسمت پیغمبر الا آنکه نمیداد خویشان رسول را بنحویکه رسول خدا باینشان میداد و از اینجا ظاهر میشود کذب ابوبکر در قسم حدیث سابق و بر هر عاقلی پوشیده نیست که هرگاه کسی در حق خود این قسم اعتراف نماید و در حد شرعی این نوع ظالمی تقصیر نماید قابلیت امامت ندارد **دیگر سوم** در مطاعن مختصه بعمر اگر چه اطوار ناشایسته و اوصاف ذمیمه او بیشمار است لیکن

درین مقام بچندی از انها اختصار می نماید مشتی باشد نمونه خرواری از انجمله آنکه باتفاق جمهور محدثین
و مورخین هر دو فرقه رسولخدا در مرض موت اصحاب را گفت بیارید از برای من اسباب کتابت تا بنویسم
از برای شما نوشته که بعد از ان هرگز بضلالت نیفتید و عبارت انحضرت موافق روایت صحیح بخاری
و صحیح مسلم و جمع بین الصحیحین و مشکات این است هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده یعنی بیائید
تا بنویسم برای شما کتابی که بعد از ان هرگز بضلالت نیفتید و بروایت امدی در شرح مواقف ائتونی
بقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی واقع شده یعنی بیارید نزد من کاغذی تا بنویسم برای
شما کتابیکه بعد از من بضلالت نیفتید و در روایت صاحب ملل و نحل ائتونی بدوات
و قرطاس واقع شده و در روایت ابن ابی الحدید از استادش ابو جعفر نقیب بدوات و کتف
واقع شده لیکن مقصود همه آنست که مذکور شد پس عمر بن خطاب مانع شده گفت رسول هذیان میگوید حسبکم
کتاب الله یعنی بس است شمارا کتاب خدا امیست موافق روایت احمد حنبل و صحیح مسلم و مشکات و حمیدی
و غیرها زیرا که در بعضی از روایات کتب مذکوره یهجر واقع شده و در بعضی هجر و در لغت عرب
میخواهند از هذیان گفتن بیمار خبر دهنده میگویند هجر و یهجر چنانکه در کتب لغة مثل صحاح و قاموس و امثال
ان مذکور است و در روایت بخاری واقع شده که عمر بن خطاب گفت قد غلب علیه الوجع درد بر رسولخدا
مستولی شده حرفش اعتبار ندارد و مخفی نیست که این کلام نیز بغیر از این معنی ندارد که انچه رسولخدا میگوید
از روی بیهوشی و غلبه مرض است پس هذیان گفته باشند آنگاه منافقین با عمر اتفاق نمودند نزاع بطول
کشید تا آنکه رسولخدا از روی اعراض ایشان را از پیش خود دور کرد اکنون ای طالبان دین حق انصاف
باید داد که در زیر آسمان این چنین فعلی از کدام مسلمان اخلاص کیش می آید حقا که هیچ فعلی از افعال
منافقین زمان نبوت از ابتدای بعثت تا حین رحلت باین قباحت و شناعت نبوده کدام مسلمان را بر زبان
جاری میتواند شد سخنی چنین نسبت برسولی که رحمت عالمیان و علت غائی ایجاد است و هر چه میگوید
بمقتضای ان هو الا وحی یوحی از جانب خداست در واقع خاتم الانبیاء و المرسلین در نهاد تکمیل
دین مبین و ارشاد عباد الله آزار و زحمت بی اندازه کشید و همواره بواسطه ترویج و بخشش خداتعالی
ملائکه را بمدد او میفرستید و دینی که تا قیام قیامت همه خلائق بان عمل کنند از جانب الله بخلق برساند و آخر الامر

هذیان بگوید این نیست مگر نهایت کفر و نفاق و شدت عداوت و شقاق لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة
عجب است که آن بی ادب زعم غلیظ القلب در اول خود را داناتر از رسول خدا ص وانمود و گفت حسبکم کتاب الله
و نفهمید که کتاب بی کتاب دان موجب هدایت امت نیست و الا بایستی که این همه مذاهب مختلفه و فرق باطله
بهم نرسد و از اینجاست که قطب محیی شافعی در بعضی از مکاتیب خود گفته راه بی راهنما نمیتوان یافت و
گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول ص در میان است رهبر شد چه حاجت باشد ماند که مریض گوید
چون کتب طبی هست چرا مرا با طبا رجوع باید کرد انتهی و معهذا در سقیفه بنی ساعده با وجود جمیع رجوع بقرآن
ننمود و اصلا نام کتاب الله بر زبان نیاورد و اگر این چنین امر عظیمی که بواسطه آن ترک تجهیز و تکفین رسول
خدا کردند در کتاب نبود پس چون گفت حسبکم کتاب الله و اگر بود پس چرا بی اندیشه و مشورت با ابوبکر
بیعت کرد تا آنکه در حق آن بیعت گفت ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها
می داند که غرض ایشان نبود مگر حرص بر امارة و حسد بر آل رسول خدا ص اگر نه کدام سفیه تجویز میکند
که وصیت رسول خدا ص لغو باشد و رسول ص هذیان بگوید و بمجرد کتاب الله ضلالت و اختلاف بهم نخواهد رسید
در واقع آنها به فتنه و خونریزی و نزاع که بر سر امامت بظهور آمده و خواهد آمد بر سر هیچ امری از
امور بظهور نیامد **و لهذا** روایت شده در کتب مذکوره مثل جمع بین الصحیحین و مشکات و ملل و نحل
باین مضمون که ابن عباس می گریست و میگفت مصیبتی که مصیبت و تمام مصیبت همان بود که مانع شدند
رسول الله ص را از نوشتن کتابت و گفتند او را که هذیان میگوید تا اینجا بود محصلی از سخن ابن عباس
الحق کدام مصیبت اعظم ازین می تواند بود و ازینجاست که صاحب ملل و نحل گفته که کشیده نشد شمشیر
بر هیچ قاعده دینی مثل کشیدن شمشیر بر قضیه امامت **ابن ابی الحدید** در شرح حدیث روایت
کرده از ابن عباس حکایتی مشتمل بر آنکه ابن عباس گفت رفتم بخانه عمر بن الخطاب در اول خلافت او
و بعد از آنکه خبر علی ابن ابیطالب از من پرسید سوال کرد و گفت اعتقاد وی این است که رسول خدا
امامت را بر وی مقرر کرده من گفتم آری و من از پدرم نیز پرسیدم او گفت علی است میگوید پس
عمر بن خطاب گفت بتحقیق که خواست رسول خدا ص تا در مرض موت تصریح باسم علی کند پس من مانع
شدم از رهگذر آنکه قریش با وی نمیگرویدند بعد ازین ابن ابی الحدید گفته که این روایت را اسناد

ذکر کرده صاحب تاریخ بغداد در کتب لبس لعنه شیطان بعض قرانی بواسطه اضلال خلایق و اغوای عباد الیه
ملعون ازل و ابد و مستحق عذاب الیم گشت و بمقتضای کلام حضرت رسول در حدیث مذکور یقین حاصل
است که اگر آنچه آنحضرت میخواست نوشته می شد هیچیک از امت بضلالت نمی افتادند و این همه اختلاف
و خونریزی و فساد که یکی از آنها قتل فرزند رسول ص و تاراج اسلام نبوت است از ابتدای رحلت آنحضرت
تا قیام قیامت بر سر امت و مذاهب باطل بظهور نمی آمد و هفتاد و دو فرقه باطل بهم نمیرسید پس تامل باید کرد که حال
آنکس که منع از نوشتن آنحضرت کرد چه خواهد بود ع خون شهدا تمام در گردن اوست دیگر انکه خمس
غنیمت که بنص خدا و رسول ص از آل و اقربای رسول خدا ص بود از ایشان منع کرد و معهذا عایشه دختر
ابی بکر و حفصه دختر خود را هر سال ده هزار درهم میداد شارح مقاصد در جواب گفته
که اگر چه خمس از ذوی القربی بود یعنی بنی هاشم و بنی عبد المطلب بنص و اجماع لیکن عمر اجتهاد کرد که بفقرا
ایشان باید داد تا اینجا بود مضمون جواب شارح مقاصد و این سخن از فرط سخافت بکلام عقلا نمی ماند در
واقع هرگاه بنص خدا و رسول ص و اجماع حق ذوی القربی باشد دیگر اجتهاد عمر بر خلاف نص و اجماع
چه قسم معقول است اجتهاد عبارت است از استنباط احکام از کلام خدا و رسول ص نه آنکه هر کس از
پیش خود رد نص خدا و رسول ص کند و بگوید که من مجتهدم ازین قرار عمر و امثال او جمیع شرایع محمدی
را تغییر دادن جایز خواهد بود یکبار اجتهاد کنند که نماز واجب نیست و بار دیگر اجتهاد کنند که زنا و شراب حلال
است و همچنین در عرض چند روز دین تازه بعمل خواهد آورد نعوذ بالله دیگر آنکه در زنا دادن احداث
بدعت بی نظیر بود چنانکه باتفاق فریقین امر کرد برجم زن دیوانه و زن آبستن که در پیش او اقرار
بزنا کرد پس حضرت امیر او را منع کرد و گفت بر دیوانه و طفل حد جاری نیست و زن آبستن اگر چه خود
مستحق رجم باشد اما طفلش چه گناه دارد پس عمر گفت لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود عمر هلاک
میشد بسبب فتوای غلط دیگر آنکه امر کرد برجم زنی که شش ماهه فرزند آورده باشد بتوهم آنکه فرزند
شش ماهه نمی باشد پس پیش از شوهر زنا کرده باشد و علی بن ابیطالب او را اعلام نمود که از قرآن ثابت
شده که شش ماهه طفل متولد می تواند شد زیرا که خدا تعالی در یکجا فرموده والوالدات یرضعن
اولادهن حولین کاملین یعنی مادران دو سال تمام شیر میدهند اولاد خود را و در یکجا فرموده

وحمله وفصاله ثلثون شهراً واز این قرار حمل شش ماهه خواهد بود زیرا که بیست و چهار ماه باز ای دو سال تمام شیر خوردن می افتد و شش ماه دیگر باز ای حمل پس عمر از قول خود برگردید **دیگر** منع کرد از مهر گرفتن بسیار و گفت هر کس مهر دخترش را بسیار میگیرد من او را داخل بیت المال خواهم کرد پس زنی برخاست و گفت تو منع میکنی ما را از آنچه خدا تعالی در قرآن مجید حلال گردانیده از برای ما و خواند **ان اتیتم احدهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً** پس عمر گفت **کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال** یعنی جمیع مردم فقیه تر اند از عمر حتی زنانیکه در حجلها پس پرده بسر می برند و تابعان عمر در جواب این سخن میگویند او کسر نفس کرده و هیچ فکر نمی کنند که هرگاه تسلیم قول آن زن کرد در این مسئله پس آن زن از او فقیه تر بوده باشد زیرا که تسلیم آن قول اعتراف است به بطلان قول خود و بنا بر روایت ابن ابی الحدید واقع شده که عمر بعد از آن قول گفت تعجب کنید از امامیکه خطا کرد و زنیکه صواب گفت پس قطع نظر از آنکه درین مقام کسر نفس خلیفه و خود را در نظر امت جاهل وانمودن اصلا صورت ندارد و تصدیق قول آن زن کردن عین اقرار بافضلیت و اعلمیت آن زن از عمر خواه کلام مذکور از او صادر شده باشد و خواه صادر نشده باشد و خواه کسر نفس کرده باشد خواه نکرده باشد **و در جمع بین الصحیحین** روایت شده از ابی واقد که گفت پرسید از من عمر که رسول خدا در نماز عید چه میخواند من گفتم **اقتربت الساعة و القرآن** **دیگر** در کتاب مذکور روایت کرده که عمر بن خطاب از ابا واقد لیثی پرسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نماز عید الفطر و عید رمضان چه میخواند او در جواب گفت ق و القرآن و اقتربت الساعة انتهی اما بیکسالها با رسول خدا بوده باشد و با آنحضرت بنماز عید رفته باشد و نداند که آنحضرت در نماز عید چه قرات میکرد عجب امامیست مناسب حال متعصبین در امثال این مقام آنست که بگویند عمر اجتهاد کرده بود در فن القرآن **دیگر** روایت شده در کتب معتبره اهل خلاف که عمر شبی گمان فسق برد بر کسی و از راه دیوار بخانه آنکس در آمد و چون آنکس را مخاطب ساخت او در جواب گفت اگر من یک فسق کرده ام از تو چهار فسق الحال بظهور آمد یکی آنکه تجسس کردی و حال آنکه خدا تعالی از آن نهی فرموده و گفته **و لا تجسسوا** دیگر از راه دیوار آمده و خدا تعالی فرموده که بدون اذن داخل در خانه مشوید و گفته **و لا تدخلوا بیوتاً غیر**

بیوتکم حتی تستأنسوا و دیگر آنکه سلام نکردی و خدا تعالی فرموده و تسلموا علی اهلها پس عمر از
کار خود شرمنده شد و بازگشت و متعصبان درین مقام گفته‌اند عمر اجتهاد کرد و عجب حالی است که این
نادان همیشه بر خلاف نص خدا و رسول خدا اجتهاد میکند کاش بر سبیل سهو و نسیان یکبار موافق
قول خدا و رسول خدا نیز اجتهاد میکرد و این روایت را علامه دوانی در شرح عقاید عضدی نیز
آورده **و ابن ابی الحدید** این روایت را در شرح نهج البلاغه بعد از آنکه گفته عمر
در بسیاری از مواضع فتوی میداد و بعد از آن منع میکرد و بر ضد آن فتوی میداد و این روایت
را ذکر کرده و لیکن در روایت او خطا در اذن طلبیدن مذکور نیست **و دیگر** روایت کرده از ابن ابی
الحدید در شرح حشو که عمر روزی بجوانی از انصار گذشت در حالیکه تشنه بود پس از آن جوان شیر
از عسل پیش آورد و عمر از خوردن آن امتناع نمود و گفت خدا تعالی فرموده **اذهبتم طیباتکم فی**
**حیوتکم الدنیا** پس آنجوان بعمر گفت این آیه از برای کافران است نه مسلمانان پس خواند
بر عمر ما قبل آیه را **و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم**
**فی حیوتکم الدنیا** پس عمر گفت **کل الناس افقه من عمر** **و دیگر** روایت کرده از
امام محی السنه و او از ابن عمر که گفت تعلیم گرفت عمر سوره بقره را در دوازده سال و بعد از آنکه
با تمام رسید شتری را بشکرانه نحر کرد سبحان الله این شعور و دعوی جانشینی رسول خدا کردن چه
مناسبت با هم دارد **و در جمع بین الصحیحین** در مسند عمار بن یاسر روایت شده که مردی
از عمر پرسید که هرگاه جنب شوم و آب نیابم چه کنم عمر گفت نماز مکن پس عمار بن یاسر او را از غلطش
آگاه گردانید و گفت تیمم باید کرد و در واقع شخصیکه همیشه در سفر و حضر با رسول خدا باشد و این چنین حکم
عام البلوی را از آنحضرت فرا نگرفته باشد و آنچه قرآن منزل شده باشد که آیه فلم تجدوا ماء فتیمموا
را هم ندانسته باشد قابلیت کفش داری که ادنی زمین دارد ندارد تا بامر دیگر چه رسد **و نیز در جمع**
**بین الصحیحین** روایت شده که ابو موسی اشعری سه مرتبه بر در خانه عمر آمده اذن دخول
طلبید و چون اذن نیافت بازگشت بعد از آنکه عمر واقف شد ابو موسی را گفت چرا بی اذن نیامدی
او گفت بواسطه آنکه از جانب رسول خدا باین طریقه مامور شده ام پس عمر گفت بر آنچه گفتی شاهد

بیار پس ابوموسی ابوسعید خدری را گواهی آورد انگاه عمر گفت این امر بر من پوشیده بود **دیگر**
آنکه باتفاق ارباب سیر و احادیث شک کرد در موت رسول خدا صلعم و گفت پیغمبر نمرده است بلکه مثل
عیسی باسمان رفته است و هر که گوید او مرده است او را خواهم کشت تا آنکه ابوبکر از قرآن بر او آیه انک
**میت و انهم میتون** خواند پس عمر از قول خود برگشت و گفت **کانی لم اسمع هذه الآیة**
گویا نشنیده بودم این آیه را و آنانکه میگویند عمر از روی اضطراب و وحشتی که از خبر فوت نبی عارض
او شده بود گفت نبی نمرده است سخن شان ناموجه است زیرا که این وحشت و اضطراب با ترک تجهیز
و تکفین آنحضرت و همان لحظه در تلاش بیعت سعی کردن جمع نمیشود چنانکه ظاهر است بر ارباب شعور و
نیز اگر چنین بود بایستی که علمای ایشان در کتب خود این را داخل در اختلافات واقعه بعد از نبی ذکر کنند
و حالانکه آمدی و صاحب ملل و نحل و امثال ایشان این را نیز از جمله اختلافاتی ذکر کرده اند که بعد از نبی
بهم رسیده مثل اختلاف میانه مهاجرین و انصار در امامت و اختلاف در موضع دفن نبی و غیر اینها **دیگر**
آنکه عمر یقین در ایمان خود نداشت **غزالی** در احیاء العلوم و **شیخ محی الدین** در فتوحات
روایت کرده که عمر بنا بر آنکه رسول خدا صلعم منافقین را بحذیفه بن یمان گفته بود از حذیفه میپرسید که من از
منافقینم یا نه در واقع کسیکه در ایمان خود شک داشته باشد بر مسند خلافت رسول خدا صلعم چگونه تواند نشست
بلکه او را یقین در نفاق خود بود لیکن این سوالات را از برای فریب عوام میگفت تا بگویند عمر داخل
این نفاق نیست و خبر از اصحاب لیلة العقبه ندارد **ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه
روایت کرده که عمر گفت **والله ما ادری خلیفة انا او ملک** بخدا قسم نمیدانم که من خلیفه ام
یا پادشاه **و در کامل التاریخ** شیخ ابن اثیر نیز مذکور است که عمر بسلمان گفت آیا من
ملکم یا خلیفه سلمان در جواب گفت اگر یک درهم از مال مسلمانان بغیر حق صرف کرده باشی خلیفه نخواهی بود
پس عمر که این سند مخفی نیست که حضرت سلمان کنایةً بل صریحاً سلب خلافت عمر کرد زیرا که عمر مخالف
خدا و رسول تصرفات بسیار کرده مثل آنکه حصه مهاجرین را زیاده از انصار قرار داد و خمس اهل بیت
را چنانکه دانستی منع کرد و از برای خود آن مبلغ بر داشت که بروایت ابن عبد البر در کتاب استیعاب
بعد از مرگ او از هشت یک مالش بهر یک از زنانش که بر روایتی چهار و بر روایتی سه بودند هشتاد و سه هزار دینار

در شرح سید **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابن سیرین که بر عمر در اخر ایام حیات
انحضرت نسیان طاری شده بود که عدد رکعات نماز را فراموش میکرد و ازین جهت مردی را فرموده
بود که در پیش او ایستاده میشد و او را تلقین می نمود و عمر باشاره ان مرد قیام و رکوع بجا می اورد
**دیگر** انکه منع کرد از حج تمتع و متعه کردن زنان و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و گفت ثلث کن
علی عهد رسول الله و انا انهی عنهن واحرمهن واعاقب علیهن یعنی سه چیز بود در
زمان رسولخدا و من نهی میکنم از انها و معاقب میسازم مردم را بر کردن انها و نیز گفت المتعتان
کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه بود در زمان رسولخدا
من نهی میکنم ازان و معاقب میسازم مردم را بر ارتکاب انها **و در جمع بین الصحیحین**
روایت شده از جابر بن عبد الله انصاری باین مضمون که حج تمتع و متعه نسا میکردیم در زمان
رسولخدا تا انکه عمر منع کرد هر دو را و گفته هر که زنان را متع میکند من او را رجم خواهم کرد **دیگر**
روایت کرده که ابن عباس امر میکرد بمتعه **دیگر** از جابر بن عبد الله روایت کرده که ما میکردیم متعه بمشتی از تمر
و دقیق در ایام رسولخدا و ابی بکر تا انکه نهی کرد عمر ازان **و در صحیح ترمذی** روایت شده
که مردی از اهل شام پرسید از ابن عمر که متعه زنان حلال بود او گفت حلال است پس انمرد گفت پدر
تو نهی کرده است ازان او در جواب گفت من ترک سنت رسولخدا بقول پدر نمیکنم **و احمد
حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم در حلیه** روایت کرده اند از عمران بن حصین در
متعه زنان که گفت نازل شد در کتاب خدا متعه و کردیم ما در زمان رسولخدا و نازل نشد قران
بحرمتش و پیغمبر نیز نهی نکرد ازان تا انکه از دنیا رحلت نمود **و عبد الرزاق** که از مشاهیر
علمای موثق ایشان است روایت کرده از ابن عباس که میگفت نبود متعه مگر رحمتی که خدا ان را بامت
محمد ارزانی داشته بود و اگر عمر نهی نمیکرد احتیاج بزنا نمی شد و مخفی نیست کلام عمر صریحست در حلال
بودن متعه در زمان رسولخدا و همچنین احادیث مذکوره و بر عقلا مخفی نیست که هرگاه حکمی از احکام در
زمان رسولخدا باشد و رسول انرا از جانب خدا بخلق رسانیده باشد و خدا تعالی در قران
مجید خبر داده باشد که الیوم اکملت لکم دینکم پس عمر کیست و چه کاره است که حرام تواند نمود **دیگر**

روایت شده از موطای مالک که عمر صبحی در خواب بود موذن خواست او را از برای نماز صبح بیدار کند
گفت الصلوة خیر من النوم پس عمر موذن را امر کرد تا آنرا داخل در اذان صبح گرداند **دیگر** احداث کرد تراویح
را در شبهای رمضان و امر کرد تا مردم نماز نافله را بجماعت بگذارند و حال آنکه در زمان رسول و ابوبکر
به تنهایی میگذاردند چنانچه حمیدی در مسند ابوهریره از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده و بعد از آن
بفرموده عمر بشهرها نوشتند تا در همه جا چنین کنند **و در کامل ابن اثیر** از واقدی روایت شده
که گفته اول کسیکه در تراویح امر کرد تا بجماعت بگذارند و بشهرها نوشت تا همه جا چنین نماز کنند عمر بود **و
در جمع بین الصحیحین** از مسند ابوهریره در متفق علیه بخاری و مسلم روایت شده از عبدالرحمن بن
عبدالقاری که گفت بعد از آنکه عمر منع نماز جماعت در نافله رمضان کرد شبی با عمر بمسجد رفتیم دیدیم که
مردم نماز بجماعت میگذارند پس عمر گفت نعمة البدعة یعنی خوب چیزیست بدعتی و حال آنکه در جمع بین الصحیحین
روایت شده از جابر بن عبدالله که رسول خدا گفت کل بدعة ضلالة **و ابن حجر** در صواعق
روایت کرده از حافظ ابونعیم که رسول خدا گفت اهل البدع شر الخلق و الخلیقة یعنی ارباب بدعتها
بدترین خلایقند **دیگر** روایت کرده از ابوحاتم خزاعی که رسول خدا گفت اهل البدع کلاب النار یعنی
اهل بدعتها سگان دوزخند **دیگر** روایت کرده از طبرانی که رسول خدا گفت من وقر صاحب بدعة
فقد اعان علی هدم الاسلام یعنی هر که تعظیم و توقیر کند صاحب بدعت را پس بتحقیق که در خرابی
اسلام مدد کرده است **دیگر** روایت کرده از بیهقی که رسول خدا گفت لا یقبل الله لصاحب بدعة
صوما و لا صلوة و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهاد و لا صرفا و لا
عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین حاصلش آنکه قبول نمیکند خدا تعالی نه نماز
صاحب بدعت و نه روزه اش و نه صدقه اش و نه حجش و نه عمره اش و نه جهادش و نه صرف کردنش در راه
خدا و نه عدلش بیرون میرود صاحب بدعت از اسلام چنانکه بیرون میرود موی از خمیر **دیگر** روایت کرده
از بیهقی که رسول خدا گفت ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یتوب من بدعته یعنی ابا دارد
خدا تعالی از قبول کردن عمل صاحب بدعت مگر وقتیکه توبه کند از آن اکنون باید دید که بمقتضای این احادیث
حال کسی که بدعت را خوب داند و این همه بدعت در دین پیغمبر بهم رساند چه خواهد بود **دیگر** اختیار شوری

کردن و مجمل این امر آنکه در حین مردن شش کس را تعیین کرد از برای امامت علی و عثمان و عبدالرحمن بن
عوف که خواهر مادری عثمان زن او بود و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و گفت بعد از سه روز اگر پنج کس اتفاق
کنند و یکی مخالفت کند آن یکی را بکشند و اگر سه کس در یک طرف باشند و سه کس دیگر در یکطرف قول آن سه کس
که عبدالرحمن بن عوف با ایشانست اعتبار کنند و آن سه کس دیگر را بکشند و اگر همه با یکدیگر مخالفت کنند همه را
بکشند و بر هر ذی شعوری روشن است که هرگاه علی بن ابیطالب با آن همه فضایل که خدا و رسول خدا
باتفاق هر دو فرقه در باره او فرموده اند در طرفی باشند دیگر قول عبدالرحمن بن عوف را برگزیند
و بقول او سه کس دیگر را هرچند یکی از آنها علی بن ابیطالب باشد کشتن بغیر از عداوت با علی بن ابیطالب
هیچ احتمال ندارد و سبحان الله این چه عناد و شقاوت و بیحیایی و ضلالتست که بمجرد مخالفت سخن مثل عبدالرحمن
مجهولی حکم کند بکشتن علی بن ابیطالب که افضل اهل بیت است و بنص متواتر رسول خدا تمسک باو
موجب نجات است و همیشه حق با اوست و او با حق است و نسبتش بنبی نسبت هارون است بموسی
و باب مدینه علم رسول خدا است و او از قرآن جدا نمیشود و قرآن از و جدا نمی شود و به نص قرآنی نفس خیر
المرسلین و ولی امت است غریب تر آنکه ایشان امامت را از فروع می دانند پس اگر فرعی از فروع
اصحاب رسول خدا که باعتقاد ایشان همه از اهل بهشتند با یکدیگر مخالفت کند در سه روز یا بیشتر چرا مستحق
قتل میشوند نزد هر که ادنی از تمیزی دارد همه فعل شنیع عمر از برای نهایت عداوتش با اهل بیت رسول
دلیل ظاهر و برهانی قاطع است **دیگر** از عجایب شوری آنکه جمهور مخالفین اتفاق دارند که رسول خدا
فرمود الائمة من قریش و روایت کرده اند که ابوبکر در روز سقیفه باین حدیث انصار را از دعوی
امامت منع کرد و در کتب معتبره ایشان روایت شده که عمر گفت اگر سالم مولای ابی حذیفه زنده
بودی او را خلیفه میکردم زیرا که از رسول خدا شنیدم که میگفت ان سالما شدید الحب لله
و باتفاق همه سالم مذکور از قریش نیست مخفی نیست که هرگاه بمجرد خبر از رسول خدا که گفت سالم خدا
را بسیار دوست میدارد سالم مستحق خلافت باشد پس اگر مرتضی علی با آنهمه فضایل که عمر از رسول خدا
در باره او شنیده بود و دانسته بود که خدا تعالی او را نفس رسول خود خوانده و از اهل بیت
مطهر از رجس پاک ساخته چرا مستحق امامت نباشد و این نیز دالست بر نهایت عداوت عمر

**دیگر** آنکه ابن ابی الحدید روایت کرده در شرح حتی که عمر در حق اهل شوری اول گفت رسول خدا صلعم
ازین شش کس راضی از دنیا رفت و بعد از آنکه طلحه نزد عمر آمد چون آزرده بود بواسطه گفتگوی
طلحه با ابوبکر در باب خلیفه کردن عمر ابتدا عمر با او گفت رسول خدا صلعم از تو آزرده و غضبناک بود که از دنیا
رفت بواسطه سخنی که در وقت نزول آیه حجاب از تو صادر شد و بعد ازین روایت کرده از جاحظ
که در کتابش گفته میان این دو کلام عمر تناقض است و این ظاهر است زیرا که در اول گفته رسول ص
از همه این شش کس راضی رفت و در ثانی گفته که رسول از طلحه ناراضی رفت و ازین اطوار ظاهر
میشود که حرف عمر هرگز از روی نفس الامر نبود بلکه همیشه بر موافقت خواهش خود حرف میزد و بر روایت
ابن ابی الحدید از جاحظ سخنی که طلحه در حین نزول آیه حجاب گفته اینست که چه نفع می کند پیغمبر را امر
کردن بحجاب فردا است که خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد صاحب این سخن باعتقاد آن جماعت از اهل جنت
است **علاوه** در جمع بین الصحیحین روایت شده از مسند عبد الله بن عباس که عمر در حین وفات
بعبد الله بن عباس گفت این جزع و فزع که از من می بینی از رهگذر تو و اصحاب تست و الله که اگر مثل
آنچه در روی زمین است میداشتم تصدق میکردم از ترس عذاب الهی **وحافظ ابونعیم** در
حلیة الاولیاء روایت کرده باین مضمون که عمر در حین احتضار گفت کاش من گوسپندی بودم که مرا آنکه
بودی که نصفی مرا کباب و نصف دیگر قدید کرده خورده بودند و فضله شده بودم و انسان نمی بودم
**و در کتب** مخالفین روایت شده ما من محتضر یحتضر الا یری مقعده من الجنة و النار
حاصلش آنکه هیچ محتضری نیست که در وقت احتضار جای خود را در بهشت یا دوزخ نه بیند پس اگر عمر
خلیفه رسول خدا صلعم می بود البته جای خود را در بهشت جاه (؟) وان می دید و این جزع و اضطراب و اظهار پشیمانی
از و بظهور نمی آمد **تذکره چهارم** در مطاعن مختصه بعثمان بر متتبعین اخبار سلف ظاهر است که
شیوه عثمان اصلا مشابهت باطوار اهل حق نداشت بلکه همواره تشبه بملوک فراعنه و قیاصره می نمود
از دربانان متعدد قرار دادن و غلامان زرین کمر داشتن و در اظهار امور باطله مثل [illegible] والودان وغیره
اینها **وازجمله قبایحش** آنکه حکم بن ابی العاص را بمدینه باز آورد و بعد از آنکه رسول خدا او را بواسطه
نهایت شقاوت و نحسش از مدینه دور کرد و باین اعتبار او را طرید رسول ص میخوانند یعنی رانده و دور کرده

رسول صلعم هر چند در زمان رسول خدا صلعم عثمان درخواست او کرد ملتمسش نزد رسول خدا صلعم مقبول نیفتاد
و همچنین در زمان ابو بکر و عمر **دیگر** ولید بن عقبه را با نهایت فسق والی کوفه ساخت تا آنکه او مست
پیشنمازی کرد بعد از آنکه نماز صبح را چهار رکعت گزارد و هر دم گفت و با تو خوشی دارم اگر میخواهید بیشتر از
چهار رکعت بگذارم و ابن ولید را خدا فاسق خوانده در آیه **افمن کان مومنا کمن کان فاسقا**
**لا یستوون** چنانکه مفسرین گفته اند که مراد از فاسق ولید است و از مومن مراد علی بن ابیطالب است
**دیگر** آنکه عبد الله ابی سرح را که رسول خدا صلعم خونش را هدر ساخته بود او را والی مصر کرد و چون جفا چنانکه
از و بظهور نباید و بعد از آنکه اهل مصر از و شکایت کردند چیزی نوشت و بمحمد بن ابو بکر داد و باهل مصر
گفت ولایت شما را بمحمد دادم با او بروید و بعد از آن نامه بعبد الله مذکور نوشت که محمد را با جمعیکه
همراه او بیند بکش و خود در مصر بحکومت متمکن باش **دیگر آنکه** ابی ذر غفاری را با آن جلالت قدر
که بهم اتفاق دارند از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد بواسطه آنکه او را از اعمال ناشایسته منع
میکرد و اطوار او را نمی پسندید و بعد از آن بفرموده عثمان او را از شام بر شتر برهنه سوار کرده بمدینه آوردند
پس او را بربذه که موضعی است در حوالی مدینه و در آنجا نه آب است و نه آبادانی فرستاد تا در آنجا بجوار
رحمت ایزدی پیوست **و در کتب معتبره فریقین** روایت شده که رسول خدا گفت **ما
اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر** یعنی سایه نینداخت آسمان سبز
و بر نداشت زمین تیره راست لهجه تر و صادق القول تر از ابی ذر کسی **دیگر** عبد الله بن مسعود را با آن
قرب منزلت که در خدمت رسول خدا صلعم داشت چندان فرمود زدند که استخوان پهلویش شکست و از
همان آزار بجوار رحمت حق ایزدی پیوست و مصحفش را نیز گرفته بسوخت **دیگر** عمار یاسر را فرمود
تا چندان زدند که فتق بهم رسانید بسبب ناراضی بودن عمار از کارهای نامشروع او و حال آنکه همه بر علو
مرتبه عمار نزد رسول خدا صلعم اعتراف دارند **دیگر** روایت کرده اند از ترمذی و نسائی و حاکم که رسول خدا
گفت **الجنة تشتاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان** **دیگر** بازار مدینه را که رسول خدا بهمه مسلمانان
بخشیده بود به برادر مروان بن حکم داد و چراگاه حوالی مدینه را که مشترک بود میان مسلمانان از
برای چریدن حیوانات مخصوص خود و بنی امیه گردانید و نگذاشت تا مواشی دیگران از آن بهره مند شوند

دیگر انکه مال مسلمانان را بهمه خویشان خود میداد و خلیفه چهار دانگ خود و چهار صد دینار زر سرح داد
و حکم بن ابی العاص را در یکبار دویست هزار درهم داد و بروایت ابن ابی الحدید و غیره مروان
بن حکم را در یکنوبت تمام خمس از مینه داد و عبد الله ابی سرح را تمام غنایمی که از فتح افریقیه بدست
آمد بخشید و هیچکس را با او شریک نکرد و ابو موسی اشعری اموال بسیار از عراق آورد و همه را بخویشان
خود قسمت نمود دیگر انکه در سفر چهار رکعت نماز گذارد و حال انکه بروایت کتب صحاح ایشان
رسول خدا صلعم و ابو بکر و عمر و عثمان خود نیز در اول خلافت دو رکعت کردند حمیدی در جمع بین
الصحیحین روایت کرده از مسند عبد الله بن عمر که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلعم نماز مسافر در منی و غیره
دو رکعت و همچنین ابو بکر و عمر و عثمان نیز در اول خلافت چنین کرد و بعد از ان عثمان چهار رکعت کرد
دیگر روایت کرده در مسند عبد الله بن مسعود از عبد الرحمن بن یزید که گفت نماز کرد عثمان در منی
چهار رکعت و چون بعبد الله بن مسعود گفتند عبد الله بن مسعود گفت من با رسول خدا صلعم و ابو بکر و عمر
دو رکعت کردم دیگر در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده در مسند ابن
عباس که بفرموده رسول خدا صلعم در نماز سفر دو رکعت است و در حضر چهار رکعت و از مسلم نیز در
مسند انس بن مالک بهمین مضمون روایت کرده دیگر انکه امر کرد برجم زنیکه در شش ماهه فرزند آورده
بود پس علی بن ابیطالب او را از غلطش آگاه کرد چنانچه عمر را درین امر آگاه گردانید روایت کرده
مسلم باسناد در صحیحش در تفسیر سوره احقاف که زنی شوهر کرد و بعد از شش ماه زائید و چون خبر
بعثمان رسید امر برجم کرد پس علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام نزد عثمان آمد و گفت خدا تعالی
در قران مجید فرموده و حمله و فصاله ثلثون شهرا و نیز گفته و فصاله فی عامین پس ان زن را
خلاص کرد دیگر انکه حد شرعی بجا نیاورد نسبت با بن عمر که هرمزان حاکم اهواز را بعد از شرف
اسلام بغیر حق کشته و همچنین نسبت بولید بن عقبه حد شرب خمر بجا نیاورد و اطلاع بر جمیع
قباحتهای او از کتب ارباب سیر ظاهر می شود لهذا بهمین اکتفا نمود و مجملش انکه انقدر قباحت ازو
ظاهر شد که جمیع مهاجر و انصار بر قتلش اتفاق کردند و از پس ازو ناراضی بود تا سه روز افتاده
بود و کسی او را مدفون نساخته بود و بروایت واقدی بغیر از مروان و سه کس از

علامتش کسی بر جنازه اش حاضر نشد و آن چهار کس را نیز مردم بسنگ از سر جنازه او دور کردند
عجب است از مخالفین که بمجرد قول عبدالرحمن بن عوف خلافت عثمان را بر حق می دانند و اطاعتش را واجب
و باجماع صحابه بر قتل عثمان او را واجب القتل معزول از خلافت نمیدانند بلکه او را بیگناه و مظلوم میدانند
معهذا اسم صحابه را که در قتل عثمان شریک بودند و هم آنانکه طلب خون عثمان کردند و جمعی کثیر از صحابه را کشتند
نزد ایشان فنا نمید

## اصل یازدهم

در ذکر پاره از کلام حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب
که دلالت بر بطلان خلافت خلفای ثلثه از کتاب نهج البلاغه که متواتر است نزد ارباب تتبع و تمام کلام
درین اصل در دو توضیح بوضوح می پیوندد

## توضیح اول

بدانکه در خطب و کتابات آنحضرت شکایت
از خلفا و اظهار غصب خلافت و ظلم بر اهلبیت صریحاً و کنایةً بسیار است و از آنجمله دلالت صریح
دارد بر چیکه در خور گنجایش این مختصر باشد مذکور می شود و چون تمام فقرات را تعبیر بفارسی کردن لفظ
باللفظ بی تقدیم و تاخیر ترجمه را از سلاست محاوره فارسی بیرون می برد بنابرین به بیان مطلب و ما حصل
کلام اکتفا می نماید از آنجمله در بعضی از خطب فرموده این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم
دوننا کذبا و بغیا علینا ان رفعنا الله و وضعهم و ادخلنا و اخرجهم حاصلش
آنکه کجا اند آنکسانی که خود را راسخ در علم می دانستند از روی دروغ و ظلم کردن بر ما بجهت برداشتن خدا تعالی
ما را و فرو گذاشتن ایشان را و داخل کردن خدا ما را در زمرهٔ اوصیا و ائمه و بیرون کردن ایشان را
از آن مرتبه جلیل بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی با خواسته میشود هدایت و با جسته می شود
روشنی از کوری گمراهی و جهالت ان الائمة غرسوا فی هذا البطن من بنی هاشم لا تصلح
علی سواهم و لا تصلح الولاة من غیرهم بدرستیکه امامان و اوصیای پیغمبر آخر الزمان نشانده شده اند
درین بطن از هاشم یعنی ابو طالب مراد آنکه یعنی بغیر از من و اولادم خدا تعالی بدیگری کرامت نکرده است
ولایت و امامت پیغمبر آخر الزمان را و زیبنده نیست بر غیر اولاد علی بن ابیطالب غیر ایشان کسی
صلاحیت و استحقاق این منزلت جلیل القدر نداشته و نخواهد داشت و در بعضی دیگر فرموده
لا یقاس بآل محمد من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا
هم اساس الدین و عماد الیقین یعنی سنجیده نمیشود بآل محمد احدی از این امت و برابر کرده نمیشود

بایشان انکه همیشه جاری شد بمتابعت ایشان بود زیرا که تمام صحابه ارشاد و هدایت و عزت و اعتبار
و دولت بوسیله دوستی پیغمبر و آل پیغمبر یافتند چنانکه ظاهر است الیهم یفیئ الغالی وبهم یلحق التالی
بایشان رجوع میکند افراط کننده در دین و دور گذرنده از طریق مستقیم و بایشان ملحق میشود سیر السماند در
دین حاصل انکه بازگشت همه در امر دین و هدایت بایشان است ولهم خصایص حق الولایة وفیهم
الوصیة والوراثة مر ایشان راست خصایص امامت و ولایت از عالم بودن باحکام الهی و عصمت و سایر صفات
کمالیه و در ایشان است وصیت و وراثت پیغمبر از راه استحقاق ذاتی و انتهم راه قرابت و هم از راه نص
خدا و رسول الآن اذ رجع الحق الی اهله ونقل الی منتقله الحال این زمانی است که حق
راجع شده باهلش یعنی بمستحقش و این زمان وقتی است که نقل کرده شد حق بمحل و مکان خود یعنی حاصلش
انکه مثل از من دیگران بخلاف حق متصدی امر خلافت بودند الحال که دست انها از غصب منزله کوتاه شد
حق بمرکز خود قرار گرفت **و در بعضی دیگر** فرموده فلما مضی تنازع المسلمون الامر من
بعده یعنی چون درگذشت رسول خدا نزاع کردند مسلمانان در امر امامت بعد از ان انحضرت فوالله
ما کان یلقی فی روعی ولا یخطر علی بالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده عن اهل بیته
ولا انهم منحوه عنی بخدا قسم که اندیشه نمیشد در دلم و خطور نمیکرد در خاطرم که عرب بیرون برند
این امر را بعد از پیغمبر خدا از اهل بیتش و دور کننده باشند خلافت را از من حاصلش انکه با نهایت استحقاق
من و قرب منزلت من نسبت حضرت پیغمبر و کثرت نصوص واقعه درباره من و تکرر یقین نمودن پیغمبر
مرا از برای این کار و بهمه ایشان خبر دادن دیگر احتمال این راه نمیدادم که عرب از من درگذرند و دیگری را غیر
حق خلیفه رسول خدا و اولی بتصرف در امت دانند فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعونه
پس باز نداشت مرا از طلب حق خود غیر از هجوم آوردن مردم بر ابی بکر و بیعت کردن با او فامسکت
یدی حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد پس
نگاه داشتم دست خود را تا انکه دیدم که برگشتند مردم از دین و اسلام و مرتد شدند و میخواندند مردم را
بامورکه موجب ابطال و زوال دین محمد بود فخشیت ان لم انصر الاسلام واهله ان اری
فیه ثلما او هدما تکون المصیبة به علی اعظم من فوت ولایتکم پس ترسیدم که اگر یاری

کنم اسلام و اهل اسلام را چشم در اسلام رخنه یا ویرانی که سخت تر باشد مصیبت آن بر من از امیری و
تصرف نبودن در شما حاصلش آنکه بعد از غصب خلافت باعث ارشاد دادن من ایشان را و معاونت
در دین کردن و رایهای صواب بایشان نمودن آن بود که اگر نمی کردم دین محمد بالکلیه برطرف می شد
بشومی جهالت و ضلالت ایشان **و در بعضی دیگر** در بیان حالات اهل بیت فرموده هم موضع
سره ولجاء امره وعیبة علمه وموئل حکمه وکهوف کتبه وجبال دینه بهم اقام انحناء
ظهره یعنی آل محمد اند موضع اسرار نبوی و ملجاء امور او و صندوق دانش او و مرجع حکم او و محافظ
کتبهای او از قرآن و غیره و کوههای متین اویند که نگاه میدارند دین او را از تزلزل و برهم خوردن
بایشان راست شد کجی پشت دین **و در بعضی دیگر** فرموده نحن شجرة النبوة ومحط الرسالة
ومختلف الملائکة ومعادن العلم وینابیع الحکم ناصرنا ومحبنا ینتظر الرحمة
ومبغضنا ینتظر السطوة مائیم شجره نبوت و جایگاه فرود آمدن رسالت جبرئیل و محل آمد و شد
ملائکه و معدنهای دانش و چشمه های حکمتها یار کننده و دوست ما منتظر رحمت است و دشمن ما منتظر غضب
الهی **و در بعضی دیگر** فرموده قد خاضوا بحار الفتن واخذوا بالبدع دون السنن
وارز المؤمنون ونطق الضالون المکذبون بتحقیق که خوض کردند مخالفین در دریاهای فتنه و فرا گرفتند
بدعت و ضلالت را و اگذاشتند سنتهای پیغمبر خدا را و منقبض شدند مومنان و ناطق شدند دروغگویان
گمراه نحن الشعار والاصحاب والخزنة والابواب مائیم که از نهایت قرب و نزدیکی جامه تن
رسول خدا ائیم و یاران خازنان اسرار اوئیم و درهای شهر علم و حکمت او هم چنانچه حدیث صحیح انا مدینة
العلم وعلی بابها ازان خبر داده ولا یؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها
سمی سارقا نمی آیند خانها مناسب نیست در آمدن مگر از راه در خانه و هر که از غیر راه در خانه در آید او را دزد نامیده اند
**و در بعضی دیگر** در جواب بعضی از اصحاب که از آنجناب پرسید که از چه رو منع کردند قوم شما را از
خلافت و حالانکه شما سزاوارتر بدین امر فرموده شحت علینا نفوس قوم وسخت عنها نفوس
آخرین والحکم الله والمعود الیه القیامة بخیلی و حسد ورزیدند بر امر خلافت نفسهای خسیس
جمعی و جوانمردی کرده در گذشتند از نزاع در آن برای مصلحت بر هم نخوردن دین و ملت نفوس

تریفه جمعی دیگر و حکم کننده بعدل میانه ما و ایشان خدا تعالی است و بازگشت با وست روز قیامت

**و در بعضی دیگر** فرموده قال لی قائل انک یا ابن ابی طالب علی هذا الامر لحریص

گفت بمن گوینده یعنی عمر ای علی ابن ابی طالب بدرستیکه تو حریصی بر امر خلافت و بسیار میخواهی که خلیفه باشی فقلت بل انتم والله احرص وابعد وانا اخص واقرب پس گفتم در جواب که شما حریص‌تر بید و دورتر بید و من مخصوص‌تر و نزدیک‌تر انما طلبت حقا لی وانتم تحولون بینی وبین حقی وتضربون وجهی دونه و جز این نیست که من طلب کردم حق خود را و شما حائل شده اید میان من و میانه حق من و دست رد میزنید بروی من فلما قرعته بالحجة فی الملاء الحاضرین هب لا یدری ما یجیبنی پس چون گوش زد او کردم حجت و برهان را بخود آمد از غفلت و ندانست که چه جواب دهد اللهم انی استعدیک علی قریش ومن اعانهم خدایا من یاری میخواهم از تو بر قبیله قریش فانهم قطعوا رحمی وصغروا عظیم منزلتی واجمعوا علی منازعتی امرا هو لی بواسطه آنکه ایشان بریدند خویشی و نزدیکی مرا و خورد شمردند مرتبه عظیم مرا و اتفاق کردند در منازعت با من در امری که آن حق من است

**در بعضی از خطب** بعد از این چنین دعائی فرمود که فنظرت فاذا لیس لی رافد ولا ذاب ولا مساعد الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة پس نظر کردم و دیدم که در آن هنگام مرا نه یاری دهنده بود و نه بازدارنده و دفع کننده شری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اهل بیت من پس باز داشتم ایشان را از مرگ و کشته شدن در راه من

**و در بعضی از خطب** چنین فرموده که فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت

**و در بعضی دیگر** فرموده فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض رسول الله حتی یوم الناس هذا سوگند بخدا که همیشه من ممنوع بوده ام از حق خود و من نگذاشته اند حق مرا و گزیده شده بر من او قاتلی از وقتیکه قبض کرده شد روح مطهر رسول خدا تا امروز

**و در بعضی دیگر از خطب** تشبیه کرده حال خود را نسبت بمنافقین زمان خود بحال موسی نسبت بفرعون و اتباع فرعون و لم یوجس موسی خیفة علی نفسه بل اشفق من غلبة الجهال ودول الضلال حاصل معنی آنکه همچنانکه آن خوفیکه موسی در خود یافت و هنگامی که ظاهر ساختند سحره اعمال خود را چنانکه کلام

ربانی ازان خبر داده نه خوف بود بر هلاک نفسش بلکه خوف کرد در رسید از غلبه جهال و دولتهای
اهل ضلال که مبادا از مردم فریب این امور باطل و اسباب دنیوی خورده ایمان نیاورند یعنی نیز
که با غاصبان خلافت نزاع نکردم و در طلب حق خود بایشان کار بجنگ و جدال نرسانیدم نه از ترس جان
بود بلکه از ترس آنکه مبادا مردم بواسطه اضلال این جاهلان و فریفته شدن بزخارف دنیوی یکباره
از دین بیگانه شوند **و در بعضی دیگر** فرمود قد طلع طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل
مائل واستبدل الله بقوم قوما وبیوم یوما یعنی طلوع کرد طلوع کننده و درخشید درخشنده
و تابید تابنده و راست شد کج شده و تبدیل کرد خدا تعالی گروهی باطل را باهل حق این همه کنایه است
از زوال خلافت ناحق دیگران و تابیدن خورشید هدایت و عدل آنحضرت بر عالمیان وانتظرنا
الغیر انتظار المجدب المطر ا و انتظار گردش روزگار کشیدیم مثل انتظار قحط رسیده باران
را تا حق بمرکز خود قرار گرفت انما الائمة قوام الله علی خلقه وعرفاؤه علی عباده
لا یدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا یدخل النار الا من انکرهم
وانکروه جز این نیست که امامان ایستادگانند بامر خدا برافریدگان او و عارفان اویند که
حاکم اند بر بندگان او تا بوسیله ایشان بندگان پروردگار خود را شناسند و داخل بهشت نمیشود
مگر کسیکه بشناسد آنکس ایشان را و ایشان آنکس را و داخل نمیشود در دوزخ مگر کسیکه منکر باشد ایشان را
و ایشان او را چنانکه رسول خدا فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
حاصل آنکه امامی دین کسانی اند که از جانب خدا باین امر قایم گشته اند و خدا تعالی ایشان را برگزید
از برای هدایت و ارشاد عباد و آن مرتبه بایشان ارزانی داشته که شناخت ایشان موجب بهشت
است و انکار ایشان موجب دوزخ بهر حال فرمایه آنکه خلق بواسطه جلب نفع و تحصیل مرادات
دنیوی بر خود امیر سازند **و دیگر در خطبه مشهوره بشقشقیه** اما والله لقد تقمصها
ابن ابی قحافه وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی و در بعضی از نسخ بدل ابن ابی
قحافه اخو تیم واقع شده باعتبار آنکه ابوبکر از قبیله تیم است یعنی آگاه باش بخدا قسم که پوشید ابن ابی
قحافه جامه خلافت را و بدرستیکه او میدانست که نسبت من بخلافت نسبت قطب است با سنگ آسیا یعنی

یعنی او میدانست که هیچ نکه سنگ آسیا بی وجود آن میلی که درمیان دارد گردش نمیکند واین است خلافت نیز وقتیکه با من نباشد انتظامش موافق عدالت و حکم پیغمبر نخواهد بود و معهذا چشم از حقیقت پوشید و بغیر استحقاق متصدی این امر شد ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر میریزد از من سیل علوم و بلند نمیشود بسوی من پرنده این کنایه است از بلندی مرتبه در شان یعنی کوه قدر من از مقدار بلند است که مرغ بسوی او پرواز نتواند کرد فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا پس بر دوش انداختم جامه صبر را و پهلو تهی کردم از خلافت وطفقت ارتأی بین ان اصول بید جذاء واصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح مومن حتی یلقی ربه پس ایستادم متفکر میانه آنکه حمله کنم بدست بریده یعنی بی معاون یا صبر کنم بر ابری سیاه بسیار تیره یعنی زمان خلافت ناحق ابوبکر که از کار پیر و پیر بزرگ در آن بسبب تیرگی ضلالت و پیر میشود در آن بی خورد و مشقت داد از رحمی کشد مومن تا وقتیکه ملاقات کند پروردگار خود را فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی پس دیدم که صبر بر این مصیبت سزاوار تر است فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی یعنی صبر کردم در حالیکه در چشم خاشاک بود و در حلق غصه گره شده چون استخوان کنایه است از الم و تاسف بر ضایع شدن دین پیغمبر بسبب متصرف شدن ابوبکر خلافت را حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده تا آنکه در گذشت و براه خود رفت غاصب پس رسانید خلافت را در تلاقی آنکه در سابق ایام با و بیعت کرده بود و درین مقام آنحضرت شعری از اعشی مثل آورده و بعد از آن فرموده فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لآخر بعد وفاته پس عجب تر آنکه وقتی در زمان حیات خود از مردم درخواست میکرد که مرا درگذارید که من بهتر از شما نیستم و علی در میان شماست و زمانی دیگر خلافت را معین کرد از برای دیگری که بعد از وفاتش خلیفه او باشد و این سخن از ابوبکر متفق علیه است و در کتب معتبر مخالفین مذکور است چنانکه اشاره شد بآن در باب مطاعن ابوبکر لشد ما تشطرا ضرعیها ضرع در اصل عبارتست از دو سر پستان شتر خواه دو تای پیش و خواه آن دو تای دیگر و تشطر ضرع قسمت کردن فایده و نفع حاصل از ضراع است و مراد درین مقام این است که بسیار محکم شد قسمت کردن این

دو کس فایده ونفع خلافت را فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها ویخشن مسها ویکثر
العثار والاعتذار منها پس جای داد ابوبکر خلافت را در وادی ناهموار یعنی عمر که غلیظ بود جراحت
حاصل از سخنان درشت او و موذی بود امیزش با او واز درگذشت خویش و درشتی او و بسیار بود لغزیدن
در مسایل و عذر گفتن از انها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها
تقحم پس همراه او مثل سوار ناقه سرکش است که اگر مهارش را باز میکشد شگافته میشود بینی اش و اگر
سست میکند پس در می آورد سوار را فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض
پس قسم به بقای خدا که مبتلا شدند مردم بسلوک در غیر راه راست و نفرت از طریق صواب و تغیرات
باطل فصبرت علی طول المدت وشدت المحنة حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة
زعم انی احدهم فیا لله وللشوری متی اعترض الریب فیّ مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه
النظائر پس صبر کردم بر درازی مدت و بسیاری محنت تا آنکه چون درگذشت گردانید خلافت را در جماعتی
وگمانش آنکه من یکی از ان جماعتم پس از برای خدا که نظر کنید در شوری و ببینید که چگونه طاری شد
در منزلت من شک و شبه با اول ایشان تا آنکه گردیدم مقرون بامثال این گروه چون مجملی از قصه شوری
در مطاعن عمر مذکور شد لهذا درین مقام متعرض نگردید لکنی اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا فصغی
رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع هن وهن لیکن من از برای اتمام حجت با ایشان
در فرود آمدن و بلند پرواز شدن اتفاقت کردم پس منحرف شد از من مردی از ایشان بواسطه حسد و کینه که با من داشت
یعنی سعد بن ابی وقاص و میل کرد دیگری از برای داماد و چیزی چند دیگر مثل عناد و حسد مراد عبدالرحمن
بن عوف است که ام کلثوم خواهر مادری عثمان زن او بود و حاصل آنکه بسبب غرضهای قبیح دنیوی
نفاق با من همراهی نکردند الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه یعنی تا آنکه برخاست
سیوم قوم یعنی عثمان و بحالت نشست حالگونیکه مثل شتر سیر خورده بلند کننده بود زیر بغل و پهلوهای خود را
که میان موضع سرگین و موضع علف اوست این مثلست از برای تکبر وافتخار وقام معه بنو
ابیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع و برخواستند با او پسران پدر او یعنی اقربای
او و میخوردند مال خدای را بهمه دهان مثل خوردن شتر گیاه بهاری را الی ان انتکث فتله واجهز علیه

عمله و کتب به بطلته تا آنکه تاب بازداد در ریسمان تاب خورده او و واجب ساخت بر او قتل او را عمل نا شایسته
او و پسر درآورد و شکم خواری و اسراف در خوردن مال الله بعد از ذکر چند سطر که اشاره کرده به بیعت
مردم با آنحضرت و برگشتن عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج فرمودند کانهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول تلک
الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین
گویا آنانکه غصب خلافت کردند و آنانیکه از من برگشتند نشنیده اند کلام خدای را که فرموده این سرای
آخرت را میگردانیم از برای آنکسانیکه اراده نمیکنند سرکشی و فساد را در روی زمین و عاقبت از برای
متقیان خوبست نه حال طالبان ریاست دنیا و مفسدان بلی والله لقد سمعوها و وعوها و
لکن حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها بلی بخدا قسم که شنیده اند آیه را و یاد گرفته اند
لیکن آراسته و زیبا آمد دنیا در چشمهای ایشان و خوش آمد ایشان را زینت دنیا **تنبیه** پوشیده نیست
بر ارباب فطانت که از آنچه از این خطبه و از خطب دیگر تحریر یافت متعین و مجزوم به اهل هدایت میشود بطلان
خلافت خلفای ثلثه زیرا که بمقتضای آیات و احادیث و اخبار و حالات آنحضرت و اتفاق جمیع مسلمین
و نه آنحضرت از کذب و بهتان مبراست و هر یک از مذکورات بر ظلم و غصب خلفای ثلثه و اختصاص منزلت
خلافت و ولایت باهل بیت رسول خدا و عدم قابلیت غیر ایشان دلالت قطعی دارد و گنجایش احتمال دیگر ندارد
**وابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغة چون همه جا اعتراف کرده که این خطب از حضرت
امیر المومنین است و دانسته که اعتبار از کتابهای جمیکه در زمان آنحضرت نوشته اند بطریق تواتر نقل
کرده اند و بالفعل در کتب و رسایل اکثر متقدمین ایشان موجود است لهذا در امثال این مواضع نهایت کوشش
در تکلفات و تعسفات بیجا آورده و حاصل همه باین راجع میشود که مراد حضرت امیر اظهار باطل بودن خلافت
ایشان نبوده بلکه مرادش اظهار ترک اولی است یعنی غرض آنحضرت آن بود که بیان نماید که هر چند آنها
خلیفه و امام بحق بودند لیکن من اولی با ایشان بودم اگر مرا گذاشته بودند بهتر بود و هر ذی شعوری
میداند که از کلام آنحضرت آنچه تحریر یافت بغیر از عدم استحقاق دیگران و غصب منزلت امامت بعد
آخر الزمان دیگر چیزی مفهوم نمیشود در واقع هرگاه خلافت ایشان موافق رضای خدا و رسول بوده
باشد دیگر چه احتمال دارد که امیر المومنین با آن مرتبه اخلاص و عبودیت و عصمت که همواره رضای او

محو رضای خدا و رسول بود و این همه شکایت و اظهار نارضامندی نماید و خلفای بحق را بظلم و ضلالت و
جهالت نسبت دهد کدام بی بصیرت تجویز میکند که امر موافق رضای خدا و رسول بر حضرت مرتضی علی
ناگوار باشد و در نظر او پسندیده نیاید این قسم امور نسبت بآنحضرت دادن بهتان عظیم و کفر صریحست و
**در بعض از خطب** فرموده حتی اذا قبض الله رسوله رجع قوم علی الاعقاب وغالتهم
السبل یعنی چون قبض کرد خدا تعالی روح رسول خود را برگشتند جمعی بر پاشنهای خود یعنی بکفر
که در اول داشتند بازگشت کردند و هلاک ساخت ایشان را راههای باطل واتکلوا علی الولائج ووصلوا
غیر الرحم اعتماد کردند به هر امر ناصواب که در خاطر ایشان خطور کرد و پیوستند بغیر اقربای پیغمبر وهجروا
السبب الذی امروا بمودته و دوری گزیدند از وسیله نجاتی که مامور شده بودند بمودت آن یعنی
اهل بیت رسول چنانکه سابقا در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی تحریر یافت ونقلوا
البناء عن رص اساسه فبنوه بغیر موضعه نقل کردند بنا را از اصل و بنیاد استوارش
و بنا کردند آنرا در غیر موضعی که لایق آن بود یعنی اینست آنکه خلافت را که حق اهل بیت است ازبرای نامستحق
بیگانه ثابت کردند معادن کل خطیئة وابواب کل ضارب فی غمرة ایشان معدن هر خطا و گناه
اند و درهای آمد و شد هر گمراه فرو رفته در ضلالت و گمراهی اند قد ماروا فی الحیرة وذهلوا
فی السکرة علی سنة من آل فرعون بتحقیق که رفتند در وادی حیرانی و سرگردانی و غافل شدند
و فراموش کردند در مستی گمراهی و جهل از بدی عاقبت بر طریقه آل فرعون که همواره در کفر و ظلم مستمر بودند
و هیچگونه اندیشه روز بازخواست نمیکردند **ابن ابی الحدید** در تاویل این کلام صدق انجام
چنین گفته که مراد ازین جماعت گروهی اند از دشمنان آنحضرت که بعد از خلفای ثلثه در صفین با آنحضرت
محاربه کردند مثل عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و مروان بن حکم و ولید بن عقبه و عبدالله بن زبیر و سعید
بن عاص و امثال اینها و ازین تکلفات بکار برده و در آخر خود عذر میگوید که باعث تاویل بر حمل کردن
کلام امیرالمؤمنین را بر خلاف منشا در آنست که مقتضی بزرگی و منصب عظیم و دین قویم آنحضرت چشم
پوشیدن و درگذشتن است از آنچه سابقا بظهور آمده از پیشینیان لیکن مستور نیست بر هر که اندک
وقوفی دارد از دستور محاوره و روش مکالمه که هرگاه آنحضرت فرماید که وقتیکه بامر الهی مقبوض

مقبوض شد جمعی بازپس رفتند و گمراه شدند و حق را از مرکز بیرون بردند و اهل بیت را واگذاشتند دیگر
از خلفای ثلثه و انصار انها احتمال ندارد و بر شکایت از جمعی که بعد از انقضای مدت مدید در رحلت رسول خدا
گمراه شدند و بمواره مغلوب و منکوب و گریزان بودند محض مکابره و عین خطا است فقط

## توضیح دوم در ازاله وهم

جمعی از جهال غیر متتبع از غایت اضطراب میگویند که ما قبول نداریم که خطبه شقشقیه
از حضرت امیر باشد شاید انرا سید رضی گفته و بنام انحضرت شهرت داده و بر اهل بصیرت مستور نیست
که این سخن بیهوده و افتراست زیرا که این خطبه را بزرگان ایشان در کتب معتبره خود نقل کرده اند مثل
ابو علی جبائی و ابو القاسم بلخی و بلغا و فصحای صاحب تتبع و تبحر مخالفین اقرار کرده اند که این خطبه از
امیر المومنین است و اعتراف نموده اند که در نسخه چند دیده اند که مدتها پیش از تولد سید رضی نوشته بود
روایت کرده ابن ابی الحدید در شرحش از استادش شیخ مصدق واسطی که از علمای معتبر اهل سنت
است و چنین گفته که حکایت کرد از برای من شیخ ابو الحسن مصدق واسطی سنه ثلث و ستمائة و گفت در وقتیکه
خواندم این خطبه را بر ابی محمد عبد الله بن احمد معروف بابن خشاب و گفتم چه میگوئی درین خطبه آیا بر علی بسته
باشند او گفت نه بخدا قسم که من میدانم بیقین که این خطبه کلام انحضرت است بچنانکه میدانم که تو مصدقی
مصدق گفته که من گفتم جمعی از مردم میگویند کلام رضی است پس ابن خشاب گفت رضی را و غیر رضی را این
قدرت کجاست که توانند باین اسلوب سخن کرد بتحقیق که واقف شدیم بر رسایل رضی و شناختیم طرز و طریقه
او را و نسبت ندارد انها باین کلام اصلا بعد از ان ابن خشاب گفت و الله که من دیدم این خطبه را در چند
کتاب که تصنیف شده بود پیش از آنکه بود رضی بدو صد سال و بخدا قسم که یافتم من این خطبه را بخطی چند
که میشناختم من ان خطها را که خط کدام یک از علما و اهل ادب و عربیت است که پیش از موجود بودن
احمد پدر رضی نوشته بودند بعد از ین ابن ابی الحدید گفته بتحقیق که من دیدم بسیاری از این خطبه را در
تصانیف شیخ و بزرگ خود ابو القاسم بلخی و نیز یافتم بسیاری از این خطبه را در کتاب ابی جعفر بن قبه
که یکی از متکلمین امامیه است و ان کتاب مشهور است بکتاب الانصاف و بود ابو جعفر از شاگردان ابو القاسم
بلخی که فوت شده پیش از تولد رضی تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید پس ارباب انصاف مخفی نیست
تتبع و تبحر در علوم ابن خشاب و ابی القاسم بلخی و ابن ابی الحدید و مصدق واسطی که همه از پیشوایان

اہل خلاف و مقتدایان ایشان اند — روایت کرده سید جلیل نحریر سید رضی الدین طاؤس در طرائف
باین مضمون که دیدم من این خطبه را که روایت شده بود از ابن عباس در کتابی از کتب محی نعیمی که
مسمی است بمعانی الاخبار و نوشته شده بود در سنه احدی و ثلثین و ثلث مائه و شرح کرده بود این
خطبه را در کتاب مذکور حسن بن عبد الله عسکری صاحب کتاب مواعظ و زواجر که از جمله روسای سنیین
است و محقق است که سید رضی در سنه تسع و خمسین و ثلثمائه متولد شده چنانکه تصریح کرده بآن ابن
ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه پس کتاب مذکور بیست و هشت سال پیش از تولد سید رضی نوشته
شده باشد و **شیخ الموحدین ابن میثم** شارح نهج البلاغه نیز روایت کرده که من دیدم نسخه
این خطبه را که بر آن بود خط ابن الفرات که وزیر مقتدر بالله بود و پیش از تولد سید رضی بزیاده از شصت
سال بعد ازین گفته که آنچه بر ظن من غالب است این است که آن نسخه پیش از تولد ابن الفرات نوشته
شده بود **و از کلام صاحب قاموس** نیز اعتراف به بودن این خطبه از امیر المومنین
ظاهر میشود زیرا که نسبت داده بآنحضرت بعد از تفسیر کردن شقشقه را به چیزی شتر که در وقت مستی بیرون
می آورد از دهان و چنین گفته که خطبه شقشقیه علویه را برای این شقشقیه میگویند که ابن عباس درخواست
کرد و گفت کاش تمام میرسانیدی مقاله خود را آنحضرت فرمود یا ابن عباس **هیهات تلک شقشقة هدرت**
ثم قرت تا اینجا بود مضمون کلام صاحب قاموس و باعث ناتمام گذاشتن آنحضرت خطبه را چنانکه سید رضی
در نهج البلاغه روایت کرده آن بود که چون آنحضرت خطبه را باینجا رسانید که الحال در نهج البلاغه آخر خطبه
است شخصی برخواست از اهل سواد و کتابتی بدست آنحضرت داد و آنحضرت [illegible] بخواندن
کتاب مشغول شد بعد از فراغ از خواندن کتابت ابن عباس التماس اتمام خطبه کرد آنحضرت در جواب
فرمود یا ابن عباس **تلک شقشقة هدرت** ثم قرت حاصل معنی این کلام این است که ای
ابن عباس رفت آنچه دیدی آن حالتی بود که مثل شقشقه شتر در خوشی وقت بحرکت آمده صوتی
غریب از آن ظاهر گشت و بعد از آن ساکن شد **شیخ ابن اثیر جزری** در نهایه نیز
اشاره به بودن این خطبه از آنحضرت کرده زیرا که در موضع بیان معنی لفظ شقشقه باین مضمون
گفته که از آن جمله است حدیث علی در خطبه که از وست تلک شقشقة هدرت ثم قرت

ونیز پاره از فقرات این خطبه را در مواضع متفرقه از آن کتاب ذکر کرده چنانکه در موضع بیان معنی اشتق گفته و در حدیث علی علیه السلام است ان اشتق لها خرم و این فقره را آنحضرت در خطبه مذکوره که در مذمت عمر گفته چنانکه گذشت و نیز در موضع بیان معنی سف گفته از آنجمله است حدیث علیؑ لکنی سففت اذا سفوا و این فقره را آنحضرت در خطبه مذکوره در ذکر شوری فرموده و همچنین در موضع بیان معنی نفج گفته و از آنجمله است حدیث علیؑ نافجا حضنیه و در موضع بیان معنی نثیل گفته و در حدیث علی بین نثیله و معتلفه و در موضع بیان معنی خضم گفته که در حدیث علیؑ وانبعث فقام معه بنو ابیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع و این فقرات را آنحضرت در خطبه مذکوره در مذمت عثمان فرموده چنانکه گذشت و نیز در موضع بیان معنی زبرج گفته و در حدیث علیؑ است حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها و این فقره را آنحضرت در آخر این خطبه فرموده و بتتبع خبیر مستور نیست که فقرات مذکوره را خطبه دیگر که در کتب متداوله از آنحضرت روایت کرده اند موجود نیست و سخن صاحب قاموس و صاحب نهایه که هر دو از موثقین اهل سنت اند نزد خاص و عام محل اعتماد است چنانکه ظاهر است و قطع نظر ازین امور هر کس بخصوصیات حالات و جود در سید و کمال فضل و تبحر و علو همت و شرافت نسب و غایت اطلاع بر فنون بلغا و فرط تتبع و احاطه اطراف کلام فصحی و نهایت تقوی و ورع سید رضی علیه الرحمه فی الجمله اطلاعی داشته باشد چنانکه شهادت داده بر کمالات مذکوره ابن ابی الحدید در شرحش و ابن خلکان در تاریخش بتحقیق میداند که این قسم امور ناصواب را بآن نحریر جلیل القدر نسبت دادن محض خطاست چه گنجایش دارد که مثل این چنین بزرگوارے پرهیزگار خطبه خود را بامیر المومنین منسوب سازد یا آنکه بتتبع و تفحص و دریافت ذوق سلیم نداشته باشد که کلام آنحضرت را از کلام دیگرے تمیز کند و با کلام آنحضرت کلام دیگرے را مخلوط ساخته در کتاب جمع نماید و نیز در زمان سید رضی در خدمت خلفاے بنی عباس جمیع فضلا و بلغا و ارباب کمال چهار مذهب جمع بودند اگر این چنین خطبه از آنحضرت باسانید صحیحه مروی نشده بود البته سید رضی را مخاطب می ساختند و بر و انکار نموده مواخذه می کردند چنانکه ظاهر است از شیوه علما در اظهار اغلاط یکدیگر خصوص وقتیکه نزاع سنی و شیعی نیز در میان بوده باشد و علمای ایشان در کتب خود اعتراف کرده اند

که آنحضرت از صحابه بسیار متألم بود و از تقدم خلفا بسبب اظهار کراهت می‌نمود **ابن عبدربه**
که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب عقد و ابوهلال عسکری که از اعاظم موثق القول ایشان
است در کتاب اوایل در خطبه از خطب آنحضرت روایت کرده‌اند که دران خطبه فرموده اما
انی لو اشاء ان اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان وقام الثالث کالغراب
همه بطنه ویله لو قص جناحاه وقطع راسه لکان خیرا له آگاه باشید که من اگر خواسته
باشم بگویم هرآینه میگویم در گذرد خدا از آنچه از پیشینیان بظهور آمد پیشی گرفتند آن دو مرد و برخاست
سیوم ایشان مثل غراب قصدش همین صرف شکمش می‌شد وای بر او اگر چیده شده بود بالهای او و
بریده شده بود سر او بهتر بود برای او از ارتکاب خلافت بغیر حق **و در صحیح بخاری و**
**صحیح مسلم فی باب الفیء للقاتل** روایت شده که عمر در مکالمه با علی و عباس گفت فلما توفی
رسول الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله فجئتما تطلبان میراثک من ابن اخیک
ویطلب هذا میراث امرأته من ابیها فقال ابوبکر قال رسول الله ما نورث ما ترکناه
فهو صدقة فرأیتماه کاذبا آثما غادرا خائنا بعد از آن گفت ثم توفی ابوبکر فقلت انا ولی
رسول الله وولی ابوبکر فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا حاصل آنکه چون مرد رسول خدا ابوبکر
گفت من ولی اویم پس آمدید شما در حالی که میخواستی تو ای ابن عباس میراث خود را از پسر برادرت
و طلب کرد این کس یعنی علی میراث زنش را که از پدرش مانده بود پس ابوبکر گفت رسول خدا میراث نداریم
پس شما هر دو او را دروغگو و گناهکار و غدر کننده و خیانت کننده دانستید چون ابوبکر مرد من گفتم ولی
رسول و ولی ابوبکرم شما مرا دروغگو و گناهکار و غادر و خائن دانستید و هرگاه عمر در صحیحین اینچنین
گواهی داده باشد بعضی که منکرین را راه جدل و مکابره مسدود خواهد بود و محقق نیست اباء اولی ولی از
درین حدیث در واقع کدام مسلمان بامر رسول خدا و قرة العین او را بین خفقه و خواری می‌برد که این
بی دین بوده است نعوذ بالله **العصی** از علمای حنابله ادای تمکینی مشهور است بنابر ارتباط سخن
ایراد می‌نماید ابن ابی الحدید در شرحش روایت کرده که حکایت کرد از برای من یحیی بن سعید حنبلی معروف
بابن عالیه که از ساکنین بغداد و عدول موثق بود و گفت حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی فقیه

که دران زمان مقدم حنابله بغداد بود و نزد او از هر جا گفتگو کردیم که درین وقت شخصی از حنابله در درآمد که نیز و بعضی از اهل کوفه دینی داشت و رفته بود بکوفه که دین خود را بگیرد و از اتفاقات در روز غدیر که در مشهد مقدس امیر المومنین علیه السلام بواسطه زیارت مجمع خاص و عام می شود در کوفه بوده است پس شیخ مذکور با او شروع بسخن کرده می پرسید که دین تو بتو رسید و او جواب میداد تا آنکه در حین جواب و سوال الشیخ گفت یا سید کاش میدیدی که در زیارت روز غدیر نزد قبر علی بن ابی طالب چه چیزها گفته می شد از فحش و سخنان شنیع و سب صحابه باواز بلند بی ترس و بیم پس شیخ گفت المردم را که دیدی چه گناه دارند بخدا قسم که هیچکس ایشانرا دلیر نکرده بدین امر و از برای ایشان فتح این باب نکرده مگر صاحب آن قبر الشخص گفت کیست صاحب آن قبر شیخ گفت علی بن ابیطالب است باز الشخص پرسید که این راه را علی با مردم نموده و او ایشان را آموخته پس چرا ما فلان و فلان را امامان خود دانیم و اگر محق نیست پس چرا ما او را امام خود میدانیم ازین قرار که تو گفتی باید ما یا از علی بیزار شویم یا از دیگران ابن ابی الحدید گفته که این غالیه گفت چون شیخ مذکور این سخن را از آن شخص شنید بشتاب برخاست و نعلین خود را پوشید و گفت لعنت خدای باد بر اسمعیل اگر جواب این مسئله بداند و بازدرون حرمش رفت و ابن ابی الحدید گفته که من دیده بودم شیخ اسمعیل مذکور را و حاضر شده بودم در مجلس او و باوجود دانش شیرین مقال نیز بود و متوفی شد در سنه عشر و ستمائه حقا که اگر سایر دانایان ایشان بقدر اسمعیل شیخ حنابله انصاف میداشتند همه بندانستن این مسئله اعتراف میکردند والله الموفق والمعین

## اصل دوازدهم

در قلع مادهٔ شبهه مخالفین مشتمله بر چهار تلویح

### تلویح اول

در ابطال دعوی اجماع و بیان چگونگی انعقاد آن چون دانایان اهل خلاف از راه اضطراب همواره پناه باجماع برده اند احصن حصین خود میدانند و هر دلیل که از نص خدا و رسول بر ایشان تقریر می شود اجماع را معارض آن ساخته بزعم فاسد خود قدح در آن دلیل میکنند و میگویند این دلیل در برابر اجماع چه تواند کرد لهذا در بیان معنی اجماع و کیفیت انعقاد آن سطری چند نگارش می یابد تا چهرهٔ حق از شوائب اوهام مصفا باشد بدانکه اجماع موافق آنچه جمیع محققین اهل خلاف در کتب معتبرهٔ خود بتصریح بیان کرده اند عبارت است از اتفاق جمیع اهل حل و عقد یعنی تمام مجتهدین امت پیغمبر آخر الزمان در وقتی از اوقات

بر امری از امور و اختلاف کرده اند که آیا این اجماع ممکن است که متحقق شود یا ممکن نیست و بر تقدیر ممکن الثبوت باشد اختلاف کرده اند که آیا علم بتحقق آن بهم میتوان رسید یا نمیتوان بنا بر آنکه ممتنع است بحسب عادت علم باعتقاد جمیع علمای شرق و غرب که متفرق در اطراف و حدود بلاد ربع مسکون اند بهم رسد و از اینجاست که از احمد حنبل روایت شده در شرح مختصر عضدی و غیره که هرکه دعوی اجماع کند کاذبست و بر تقدیریکه علم باجماع بهم تواند رسید باز اختلاف کرده اند که آیا از راه خبر و روایت علم بتحقق اجماع بهم میتوان رسانید یا نمیتوان بنا بر آنکه خبر واحد اعتبار ندارد و خبر متواتر موقوف است بر دانستن جمعی کثیر اتفاق جمیع علماء شرق و غرب را و بر تقدیر یکه از خبر و نقل علم بهم توان رسانید اختلاف کرده اند که آیا تواتر خبر شرط است یا نه و بعد از این اختلافها اختلاف کرده اند که آیا اجماع حجت است یا نه و بر تقدیریکه حجت باشد بنا بر آنکه روایات مختلفة اللفظ متقاربة المعنی بتواتر رسیده که جمیع طوایف امت محمد از اهل ضلالت نخواهند بود اختلاف کرده اند که آیا باقی ماندن اهل اجماع از وقت اتفاق تا انقضای مدت عمر بر آن قول شرط است یا نه **احمد حنبل** امام مخالفین **و ابن فورک** که از مشاهیر علمای اهل سنت برین رفته اند که تا انقراض مدت عمر شرط است و گفته اند که اگر یکی از مجتهدین از قول خود برگردد آن اجماع اجماع نیست و همچنین اختلاف کرده اند که آیا جایز است اجماع از سندی و دلیلی که باعث بر اجماع و دال بر حقیت آن باشد یا نه و بر تقدیریکه مستندی در کار باشد چنانکه محققان ایشان بر آن رفته اند اختلاف کرده اند که آیا قیاس مستند اجماع می تواند شد یا نه و نیز اختلاف کرده اند که آیا وجود مقلد در اجماع شرط است یا نه پس هرکس امامت ابوبکر را باجماع ثابت میداند باید که جمیع این مراتب را بدلایل ثابت کند و خاطر از همه مطمئن ساخته جزم بهم رساند که این چنین اجماعی بر امامت ابوبکر متحقق شده و بر هر عاقل منصف ظاهر است که اثبات این امور تعذر دارد و معهذا علمای ایشان خود اعتراف کرده اند که این چنین اجماعی در حق ابوبکر بفعل نیامده **ابن عبد البر** شیخ موثق ایشان در کتاب استیعاب در ترجمه ابی بکر چنین گفته که تخلف نمود از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از خزرج و فرقه از قریش **و شیخ ابن حجر** متقدم در کتاب اصابه در معرفت صحابه چنین گفته که سعد بن عباده بیعت بر هیچیک از ابی بکر و عمر نکرد و نتوانستند او را در بیعت خود در آوردن بواسطه کثرت اقوام

و عثمان و بعد ازین گفته که عمر در زمان خلافت خود سعد را در مدینه دید و باو گفت داخل شو در بیعت
ما یا ازین بلد بیرون رو و سعد در جوابش گفت حرام است بر من که بوده باشم در بلدیکه تو امیر آن باشی
بعد از آن سعد از مدینه بشام رفت و او را قبیله بسیاری بود در نواحی دمشق و در آنجا بسر می برد و در
هر هفته با طایفه از قبیله خود می بود و روزی از دهی بدهی دیگر میرفت ناگاه او را از پشت باغی که در
سر راه او بود تیری زدند و بآن تیر کشته شد تا اینجا بود مضمون کلام شیخ ابن حجر **و بلاذری**
در تاریخش روایت کرده که عمر بن خطاب اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری تا سعد را
بکشند پس ایشان او را به تیر زدند و چون کشته شد بر زبانها انداختند که سعد را جنیان کشتند **و در**
**روضة الصفا** مسطور است که سعد بن عباده با ابوبکر بیعت نکرد و بشام رفت و کشته شد بعد از
مدتی بتحریک بعضی از بزرگان **و در صحیح بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین**
روایت شده از عایشه که علی ابن ابی طالب بعد از فوت حضرت فاطمه علیها السلام بمصالحه ابوبکر
تن در داد **و نیز** در کتب مذکوره از مسند ابی بکر روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام بعد از
رسول خدا ص شش ماه زیست چنانکه سابقا تحریر یافت در منع فدک **و در صحیح مسلم و جمع بین**
**الصحیحین** نیز روایت شده از زهری که گفت بیعت نکردند از بنی هاشم هیچیک تا شش ماه و نیز
سابق در مطاعن مشترکه مذکور شد بروایات علمای معتبره ایشان تخلف نمودن امیر المومنین با سایر
اهلبیت رسول و کافه بنی هاشم از بیعت ابوبکر و قصد کردن ابوبکر و عمر سوختن خانه حضرت فاطمه را
**و صاحب روضة الاحباب** در کتاب مذکور گفته که اصرار کردند بعضی از اهل سقیفه بنی
ساعده در تخلف از بیعت ابوبکر و گفتند بغیر از علی ع با دیگری بیعت نخواهیم کرد **و صاحب**
**ملل و نحل** نیز در نقل اختلاف مهاجر و انصار در روز سقیفه گفته که بیعت کردند غیر از طایفه
بنی هاشم و ابوسفیان از بنی امیه **و ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه چنین گفته
که عمر محکم ساخت بیعت ابی بکر را و آن روز شکست زبیر را و بر سینه مقداد افتاد و زیر پا کرد سعد
بن عباده را و گفت بکشید سعد بن عباده را و شکست بینی حباب بن منذر را و ترسانید بنی هاشم را که پناه
بخانه فاطمه ع برده بودند **و در جمع بین الصحیحین** روایت شده از مسند عمر بن خطا

در حکایتش از روز سقیفه باین مضمون که گفت دیدم دران روز بر سر سعد بن عباده پس گفت
کسی از انصار که کشتید شما سعد را و من گفتم خدا سعد را کشته است **وشارح مقاصد** در
کتاب مذکور در مبحث پنجم از امامت چنین گفته که در فرستادن ابوبکر و عمر ابو عبیده جراح را نزد علی
بن ابی طالب رساله لطیفیست که ثقات آنرا باسناد صحیح روایت کرده اند و مشتملست بر کلام بسیار
از جانبین و غلظتی قلیل از عمر و مشتملست بانکه آمد علی و داخل شد در جماعت و در حینیکه برخاست
از مجلس گفت بارك الله فيما ساءني وسرّكم و حاصل کلام معنی منقول از حضرت امیر آنکه آفرین خدای
بر سعیی که آزرده ساخت مرا و مسرور ساخت شما را انتهی بود مضمون کلام شارح مقاصد **و ابن قتیبه**
شیخ معتمد الروایة ایشان در کتاب سیاست در باب امامت ابی بکر گفته که ابا و امتناع نمود علی ابن
ابیطالب از بیعت ابوبکر و بعد ازین گفته که روایت کرده اند که چون علی را بتکلیف بیعت کردند آنحضرت
گفت انا احق بهذا الامر منكم لا ابايعكم وانتم اولى بالبيعة لي وتاخذون هذا الامر
منا اهل البيت غصبا حاصل آنکه من سزاوارترم بامر امامت از شما بیعت نخواهم کرد با شما و حال
آنکه شما سزاوارترید به بیعت کردن با من و بغصب حق ما را که اهل بیت رسول خدائیم از ما میگیرید آنگاه
عمر گفت اشدد له اليوم ليرد عليك غدا مضمونش آنکه سخت بگیر امروز از برای ابوبکر کار خلافت را
تا رد کند بتو فردا یعنی غرض تو همین است که بعد از مردن ابوبکر خلافت را بتو دهد **بعد ازین**
ابن قتیبه گفته که آنحضرت گفت والله يا عمر لا اقبل قولك ولا ابايعه یعنی بخدا قسم ای عمر
که قول ترا قبول نکنم و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد بعد ازین روایت کرده که آنحضرت دران محفل
گفت یا معشر المهاجرين لا تخرجوا سلطان محمد في العرب من داره الى بيوتكم یعنی
ای جماعت مهاجرین بیرون مبرید سلطنت و اولی بتصرف بودن حضرت رسول خدا را از خانه او بخانهای
خود و آنچه را از برای اجماع سند ساخته اند پیش نمازی ابوبکر است که بروایت موضوعه نقل کرده اند
که در اشتداد مرض رسول خدا ابوبکر را فرمود تا پیشنمازی مردم کرد و مخفی نیست که بر تقدیر تسلیم این روایت
باتفاق ایشان جایز است نماز در خلف هر بر و فاجر حتی آنکه در کتب عقاید خود این را مسئله ساخته اند و
نوشته اند که ويجوز الصلوة خلف كل بر وفاجر پس بنا برین پیشنمازی اصلا موجب صلاح ابوبکر نیست

تا بدیگر کمالات و فضایل چه رسد پس چگونه خلافت را که صاحب اختیار بودن در جمیع امور دین و دنیا
است بر پیشنمازی قیاس می توان کرد تا آنکه جمیع علمای اهل سنت باخبار صحیحه روایت کرده اند که حضرت
رسولخدا صلعم امر کرد تا مردمان نماز گذارند و عایشه دختر ابی بکر از پیش خود مردم را خبر داد که پیغمبر فرمود
تا ابی بکر امامت کند و چون آنحضرت برین اطلاع یافت فی الحال دست بر دوش علی نهاده بیرون آمده
ابوبکر را از محراب دور کرده خود نماز گذارد و موید این است آنچه بخاری در صحیح خود روایت کرده
باین مضمون که پس یافت رسولخدا صلعم در خود خفتی پس بیرون آمد و متوجه محراب شد پس ابوبکر بنماز آنحضرت
نماز میکرد و یقین حاصل است که هرگاه ابی بکر بنماز آنحضرت اقتدا کرده باشد دیگران نیز بطریق اولی اقتدا
کرده خواهند بود و پس سند نیز ثابت نمیشود بر روایت هر دو فرقه بسیار تعجب است که پیشنمازی ابوبکر با وجود
امیر گردانیدن رسولخدا صلعم اسامه را بر او دلیل خلافت میتواند شد و خلیفه ساختن رسولخدا امیر المؤمنین علی را در مدینه و معزول
نشدن تا وقت رحلت دلیل امامت آنحضرت نمیشود و چون علمای ایشان دیده اند که اجماع بر بیعت ابی بکر
نشده لهذا در کتب خود مثل مواقف و مقاصد و غیرهما اعتراف کرده اند که در امامت اجماع شرط نیست
بلکه به بیعت یک کس و دو کس نیز منعقد میشود مثل منعقد شدن امامت ابی بکر به بیعت عمر و امامت عثمان
به بیعت عبدالرحمن بن عوف و چون ایشان جمیع ظلمه بنی امیه و بنی عباس را امام مفترض الطاعة میدانند لهذا
قاضی عضد بعد از ذکر منعقد شدن امامت ابوبکر به بیعت عمر گفته و بهمین طریق به بیعت یک کس و دو کس
اکتفا نموده اند از زمان خلفای ثلثه تا این زمان که ماییم اکنون انصاف باید داد که هرگاه این همه اختلاف
در اصل اجماع شده باشد و در بیعت ابوبکر بروایت علمای ایشان و جمیع فرق شیعه اجماع مذکور منعقد
نشده باشد و حال سند اجماع نیز معلوم شد پس چگونه کسی را بر بیعت ابی بکر جزم بتحقق اجماع بهم میرسد
و بر تقدیر اجماع ظاهری ممکن از کجا ثابت شود با وجود این همه تنازع و جدل و تهدیدات تا بمرتبه که قصد آتش
زدن خانه سلاله نبوت کنند و سعد بن عباده را با نهایت قرب منزلت او در خدمت رسولخدا صلعم در زیر
پا نرم کنند و مقداد را با جلالت قدر اهانت رسانند و شمشیر زبیر را که باعتقاد ایشان از عشره مبشره است
بشکنند دیگر چگونه کسی را ظن بهم میرسد که جمیع اهل حل و عقد آن عصر از حاضر و غایب و دور و نزدیک از روی
خواهش و طوع رغبت بی خوف و تقیه بیعت کرده اند حقا که اگر اضلال شیطانی و اصرار بر عداوت اهلبیت

ساختند با وجود این همه آیات و احادیث وارده بر امامت علی بن ابی طالب و آنکه شکایت امیر معصوم
اظهار غصب خلافت و آن فجایع و قبایح صادره از خلفای ثلثه هیچ عاقل اقتدا بایشان نمیکند دیده و دانسته
خود را مستحق عذاب الیم نمیسازد والمهدی من هداه الله **تنبیه** در کتب فریقین بتواتر رسیده که رسول خدا
فرمود که اهل بیت در ضلالت نیستند همیشه قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن و علی با حق است و حق
با علی و تابع ایشان از اهل نجات است چنانکه در اصل ششم تحریر یافت اکنون میگوئیم آیا علی ابن ابی طالب
در تخلف از بیعت ابوبکر و ابا نمودن برحق بود یا بر باطل اگر برحق بود ثابت میشود بطلان امامت ابوبکر
و اگر بر باطل بود لازم می آید تکذیب رسول خدا نعوذ بالله من تکذیب رسول رب العالمین **تلویح دوم**
در رفع استبعاد از ضلالت اهل بیت چون باتفاق اهل جمهور سره و فرقه نصی از رسول خدا بر امامت
ابی بکر واقع نشده و همه محققین اهل خلاف معترفند که به بیعت صحابه امامت ابی بکر ثابت میشود لهذا در مقام
استدلال بر امامت ابی بکر از راه عام فریبی در آمده میگویند چه معنی دارد که اصحاب رسول خدا بعد
از آنحضرت در ضلالت افتند و هیچگونه حق را منظور ندارند و این شبهه بی اصل را از اعظم دلایل خود
میدانند و در رفع این استبعاد اولا حدیثی چند از رسول خدا که در کتب معتمد ایشان روایت شده
تحریر می یابد و بعد از آن بتوضیح مقام و چگونگی حال می پردازد تا بالکلیه شبهه از میان برخیزد و حق
در نظر ارباب هدایت و انصاف بی شائبه شک و وهم جلوه گر آید **حدیث** در جمع بین الصحیحین از
متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده از عبدالله بن عباس الا انه سیجاء برجال من امتی
فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم وانک علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک قال فیقال لی انهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم حاصل آنکه زود باشد که جمعی از امت مرا در اصحاب شمال که اهل
جهنم اند داخل کنند و من می گفته باشم ای پروردگار من ایشان صحابه من اند و در جواب گفته شود تو نمیدانی
که اینها چه احداث کرده اند بعد از تو پس من موافق گفته بنده صالح یعنی عیسی خواهم گفت تو شاهد حال
ایشانی چه در وقت بودن من با ایشان و چه در وقت نبودن من بعد از رحلت از دنیا اگر خدا

اینها را بدرستیکه ایشان بندگان تو اند پس گفته شود در جواب من که این گروه از آنوقت که تو از اینها جدا شدی
همیشه واپس رونده بودند بر پاشنه‌های خود یعنی از دین و ملت تو برگشتند **دیگر** روایت کرده از متفق
علیه بخاری و مسلم از انس بن مالک که رسول خدا گفت لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی
اذا رأیتهم و رفعوا الی رؤسهم اختلجوا فلاقولن ای رب اُصیحابی اُصیحابی فلیقالن لی لا
تدری ما احدثوا بعدک نووی در شرح صحیح مسلم اختلجوا را بقطعوا تفسیر کرده گفته اصیحابی در روایت
مصغر واقع شده و در بعضی نسخ مکبر است و از نهایه نیز ظاهر میشود که مراد از اختلاج درینمقام اجتذاب و
اقتطاع است و حاصل معنی حدیث آنکه وارد خواهند شد بر من بر حوض کوثر جمعی از صحابه من تا آنکه چون ایشان
را ببینم ایشان متوجه من شوند و بریده شوند از نزد من یعنی ایشان را از نزدیک من دور سازند پس
من خواهم گفت ای پروردگار من صحابه منند و گفته خواهد شد در جواب من که تو نمیدانی که ایشان
بعد از تو چه احداث کرده اند **دیگر** روایت کرده از عبد الله بن مسعود که رسول خدا گفت انا فرطکم علی
الحوض ولیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت الیهم لاناولهم اختلجوا دونی فاقول
ای رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک در لغت عرب فرط و فارط کسی را گویند
که پیشتر بر سر آب رود و اسباب آب برداشتن مهیا کند و حاصل معنی حدیث آنکه من فارط شما ام بر سر حوض
و بسوی من جمعی از شما با سیرآب متوجه میشوند تا آنکه چون قصد کنم که ایشان را آب دهم جدا خواهند شد از نزد
من پس من خواهم گفت ای پروردگار من اصحاب من اند و گفته شود که تو نمیدانی که چه احداث نمودند
اینها بعد از تو **و نیز روایت** کرده به همین مضمون از حذیفه بن الیمان در متفق علیه بخاری
و مسلم **و همچنین در جمع بین الصحیحین** روایت شده از رسول خدا که فرمود یرد علی الحوض رجال
من امتی فیحلؤون عنه فاقول یا رب اصحابی فیقول لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم
ارتدوا علی ادبارهم القهقری حاصلش آنکه وارد میشوند بر حوض مردمی از امت من پس رانده و ممنوع
خواهند شد از آن آنگاه من خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدا تعالی خواهد گفت
بدرستیکه ترا علم نیست باینچه اینها احداث کرده اند بعد از تو تحقیق که اینها مرتد شدند و از دین برگشتند
**دیگر** روایت کرده از صحیح مسلم از مسند عائشه از عبد الله بن عمرو بن عاص باین مضمون که رسول خدا با صحابه

گفت چون مفتوح شود بر دست شما خزانهای فارس و روم چگونه خواهید بود عبد الرحمن بن عوف در جواب گفت
خواهیم بود بطریقیکه رسول خدا صلعم فرموده است پس رسول خدا صلعم گفت تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون
ثم تتباغضون حاصلش آنکه رغبت بدنیا خواهید کرد و حسد و عداوت خواهید ورزید با یکدیگر و از دین خواهید
برگشت **دیگر** روایت کرده در مسند عائشه از متفق علیه باین مضمون که رسول خدا صلعم بعائشه گفت اگر قوم
ترا بشرک و جاهلیت عهدی تازه نمی بود من می ترسم که ایشان بدل انکار کنند هر آینه امر میکردم بخراب کردن
خانه کعبه و او را با زمین هموار میکردم و داخل میکردم در آن الحجر از آن بیرون کرده اند و دو در بر آن
قرار میدادم یکی شرقی و یکی غربی پس میساختم او را موافق بنای ابراهیم **ابن مردویه** روایت
کرده از ابن عباس که گفت بیرون آمدیم من و نبی و علی پس دیدیم باغی آنگاه مرتضی علی گفت ای رسول خدا
چه نیکوست این باغ آنحضرت فرمود باغ تو در جنت بهتر است ازین پس از آن گذشتیم و بحدیقه دیگر رسیدیم
پس گفت علی چه نیکوست ای رسول خدا این باغ آنحضرت گفت حدیقه تو در بهشت بهتر ازین تا آنکه بهفت
حدیقه گذشتیم پس گفت رسول خدا صلعم یا علی حدائق تو در جنت نیکوتر است ازین حدیقها و بعد از آن دست
بر سر و روی و لحیه او مالید و بگریست تا آنکه بلند شد گریه آنحضرت پس علی گفت چه چیز میگریاند ترا ای رسول خدا
آنحضرت گفت ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی یعنی کینهائی که در سینهای
قومی است که بر تو ظاهر نمیسازند تا وقتیکه مرا در میان نبینند **اخطب خوارزم** در مناقب نیز بهمین
مضمون روایت کرده باسناد از علی بن ابیطالب **و ابن ابی الحدید** نیز بهمین مضمون روایت
کرده از انس بن مالک **و دیلمی اخطب** روایت کرده باسناد از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش
که رسول خدا مر علی را گفت اتق الضغائن التی لک فی صدور من لا یظهرها الا بعد موتی اولئک
یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون یعنی بر حذر باش از کینهای که نسبت بتو در سینه هائی کسانیست که ظاهر نمیکنند مگر
بعد از موت من ایشانند که لعنت میکند خدا تعالی بر ایشان و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان پس آنحضرت
گریست پس گفتند یا حضرت از چیست گریه تو آنحضرت فرمود اخبرنی جبرئیل انهم یظلمونه و یمنعونه
حقه و یقاتلونه و یقتلون ولده و یظلمونهم بعده یعنی خبر داد مرا جبرئیل که بدرستیکه ایشان
ظلم بر علی خواهند کرد و منع خواهند نمود حق او را و مقاتله خواهند کرد با او و خواهند کشت فرزندان او را و ظلم

خواهند کرد بعد از و بر فرزندان او **و ابن مغازلی** در مناقب روایت کرده که رسول خدا بعلی بن ابیطالب گفت ان الامة ستغدر بک بعدی یعنی بدرستیکه امت زود باشد که عذر خواهند کرد با تو بعد از من **و حمیدی** در جمع بین الصحیحین روایت کرده از صحیح بخاری و مسند انس بن مالک از زهری که گفت دیدم انس بن مالک را در حالتیکه میگریست پس گفتم چه چیز است که ترا میگریاند گفت نمی بینم از آنچه یافته بودم در زمان رسول خدا الا این نماز واجب و این هم ضایع شد **و دیلمی** روایت کرده از صحیح بخاری از ابی درداء که گفت والله که نمی بینم از امر امت محمد چیزی مگر آنکه نماز میکنند **و اخطب** خوارزم روایت کرده باسناد از عبد الله بن مسعود باین مضمون که گفت بودم با رسول خدا در حالتی که از مدینه بجانب صحرا متوجه گردید پس آنحضرت آهی کشید گفتم یا رسول الله چیست ترا که آه میکشی آنحضرت گفت ای ابن مسعود دلم بمرگ گواهی میدهد گفتم یا رسول الله خلیفه تعیین کن آنحضرت فرمود که را خلیفه کنم گفتم ابوبکر پس ساکت شد بعد از آن آهی کشید باز من پرسیدم آنحضرت باز همان جواب داد گفتم یا رسول الله شخصی را خلیفه گردان آنحضرت گفت که را خلیفه کنم گفتم عمر بن خطاب پس ساکت شد و بعد از آن آهی دیگر کشید و چون من از سبب آن پرسیدم آنحضرت همان جواب داد گفتم کسی را خلیفه گردان گفت که را خلیفه کنم گفتم علی ابن ابی طالب آنحضرت گفت آه و لن تفعلوا ذلک ابدا والله لئن فعلتموه لید خلنکم الجنة یعنی اگر اطاعت او نخواهید کرد هرگز بلکه دیگر مخالفت خواهید برداشت بخدا قسم که اگر بخلافت او گردن می نهادید داخل میکرد شمارا در جنت پس از احادیث مذکوره ثابت شد که مجرد صحابی بودن از برای نجات کافی نیست و رستگاری ایشان نیز مثل مردم دیگر از راه ایمان و عمل صالح است و ایشان نیز مثل ابنای روزگار از حقد و حسد و عناد و حب جاه و خواهش دنیا در امان نیستند و خبر لیلة العقبه که بعد از مراجعت رسول خدا از تبوک منافقین صحابه در عقبه که در راه واقع بود قصد رسول خدا کردند و آنحضرت بالهام ربانی دریافته همه اظهار بحذیفه بن الیمان که مهار ناقه در دست داشت نمود در کتب فریقین مشهور است و در صحیح مسلم روایت شده از حذیفه بن الیمان که گفت اصحاب عقبه چهارده کس بودند و بیهقی این روایت کرده و حاکم به صحت خبر لیلة العقبه پس معلوم شد که جمعی از ایشان در نفاق و شقاوت از همه خلایق افزون بوده اند و هر که فی الجمله اطلاعی بر اخبار سلف دارد میداند که اکثر قریش با علی بن ابی طالب عداوت داشتند زیرا که خویش آبا و اولاد و اقارب هر یک

ازیشان بضرب ذو الفقار آنحضرت ریخته شده بود و عصبیت عرب اظهر من الشمس است و بهذا السبب بوده که
درمیان قبایل بسبب کشته شدن سگی یا دزدیدن شتری یا اسبی فتنها و فسادهای عظیم بهم رسیده و عداوت و
دشمنی تا قرنها درمیان ایشان بوده و نیز حب جاه و ریاست و خواهش لذات نفسانی و زخارف دنیوی
و تصرف شیاطین در قلوب و غلبه حقد و حسد در هر زمانی از ازمنه سابق و لاحق اکثر ابنای بشر را از راه بدر
می برد در واقع اگر حب دنیا و اغراض نفسانی نبود معویه و عایشه و طلحه و زبیر چرا با علی ابن ابی طالب که حضرت رسالت
و حال او بر همه ظاهر بود مقاتله و منازعه کنند و باعث این همه فساد و خونریزی شوند و چرا مردم با وجود علی
ابن ابی طالب با این چهار رکن فساد بگروند و بر روی اهل بیت رسول خدا و اشیاع ایشان تیغ کشند حالانکه
در کتب فریقین بتواتر رسیده که رسول خدا ص از برای عمار گفت تقتلک الفئة الباغیة یعنی لشکر باطل عمار را
میکشند و بزبیر گفت ستقاتل علیا و انت ظالم له یعنی زود باشد که با علی مقاتله کنی و تو ظالم باشی و بعلی ابن ابیطالب
گفت همچنانکه من بر سر تنزیل قران مقاتله کردم تو بر سر تاویل قران مقاتله خواهی کرد و نیز فرموده تو مقاتله
خواهی کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین و نیز در کتب فریقین بطریق تواتر بعبارات مختلفه متقاربة المعنی روایت
شده که رسول خدا فرموده امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه میشوند و همه ایشان اهل دوزخند الا یک فرقه
پس چه استبعاد دارد اگر جمعی را عداوت با علی و گروهی را حب ریاست و فرقه را جلب نفع و طایفه را اطاعت
روسا و زمره را تقلید برین دارد که با ابوبکر بیعت کنند و بعد از ان عوام الناس را بشبهه و فریب و قهر و غلبه
از راه برده کار خلافت ناحق را انتظام دهند همه ایشان اذعان دارند باینکه در حیات حضرت موسی
بمجرد غیبت چند روزه بنی اسرائیل با وجود هارون گوساله پرست شدند و قصد کشتن هارون کردند پس اگر
اکثر مردم بسبب اغراض مذکوره بعد از رحلت رسول خدا ص از علی بن ابیطالب که بمنزله هارون است برگردند
و با ابوبکر بیعت کنند چه استبعاد باشد و قطع نظر ازین امور هرگاه نص خدا و رسول بر امامت علی بن ابیطالب
موجود باشد چنانکه برخی از انها مذکور شد و آنحضرت بنص قرانی معصوم است و باتفاق از کذب
مبراست خود خبر داده باشد بظلم اهل خلاف دیگر این نحو استبعادات نادر برابر است چنانکه مستور نیست بر
اهل انصاف و الله لا یهدی القوم الظالمین **تلویح سیوم** در رفع استبعاد از عدم منازعت امیر
المومنین با ایشان و این را نیز باعتقاد فاسد خود دلیلی میدانند بر حقیقت خلافت ابی بکر و چنین میگویند

که اگر خلافت حق علی بن ابیطالب بود چرا جنگ با ایشان نکرد با آنکه اشجع تا عرب بود و بنی هاشم تمام معاون او بودند
هیچ فکر نمیکنند که از این قرار سخن بصورت ایشان بر رسول خدا نیز می آید که چون آنحضرت اشجع از همه بود
و علی بن ابیطالب و جمعی دیگر از اعوان داشت چرا در شب از قریش فرار نمود و در غار پنهان شد بعد از آن
بمدینه رفت و چرا در حدیبیه با وجود علی بن ابیطالب و کثرت اصحاب با مشرکان قریش صلح نمود و حج نکرده
بمدینه بازگشت و قرار داد که هرکه از قریش پناه بآنحضرت آورد با ایشان باز فرستد و در صلحنامه چرا بقول مشرکان
مشرکان لفظ رسول الله را حک نمود و چرا در احد دندان مبارکش شهید شد و بر اهل خبرت ظاهر است که با وجود
بیعت جمیع صحابه بآنحضرت بسبب نفاق صحابه و اهل فساد چه فتنها بظهور آمد از معاویه که در هر فتنه از همه پیشتر
بود و متاصل نگردید تا آنکه بغیر سود آن ملعون بر منابر سب اهلبیت رسول و بظلم یزید لی دین ذریهٔ خیر
المرسلین شهید گشت و دودمان نبوت بتاراج رفت پس دیگر چه استبعاد دارد اگر علی بن ابی طالب
بسبب قلت اعوان و انصار و حفظ بقای دین و عدم شماتت کفار دست از مقاتلهٔ ایشان باز دارد
**در کتب علمای اهلبیت** روایت شده که چون بعلی بن ابیطالب رسید که مردم می گویند چه بود علی را که
با ابوبکر و عمر منازعت نکرد چنانچه با طلحه و زبیر و عایشه مقاتله نمود آنحضرت گفت مرا با شش پیغمبر مشابهت است
**اول** ایشان نوح است که خدا تعالی از و خبر داده که رب انی مغلوب فانتصر ای پروردگار من
بدرستیکه من مغلوب و زبون کفارم یاری ده مرا پس اگر شما بگوئید نوح مغلوب نبوده تکذیب قرآن نموده اید
و اگر مغلوب بوده پس علی که وصی پیغمبر است اولی بعذر باشد **دوم** ابراهیم است که گفته و اعتزلکم
**وما تدعون من دون الله** یعنی کناره میگیرم از شما و از آنچه میخوانید شما از غیر خدا پس اگر بگوئید
او بی مکروه اعتزال نموده پس وصی اولی بعذر باشد **سوم** پسر خاله او لوط است که بقوم خود گفت
لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید کاشکی مرا بدفع شما قوتی می بود پس اگر میگوئید او را با ایشان قوت بود تحقیق کافر شده
و تکذیب قرآن نموده اید و اگر میگوئید او را قوت نبود پس وصی اولی بعذر است **چهارم** یوسف
است که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه ای پروردگار من حبس و زندان دوست تر است نزد من
از آنچه مرا بآن دعوت میکنند پس اگر میگوئید او را دعوت کرده بودند بغیر مکروهی که خدا بر آن غضب کند
بتحقیق که کافر شده اید و اگر میگوئید دعوت کرده بودند بچیزی که خدا بر آن غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

وصی اولی بعذر باشد و پنجم موسی بن عمران است که گفت ففررت منکم لما خفتکم فرار کردم
من از شما چون ترسیدم از شما پس اگر میگویند موسی فرار نمود از ایشان بی خوف بتحقیق کافر شده اید
و اگر میگویند فرار او از روی خوف بود پس وصی اولی بعذر باشد و ششم هارون است که گفت
یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر من قوم مرا ضعیف و زبون
یافتند و نزدیک بود که مرا بکشند پس اگر میگویند قوم او را ضعیف ندانستند پس کافر شده اید و اگر میگویند ایشان
او را ضعیف دانستند وصی اولی بعذر باشد و هفتم محمد است که بغار فرار نمود پس اگر میگویند
بی خوف فرار نمود کافر شده اید و اگر گویند از خوف بوده و چاره غیر از فرار نداشت پس وصی اولی بعذر
باشد پس برخاستند همه مردم و گفتند ای امیر المؤمنین حق با تست و قول قول تست پس تلبیس مخالفین
و باطل را در لباس حق جلوه دادن ایشان نزد اهل بصیرت محقق گشت ان الباطل کان زهوقا تلویح چهارم
در اشاره اجمالی بر بطلان احادیث موضوعه دالّه بر فضائل اهل خلاف بدانکه احادیثی که مخالفین در فضائل
خلفای ثلثه و اثبات طریقه خود روایت کرده اند اصلا محل اعتنا نیست و برامامیه بهیچ وجه حجت نمیشود زیراکه همه را
تابعین بنی امیه و بنی عباس روایت کرده اند و منتهی میشود روایت شان بجمعی که اند دشمنان حضرت علی ابن
ابیطالب اند مثل عبد الله ابن عمر که با علی بن ابیطالب بیعت نکرد چنانکه ظاهر است از اخبار و مع ذلک با یزید
و عبد الملک و مروان بیعت کرد حمیدی در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت
از مسند عبد الله بن عمر مشتمل بر این مضمون که چون اهل مدینه یزید را از امامت خلع کردند عبد الله ابن عمر
جمع کرد حشم و فرزندان خود را و ایشان را از شکستن بیعت یزید منع کرد و گفت ما بیعت کرده ایم با یزید
یعنی یزید بر بیعت خدا و رسول و با این چنین مرد غدر نباید کرد دیگر روایت کرده از مسند عبد الله بن
عمر از صحیح بخاری باین مضمون که عبد الله ابن عمر چیزی نوشت بعبد الملک مروان و با او بیعت کرد و نیز نقل است
رسیده که عبد الله بن عمر نزد حجاج رفت و گفت بیار دست خود را تا بیعت کنم با امیر المؤمنین عبد الملک
که من از رسول خدا شنیدم که میگفت هر کس بمیرد و بر وی بیعت امامی نباشد بجاهلیت مرده است پس حجاج
با وجود کفر و نفاق بر و خشم گرفت و گفت دیروز با علی ابن ابی طالب بیعت نکردی و امروز آمده تا با عبد الملک
ابن مروان بیعت کنی دست من بکار نیست اینک پای من بگیر و بیعت کن دیگر عائشه رض دقیقه از فرار

عداوت و دشمنی فرو گذاشت نکرد تا آنکه لشکر کشید و با آنحضرت قتال نمود و پیوسته اظهار عداوت
میکرد **ابن ابی الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغة از ابو مخنف در کتابش
باین مضمون که بطرق متعدده روایت شده که چون خبر قتل عثمان بعایشه رسید عثمان را نفرین کرد
و گفت بدکاره عثمان عثمان را کشتن داد بدرستی که عثمان بکشته شدن سزاوارتر بود از همه کس و چون
شنید که مردم بیعت با علی بن ابی طالب کرده اند آزرده و متاسف گشت **و در بعضی** از روایات
ابو مخنف مندرج است که عایشه بعد از شنیدن خبر بیعت کردن مردم با علی گفت اگر زمین و آسمان بهم
می آمد بهتر بود نزد من از بیعت با علی ابن ابیطالب ع بعد از ان گفت عثمان بظلم کشته شد **دیگر** ابو هریره
که بواسطه زخارف دنیوی از علی بن ابی طالب روگردان شده بمعاویه پیوست و با حضرت امیر قتال کرد
و کذبش بر ارباب خبرت معلوم است و مقتدایان ایشان بران گواهی داده اند **ابن ابی الحدید**
در شرح گفته بتحقیق که روایت شده از علی بن ابیطالب که گفت بدرستیکه اکذب ناس بر رسولخدا
صلی الله علیه و آله و سلم ابو هریره است **دیگر** روایت کرده از سفیان ثوری که ارباب حدیث
اعتبار نمی کنند از اخبار ابو هریره مگر آنچه در باب بهشت و دوزخ است **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر
اسکافی که او گفته قول ابو هریره مدخولست نزد مشایخ ما چه عمر او را دره زده بود و با و گفت بسیار حدیث
وضع کرده **حمیدی** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند ابو هریره روایت کرده
مشتمل بر آنکه عبد الله ابن عمر گفت بتحقیق که ابو هریره بسیار حدیث می بندد **دیگر** روایت کرده از متفق
علیه بخاری و مسلم از مسند عبد الله بن عمر که گفتند بعبد الله بن عمر که ابو هریره میگوید رسولخدا [illegible]
امر کرده است بقتل کلب صید و کلب شبان امر کرده است بقتل کلب زرع عبد الله در جواب گفت البته
ابو هریره زرعی دارد **دیگر** انس بن مالک که از دشمنی کتمان شهادت روز غدیر کرد و بدعای آنحضرت
مبروص شد چنانکه گذشت در اصل دوم بروایت ابن ابی الحدید از واقدی وغیره **روایت**
کرده ابن ابی الحدید از ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه و او از ابو حنیفه که گفت ابو هریره و انس بن مالک
از جمله آنکسانی اند که اعتماد نیست بروایت ایشان **دیگر** عمرو عاص که دین را بدنیا فروخت و باحسان
[illegible] معاویه از اسلام بی نصیب شد و قبایح اعمالش در جمیع کتب مذکور است **دیگر** مغیرة بن شعبه

که با حضرت امیر نهایت عداوت می ورزید **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابوجعفر
اسکافی که مغیره ابن شعبه علی را بر منبر کوفه ناسزا می گفت **دیگر** روایت کرده از ابوجعفر
اسکافی که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را صلها می داد تا اخبار قبیحه در حق علی بن ابی طالب
روایت کنند و از جمله ایشان بود عمرو عاص مغیره بن شعبه و از تابعین عروه ابن زبیر **دیگر**
کعب الاحبار که ابوذر غفاری رضی الله تعالی عنه در حضور عثمان بر سر او زد و گفت یهودی زاده
از ملت بیرون نرفته است **ابن ابی الحدید** در شرح نهج گفته روایت کرده اند جمعی از
اهل سیر که علی ابن ابیطالب میگفت که کعب الاحبار کذاب است و او منحرف بود از آنحضرت
**دیگر** سعد بن ابی وقاص که از عداوت با آنحضرت بیعت نکرد و هرگز در جهاد با اعدای دین پیرو
حضرت امیر نشد **دیگر** ابو موسی اشعری که بدشمنی نقض خلافت از آنحضرت کرد بفرموده عمرو
بن عاص **دیگر** سعد ابن مسیب از دشمنان آنحضرت بود مطابق روایت ابن ابی الحدید و غیره
و بالجمله هر روایتی که ایشان در باب عقیده خود نقل می کنند البته سلسله روایتش از تابعان بنی
امیه و از دشمنان علی بن ابیطالب خالی نیست چنانکه ظاهر است بر صاحب خبرت و بر جمیع ارباب
تتبع ظاهر است که معاویه و سایر ظلمه بنی امیه با آل رسول چه پایه عداوت داشتند و همواره بر
منابر در جمع خاص و عام سب اهل بیت رسول خدا میکردند و محبین ایشان را قتل و غارت می نمودند
و هیچکس را یارای آن نبود که اظهار فضایل علی ابن ابیطالب کند و هرکس در مذمت آنحضرت حدیثی
از پیش خود وضع میکرد صلها و اکرامها می یافت و لهذا جمعیکه اظهار عداوتش می کردند همواره
نزد آن ظالمان معزز و مکرم و صاحب شوکت و حکومت میگشتند و گروهی که منسوب بولای آنحضرت
بودند همیشه خایف و مظلوم بسر می بردند و اصلا اظهار دوستی و پیروی اهل بیت نمیکردند
**ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابوجعفر اسکافی که گفت بصحت رسیده که بنی امیه منع میکردند
اظهار فضایل علی را و معاقب می ساختند کسی را که ذاکر و راوی فضایل آنحضرت بود تا بمرتبه که
هیچکس را جرات نبود که نام آنکس را بر زبان راند **دیگر** روایت کرده از ابوجعفر که معاویه صد
هزار درهم بسمره ابن جندب داد تا آیه **و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا**

را که متضمن مذمت است در شان علی روایت کند و آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله را در شان ابن ملجم روایت کند و سمرة بن جندب قبول نکرد پس دویست هزار درهم داد او
قبول نکرد بعد از آن چهارصد هزار درهم داد قبول کرد و روایت نمود موافق فرموده معاویه
روایت کرده در شرحش از علی بن محمد بن ابی سیف مداینی در کتاب احداث که معاویه نوشت بعمال
خود تا بکشند راویان فضایل علی و اهل بیتش را پس خطبا در هر جا بر منبرها آنحضرت را سب میگفتند و معایب
از برای آنحضرت و اهل بیتش روایت میکردند و چون در کوفه شیعه علی بسیار بود زیاد را بر ایشان گماشت
تا بکشت آنها را و در هر جا یافت بعقوبات عظیمه و نوشته دیگر بعمال خود فرستاد که محبان عثمان و راویان
فضایل او را اعزاز و اکرام کنید و نام او را و نام پدر و اقوامش را نزد من فرستید پس چون نزد او
فرستادند همه را صلات گرانمایه و املاک و اسباب بسیار داد پس هر که از عثمان فضیلتی روایت میکرد نام
او را ثبت میکرد و او را از مقربان میساخت بعد از آن نوشت بعمالش که بسیار شد فضایل عثمان اکنون
مردم را تکلیف کنید تا روایت کنند از ابوبکر و عمر و سایر اصحاب پس روایت کردند در مناقب ایشان احادیث
موضوعه بسیار که هیچ اصلی و حقیقتی نداشت و آنها را بر سر منابر می گفتند و معلمان را گفتند تا
در مکتبها باطفال بیاموزند و آنها را مثل قرآن تعلیم میکردند تا آنکه بزنان و دختران و خدمتگاران
نیز آموختند و بعد از آن نوشت تا در جمیع بلاد تفحص کنند و هر کس بدوستی علی بن ابیطالب و اهل بیت او
متهم باشد خانه اش را خراب کنند این بود مجملی از مضمون روایت ابن ابی الحدید از کتاب مداینی
اکنون تامل باید کرد و از روی انصاف باید دید که هرگاه در سابق ایام حال برین منوال بود و جمیع
رواة معتبر ایشان تابع بنی امیه و دشمن اهل بیت رسول خدا باشند دیگر احادیث واله بعقاید ایشان
چه اعتبار خواهد داشت العاقل تکفیه الاشارة والله الموفق والمعین

## خاتمة

والعاقبة للمتقین

در بیان مجملی از معاد بدانکه معاد عبارتست از زنده گردانیدن خدای تعالی خلایق را در روز قیامت از
برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است و وجودش از راه متعدده قرآنی و احادیث
متکثره نبوی و اجماع امت بنحوی ثابت که اصلا شک و شبهه در آن راه ندارد و هیچ قابل تاویل نیست و انکار
موجب کفر و زندقه است پس بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و [illegible] بداند که آنچه از [illegible] در بیان

آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها بامر الهی درهم نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر پاشیده خواهد
گشت آنگاه خدایتعالی بدنهای همه را چنانکه بود خواهد ساخت و اجزای پوسیده و از یکدیگر پاشیده را باز
حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را بآن بدنها امیزش خواهد داد چنانچه در دنیا داده بود و همه را محشور
خواهد گردانید زیرا که جمیع این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر
داده بنحویکه اصلا قابل تاویل نیست **ونیز باید دانست** که خصوصیات قیامت از صراط
و میزان و سنجیدن نامهای اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن خدایتعالی بمقتضای
وعده و وعید خود عمل خواهد فرمود پس بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور
و غلمان و غیر اینها از آنچه بآن انسان لذت می برد و دوزخی را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل
است بر آتش و زمهریر و مار و عقرب و امثال اینها از مولمات و موذیات گرفتار خواهد کرد و جمیع
این امور از آیات و احادیث ثابت و متحقق است و بهیچگونه قابل تاویل نیست **دیگر باید دانست**
که همچنانکه نفس ناطقه مصدر افعال و اعمال اختیاریه خود است و رنج و راحت باو عاید می شود و بدن
آلت نسبت بانها همچنین مورد ثواب و عقاب و لذت و الم در حقیقت اوست و بدن آلت از
برای وصول لذات و الم پس اگر در مثل بدن اول محشور کرده و بآن بدن نعیم بهشت یا عقوبات دوزخ
در یابد ظلم نخواهد بود زیرا که به تبدل و تغیر خصوصیات بدن تشخص متبدل نمیشود و لهذا تشخص در جمیع
ایام حیات یک تشخص است و حال آنکه بدن در جمیع اوقات متبدل میشود و همواره اجزایش بتحلیل رفته
بامر الهی تازه بتازه بدل ما یتحلل بآن میرسد و ازینجاست که اگر شخصی دیگری را ناحق بکشد و بعد از دیری
او را بقصاص رسانند در نظر جمیع عقلا ملوم نیست هر چند اجزای بدن آن شخص بسبب تمادی طول ایام
دیگر بکرات بتحلیل رفته باشد و انواع تبدلات بر آن طاری گشته باشد **دیگر باید دانست** که بمقتضای
آیات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و امثال اینها حق است
و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که آنرا برزخ گویند موجود اند و در خور احوال خود
لذت و الم بانها میرسد خواه بدن آن شخص در قبر باشد و خواه نباشد و خواه سوخته شود و خواه
طعمه جانوران گردد هر چند باوجود صحیح و درست بودن در قبور مشاهده کردن هیچکس مطلع بر اینها گردد

زیرا که حواس بر محالی ادراک اوضاع واحوال عالم دیگر میتوانند کرد و ازینجاست که شخصی که در حضور جمعی
خوابیده باشد هر چند صورتهای مختلف و شهرهای معظم و دیارها و کوهها ببیند و انواع لذات و عقوبات
دریابد هیچ یک از حاضران بر چیزی از آنها مطلع نمیشود و همچنین آن شخص خوابیده را وا مرکه در خواب واقف
نمیشود بر آنچه از حاضران بظهور می آید و در حقیقت دنیا عالم خواب است نسبت بعالم بعد از موت پس چه
استبعاد دارد اگر در دنیا بر امور واقع در آن عالم اطلاع حاصل نشود و هر چند را العقل مستبعد میداند
[illegible] تصور هر که النیقی ناشی میشود و الا نظر بقدرة کامله الهی که از کتم عدم و لاشی محض اینهمه اشخاص مختلف
و انواع متقابله و اجناس متباینه را بوجود آورده در نهایت آسانی است [illegible] استبعاد ندارد و بر واقع
هرگاه انسان با عدم استقلال و ضعف وجود در بعضی از اوقات نظر بتصور [illegible] خود اشخاص و تغیرات
و تصرفات بظهور می تواند آورد و بمحض اراده خود اشکال [illegible] و اضافه موجودات در خیال ظاهر
می تواند ساخت و در هر لحظه همه را زایل گردانیده عالمی دیگر بتصور میتواند کرد پس خدا تعالی که خلاق
حقیقی و مصور تحقیقی است و وجودش مبدا جمیع موجودات و قدرتش تمام اصل قدرتهاست تصرف در مخلوقات
خود از تغیر و تبدیل و ایجاد و ابقا و افنا و غیر اینها چه مستبعد باشد انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان
الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون
الحمد لله الذی وفقنا لتتمیم هذا التالیف
و لیسرنا الفراغ من اتمامه فی یوم الثلثا
سابع شهر ربیع الثانی فی
سنة سبع و ستین
الف من هجرة النبویة
صلعم

مطبوع شد کتاب سفینة النجات من تالیف حسن علی [illegible] بتاریخ
[illegible] ماه جمادی الاول سنه ۱۲۶۳ هجری النبوی صلعم [illegible]